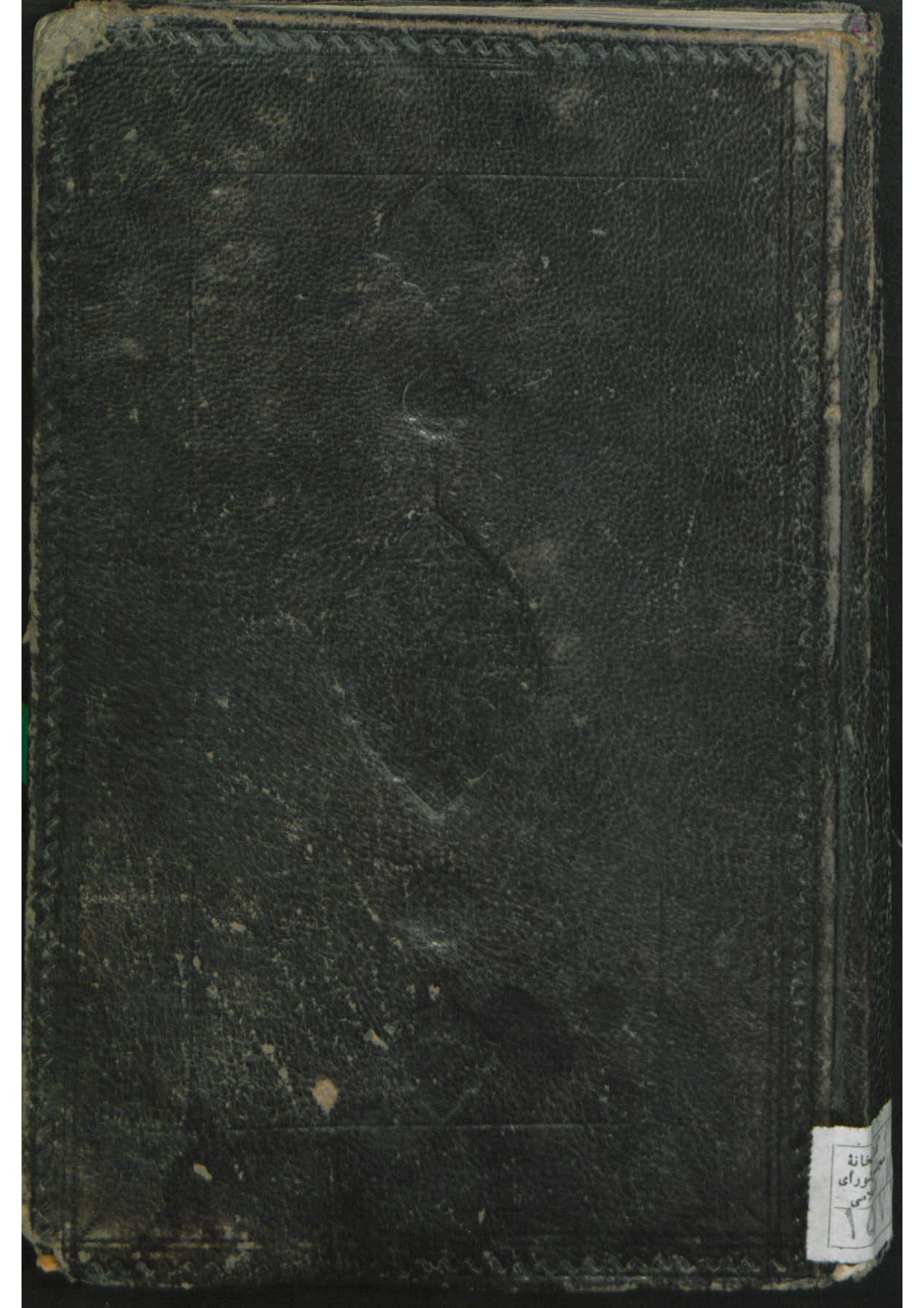
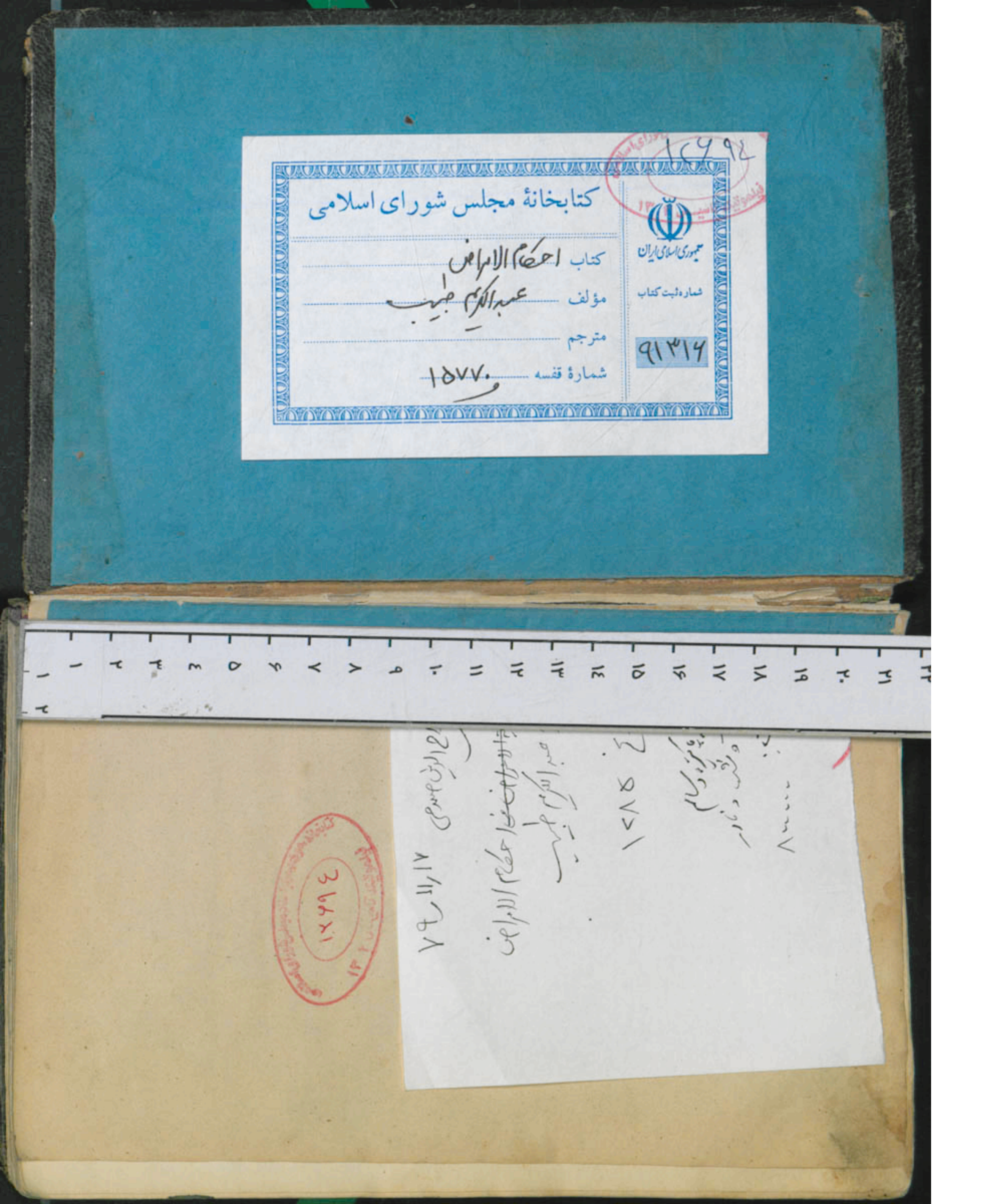

خانهٔ
مجلس
شورای
سلامی


۱۲۶۹۴
۷۹/۱۱/۱۷
فی احکام الامراض
عبد الکریم طبیب
تاریخ ۱۲۸۵
نسخه پاکیزه و سالم
قیمت:
۸۰۰۰۰
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
جمهوری اسلامی ایران
۱۲۶۹۴



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
۹۱۲۱۴
۱۲۶۹۴
۷۹/۱۱/۱۷
احکام الامراض
تاریخ ۱۲۸۵

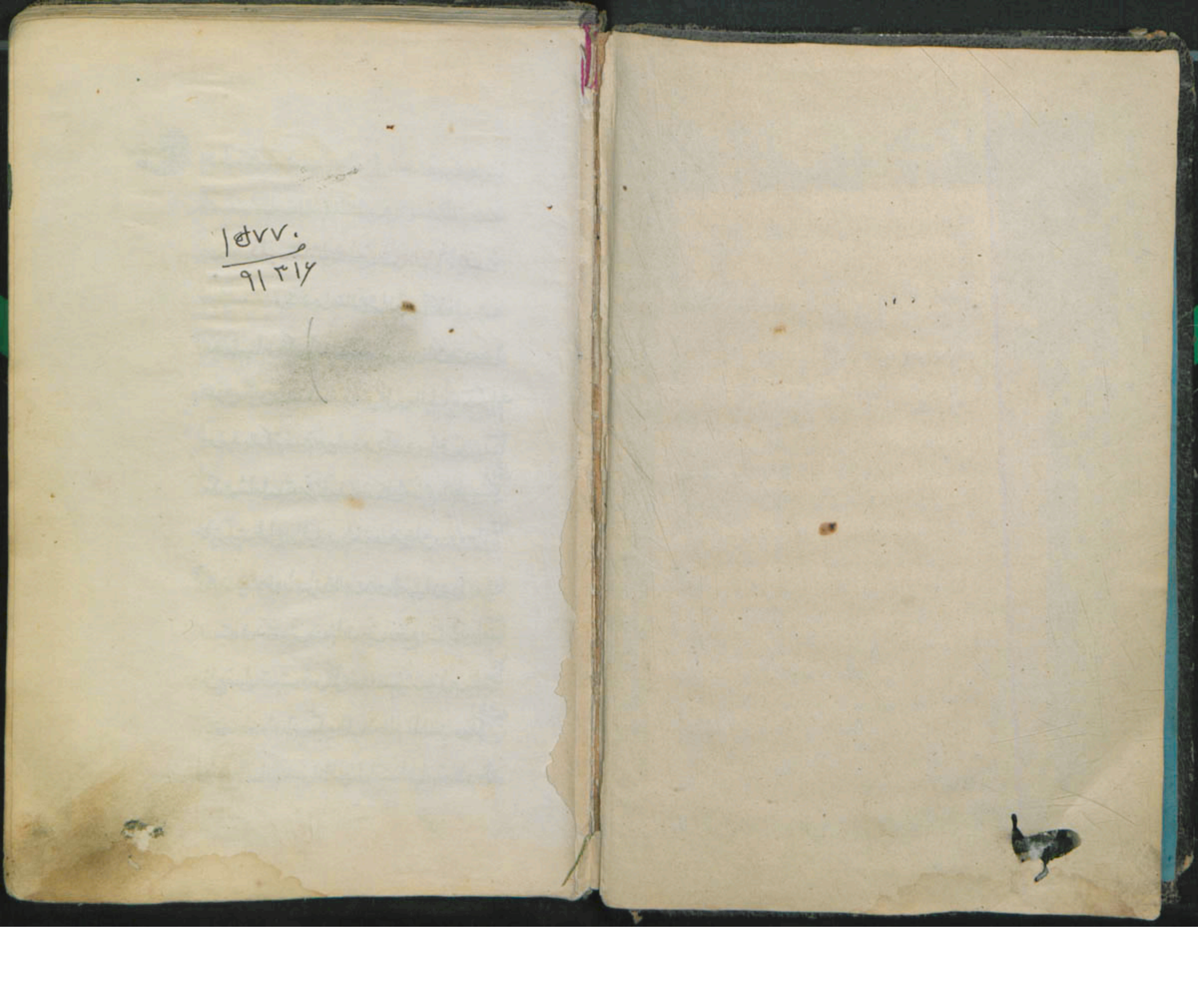


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب احکام الامراض
مؤلف عبدالکریم
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۷۷۰
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۹۱۳۱۶
۱۲۶۹۴



اولئك [illegible] ان الذين كفروا سواء عليهم
ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم و
على ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم ومن الناس من يقول امنا بالله
وباليوم الاخر وما هم بمؤمنين يخادعون الله والذين امنوا وما يخدعون
الا انفسهم وما يشعرون في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب
اليم بما كانوا يكذبون واذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن
مصلحون الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون واذا قيل
لهم امنوا كما امن الناس قالوا انؤمن كما امن السفهاء الا انهم هم السفهاء
ولكن لا يعلمون واذا لقوا الذين امنوا قالوا امنا واذا خلوا الى شياطينهم
قالوا انا معكم انما نحن مستهزؤن الله يستهزئ بهم ويمدهم في طغيانهم
يعمهون اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم
وما كانوا مهتدين مثلهم كمثل الذي استوقد نارا فلما اضاءت ما
حوله ذهب الله بنورهم وتركهم في ظلمات لا يبصرون صم بكم عمي فهم لا
يرجعون او كصيب من السماء فيه ظلمات ورعد وبرق يجعلون
اصابعهم في اذانهم من الصواعق حذر الموت والله محيط بالكافرين
يكاد البرق يخطف ابصارهم كلما اضاء لهم مشوا فيه واذا اظلم عليهم
قاموا ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم ان الله على كل شيء قدير
يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون


بسم الله الرحمن الرحيم
الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى
للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و
يقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون
والذين يؤمنون بما انزل اليك وما
انزل من قبلك وبالاخرة هم يوقنون


١٥٧٧٠
٩١٣١٦



کتاب ~~غایة الاغراض~~ فی احکام الامراض

وبه بسم الله الرحمن الرحیم ثقتی

حمد و سپاس حکیمی را که از یک پرتو نور ذات خود عقول
مجرده و نفوس مقدسه و نفس کل و عالم طبایع و اجسام و
موالید را از کتم عدم بعرصهٔ وجود آورد صانعی که بمقتضای
حکمت شامله و قدرت کامله نفس کلی را صانع عالم طبیعت فرمود
تا تربیت طباع موالید پرداخته ~~در هر قطره و ذره هر ا~~
آثار تربیت خود را همواره ظاهر و هویدا سازد دل هر ذره
که بشکافی آفتابیش در میان بینی و نوع انسان را که باقتضای
مزاج قبول تربیت نفس کلی نموده بعطیهٔ عقل بر سایر موالید
برتری داده و از دیگر موالید مقام سلطنت و ملکی بخشید
و در نوع انسان بعضی از افراد را باقتضای استعداد مظهر

نفس

نفس کل فرمود که بعضی را امنا دین ساخته و بعضی را مربی
ابدان چنانکه عقل کل فرموده العلم علمان علم الابدان و علم
الادیان تا این بدن را که از عناصر متضاده ترکیب یافته و
همواره باقتضای طبیعت طالب رهائی از قید ترکیب
است حفظ صحت و ازالهٔ مرض نماید خداوندی که اگر تمام
جوارح و ارکان حکیمان و دانشمندان علما و فضلا همه لسان
زبان گردد بعدد قطرات امطار شکر و ثنای او را بجا آورد
یکی از هزار و اندکی از بسیار شکر او را نتوانند نمود و درود
نامعدود بر عقل کل و ختم رسل شخص اول بنی آدم محمد
مصطفی صلوة الله علیه و خلیفهٔ او علی مرتضی و اولاد
امجاد او باد و بعد این بندهٔ بی بضاعت عبد الکریم
طبیب پس از آنکه سالها عمر گرانمایه را در تحصیل و
تکمیل علم طب که افضل علوم و اشرف فنون است صرف
کردم و از علم طب قدیم که اکنون مستعمل اهل ایرانست

ناصرالدین شاه قاجار

استحضاری کامل و بهره شامل حاصل نمودم چندی نیز
در قانون طب جدید افرنجی رنج برده بهره وافی بحاصل
آوردم اکنون که یکهزار و دویست و هشتاد و چهار ۱۲۸۴
هجریست مایل بدان گردیدم که رساله مختصری جامع
مابین طب قدیم و طب جدید در اعراض و علامات کلیه
امراض بپارسی تالیف نمایم تا عموم ناس بهره از آن توانند
گرفت و مسمی نمودم او را بکتاب نهایة الاعراض فی احکام
الامراض و دیباچه آنرا موشح و مزین ساختم بنام نامی
اعلیحضرت شاهنشاه جهان پناه المؤید من عند الله المنصور
علی الاعداء الخسرو العادل الباذل السلطان بن السلطان
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان
ابو المظفر — لازال ظله ممدوداً و ذاته
محموداً و سعیه مشکوراً و حقه موفوراً و من الله التوفیق
انه خیر موفق و معین و مشتمل ساختم او را بر یک مقدمه و ده باب

و لیک خاتمه

یابند در هرگاه اغلاط
اطلاع یابند با قلم عفو
و اغماض و عفو
فرمایند

و لیک خاتمه مقدمه بدانکه علم بامور مرضیه که باتقلوجی نامند
و یونانی
یعنی اکثر از طب که بحث شود در او از امور دیگر با الفعل یا بالقوه ازفنون طبیه است
متعلق باحوال مرضیه باشند چون اسباب
و اعراض و علامات و اشارات تشخیص آن و علم بامور صحیه
که فیسیولوجی نامند فنی از طب باشد که بحث شود در او از
امور دیگر متعلق باحوال صحیه و افعال الطبیعیه باشند پس
طبیب معالج در تشخیص امراض و تفریق اعراض بقسم اول احتیاج
بیشتر است نسبت بقسم دویم و تحصیل قسم اول مرض
طبیب مطلب اعلی و مقصود بالاصاله است بخلاف
قسم ثانی که تحصیل آن مقصود بالتبع بود بلکه غرض
و مقصود از تحصیل قسم ثانی تکمیل قسم اول باشد از
او را باعتبار اعراض ذاتیه بجنس مرض و اعراض و اوصاف
خاصه بنوع مرض بدو قسم منقسم نموده اند علم بالحدود
کلیه مرضیه و علم بامور جزئیه مرضیه و بحوث عنده دو

کتاب اوصاف عامه و اعراض کلیه مشترکه ما بین امراض است
و از اوصاف خاصه و احوال جزئیه مختصه هیچ جدا ایراد ننمائیم ١
نمود باب اول در بیان بعضی از اقاویل و مذاهب در
مرض تعریفات مرض ~~...~~ فصل
که از برای در تعریفات متعدده ماهیت مرض و بیان تعریف مختار
از آنها بدانکه هر یک از اجلهٔ اطبا و اصحاب فن مرض را
بنوعی از تعریف بیان کرده اند که مخالف با تعریف دیگران
بیان نموده اند است بعضی ~~چنان تعریف کرده اند که~~ گویند مرض عبارت است از
اختلال در قوای ثلثه یعنی قوه حیوانیه و قوه طبیعیه
و قوه نفسانیه و حادث شدن آنها از مجرای طبیعی و افلاطون
و تابعینش مرض را عبارت دانسته اند از اختلال تعادل و
دانسته توازن ثابت میان عناصر اربعه که هر یک از آنها اجزای
اولیه اند از برای بدن انسان و غیر آن از حیوانات و
ذیمقراطیس حکیم که یکی از حکماء متقدمین است مرض را

عبارت

عبارت دانسته از اختلال تعادل و توازن واقع میان اجسام
داند صغار صلبه که قابل تجزیه نباشند و دیگران قایل شده اند
اینکه مرض ناشی گردد از مقابله املاح بدنیه و ملفقه
آنها بعضی با بعضی سید تمام طبیب که یکی از مشاهیر
غیر طبیعی اطبا فرنگ است چنان ~~تعریف نموده~~ گوید که مرض حالتی است که
بواسطه سعی نمودن طبیعت بدفع ماده مرضیه و ازالهٔ آن
عارض بدن گردد و بعضی دیگر قایل شده اند که تعریف
مرض بماهیته و حقیقته و بحد تام متعذر است و جمیع
تعریفات اطبا در بارهٔ مرض تعریفات رسمیه و تعریف
ناقص است و جالینوس ~~طبیب چنان تعریف کرده~~ گوید که مرض
حالتی است که در آن حالت افعال بدنیه متغیر گردند
چون این تعریف جالینوس ایراد بسیار وارد بوده و تعریفش
جامع افراد و مانع اغیار نبوده (نباشد و مطرد و منعکس نبود) لهذا متاخرین از اطبا در اصلاح
و توضیح و توجیه این تعریف متحمل اقسام تکلفات شده اند

و از حالت طبیعی خارج شوند

زیرا که تغییر افعال کلیه موجب مرض نشود بجهت آنکه صنف
نساء در اوقات حیض و زمان وضع حمل افعال بدنیه آنها
بواسطه اوجاع شدیده و سیلان خون نفاس و عرق
نبض و ازدیاد حرارت و سقوط اشتها متغیر شوند و حال
آنکه این حالات را مرض و نسوان مبتلا باین حالات را
مریضه نشمارند و همچنین تغییر در افعال مشایخ چون ضعف
قوه باه و فتور حواس خمسه ظاهره و اختلال که در ملکات
عقلیه ایشان حادث گردد مرض نامیده نشده و مشایخ را
مریض نشمرده اند از این بیانات چنان معلوم شود
که هر تغییر فعلی منافی با صحت نیست و تعریف جالینوس
چون محتاج به تصحیح و تنقیح است از این جهت بعضی بجهت
اصلاح تعریف آن گفته اند که مراد از تغییر مطلق تغییر
نیست بلکه مراد از تغییر تغییری است که بواسطه ماده مرض باشد
و بعضی دیگر بجهت اصلاح آن تعریف گفته اند که مراد از تغییر

افعال

افعال بدنیه تغیری است که بواسطه خروج افعال بدنیه از
نظام طبیعی حادث شود و تغییر افعال در نسوان و مشایخ
که مذکور شد داخل در نظام طبیعی هستند نه خارج از آن
باید دانست آنکه چون علم تشریح مرضی در این اعصار
بحد کمال رسیده و بمدارج صعود ترقی نموده از این جهت اطبای
متجددین از فرنگیان جزم و قطع کرده اند باینکه مبادی
امراض آفات مادیه اند که در اعضا و آلات بدنیه حادث
گردند و این آفات مادیه چون اکثر اوقات محسوس
شوند و آنچه محسوس و مشاهد گردد اختلال افعال
بدنیه بود از این جهت اختلال افعال را باعتبار ظهور
بالمجاز مرض گویند و آنچه خلاصه اقوال سابقه و زبده
آراء سالفه است آنست که مرض عبارت از تغییر محسوسی
است که عارض گردد یا بر وضع اعضاء و آلات بدنیه و
یا بجوهر و نسج آنها و یا عارض فعلی از افعال بدنیه گردد

فصل در بیان بعضی از مطالب متعلقه بتعریف
نوع مرض چنانچه سابقاً مرقوم شد اگرچه هر یک از انواع
مرض مثل ماهیت مرض اقتضاء تعریف جامعی نماید ولی
چون این رساله در بیان علم بامور کلیه مرضیه است
لهذا بحث از تعریف انواع مرض فرداً فرداً خارج از مقصود
وما نحن فیه است همین قدر باید دانسته شود چنانچه علم
بحقیقت وماهیت مرض متعذر است علم بحقیقت هر یک
از انواع مرض فرداً فرداً نیز متعذر باشد بسیاری از اطبا
تعریف مرض مخصوص را موقوف بر تعیین محل آن مرض
وکیفیت حدوث آن دانند ولی اعتقاد باطلی است زیرا
که امثال این تعریفات از قبیل تعریفات لفظیه اند مثل
تعریف ذات الجنب بورم حجاب صدر و تعریف صلابت
غدد ماساریقا باستحاله آن غدد از فطره اصلیه و تعریف بصلابة
استسقاء زقی بانصباب مائیه دم در حجاب مستبطن و تعریف

دعاف

رعاف بسیلان دم از غشاء مخاطی انف این قسم از تعریفات
تعریفات حقیقیه این امراض نیستند بلکه تفسیر اسمی بوند
دیگر فرض صحت محل بعضی از امراض متفق علیه نیست مثلا
محل حمیات نائبه باعتقاد بعضی کبد و برای برخی طحال
وبمذهب بعضی دیگر معده وبزعم فرقه امعاء است و بعضی
دیگر محل آنها را اعصاب دانند وبعضی جلد وطائفه ورید
باب الکبد وبعضی دیگر عروق لمفاویه ماساریقا دانند
وهر یک از آنها موافق بارای خود تعریفی نموده اند که با
تعریف دیگران ضدیت دارد پس اگر اراده نمایند تعریف
وتقسیم مرضی را بوجه احسن باید در تعریف آن مرض آثار
واسباب واعراض ظاهره آن مرض را مندرج نمود ودر
صورتیکه این مذکورات در تعریف مرض مندرج نشوند
مرض بطور صحیح معین ومشخص نشود بالجمله هر گاه اراده شود
تحدید مرضی نفسی که جامع افراد ومانع اغیار باشد

باید علاوه بر صفت کورات دانسته شود که این مرض بکدام
شخص و بچه سن مناسب و در کدام صنف بیشتر و بکدام مزاج
موافق و در کدام اقلیم قدیم و در کدام جدید است و نیز باید
اعراض لازمه و مفارقه مرض معلوم شود تا آنکه مرض
تحقیق مشخص گردد **باب ثانی** در بیان موضع ٢
و محال امراض آید و قسم معین و مشخص شود ~~محل هر مرضی~~ محل هر مرض معلوم
قسم اول آنکه بیکی از حواس ظاهره بالذات یعنی بدون
واسطه اسبابی محسوس شود چون رمد و بثورات فم
و ورم لوزتین و حمره و بثورات آلات تناسل و امراض
جلد بثره و اورام منشاری شکل جلد و امراض هشاکه بنظر
و غمز و استماع بدون اسباب و آلات معین و مشخص شوند
و یا اینکه بتوسط آلات و اسباب معین کردند مثل آینه
محبل و مثل استتوسکوب که یکی از اطبای افرنجی بجهت
استماع و تشخیص محل امراض صدریه و غیر آن اختراع نمود

قسم ثانی

قسم ثانی آنست که موضع و محل مرض بواسطه استدلال
ببرهانی که از مقدمات یقینیه حاصل شده اند مشخص و
معین گردد و این استدلال بدو وجه متصور شود وجه اول
آنست که مبتنی باشد بقواعد کلیه که در تشریح مرضی
مبین شده اند وجه ثانی آنست که مبتنی باشد بر علم بامور
طبیعیه و افعال صحیحه بدنیه که یکی از دو شعبه طب بود
مثلا در صورتیکه بواسطه تشریح مرضی در اشخاص کثیره
مبتلا بمرض واحد موضع و محل مرض مشخص گردید بنظر و حدس
و قیاس میتوان در سایر اشخاص مبتلا باین مرض حکم نمود که
موضع آن مرض فلان عضو مشخص است و در امراضی که تشریح
مرضی موضع مرض مشخص و معین نشود چون سکته و فجاه
و صرع و فلج و در هیچ عضوی از اعضاء صاحبان آنها تغیری
محسوس نشود بوجه ثانی موضع مرض معلوم گردد و بوجه
اول معلوم نشود زیرا که در فیسولوجیا که علم بامور طبیعیه است

آنکه هر فعلی از افعال بدنیه مرهون و مشخص شد پس خروج
هر فعل از نظم طبیعی بواسطه تغییر آلة آن فعل بوده مثلا
در صورتیکه احساس شود بوجع جانبی از بدن بدون
تغییر ظاهری در آن جانب معلوم شود که محل مرض اعصاب است
و اگر احساس نماید نقصان و یا بطلان حس آن جانب
معلوم گردد که محل مرض دماغ است و در صورتیکه حرکت
و سکون و انبساط و انقباض عضلات و ناقص گردد موضع
مشخص شود که عضلات و یا اعصابند و یا هر دو زیرا که در
علم با مود طبیعیه ثابت شده که اعصاب آلت حس دماغ است
و عضلات و اعصاب آلات حرکات بدنیه اطبا در بعضی از
امراض چون حمیات دائره و غیر آن الی الان متمکن نشده اند که بیکی
از این دو وجه محل مرض را معین کنند زیرا که تشریح مرضی که
موضع آنها مشخص نکرده بوده و در آنها این تغییر فعل واحده
نشده تا آنکه محل مرض را آلة آن فعل دانند باید دانست

بعضی امراض در هر یک از اعضا موجود و هر نسجی از انسجه
توانند ظاهر گردند چون ورم و سرطان و اسکود بوطی
داء افرنجی و امثال آنها و بعضی دیگر از امراض باشند که حدوث
آنها مخصوص به بعضی از اعضا بوند مثل استسقا و سیلان
دم و امثال آن زیرا که استسقا در اغشیه مائیه که وظیفه آنها
افراز مائیه است حادث گردد چون غشاء عنکبوتی دماغ
و حجاب صدر و غشاء مستبطن بطن و سیلان دم مخصوص است
از اغشیه بلغمیه ظاهر گردد و نیز باید دانست که محل بعضی
امراض از بدو ظهور تا انتها متبدل نشود چون جراحت و کسر
و سرطان و بعضی دیگر از امراض باشند که آنها نیز از موضع
خود متبدل نشوند ولی بتدریج در اعضای مجاوره سرایت
نمایند چون اورام اغشیه بلغمیه بعضی دیگر از امراض اند که
از محل خود بمحل دیگر منتقل شوند مثل حمره و ریح طیار و وناد
فارسی که گاهی تغییر مکان کنند انسان و فصول تیز بدخلقتی

ووجع ... طیار

در محل امراض دارند مثل آنکه در سن کودکان امراض رأسیه
واستسقاء رأس وسعفه وقلاع ورعاف بسیار بود ودر سن
شباب اورام حجب صدر وتیرو دیر ونفث الدم وامراض قلبیه
وسل کثیر الوقوع باشند ودر سن کمال امراض بطنیه و
علل احشاء چون امراض معده وامعاء وبیضه وکبد ومثانه
ورحم بسیار باشند ودر شیوخ امراض راسیه چون حمق وعمی
وصمم وفلج بسیار باشد بعضی امراض در بعضی فصل بیشتر ودر
فصل دیگر کمتر یافت شود مثل آنکه امراض راسیه وصدریه
در زمستان وبهار بسیار باشد وامراض احشاء وعلل بطنیه
در تابستان وپائیز بسیار بود **باب ثالث** در بیان علم
باسباب مرضیه ~~ومشتمل است بر یک مقدمه و دو فصل~~
مقدمه علم باسباب مرضیه فنی است از طب که بحث شود
در او از موادیکه سبب حدوث امراض مختلفه گردند واین
اسباب بر دو قسمند اسباب خارجیه واسباب داخلیه اما اسباب

خارجیه

خارجیه اسبابی باشند که در خارج از بدن موجود گردند
واسباب داخلیه بعکس اسباب خارجیه انها بوند وهر یک از
این دو قسم بدو قسم منقسم شوند اسباب قویه اسباب
ضعیفه اسباب ممکنه اسباب اتفاقیه اسباب جسمانیه
اسباب شیمیائیه اسباب طبیعیه اسباب عدمیه اسباب
وجودیه اسباب خفیه چون اسباب امراض مستولیه و
علل وافده وبعضی از اطبا قطع نظر از خارج وداخل اسباب مرضیه را
سه نوع دانسته اند اسباب مستقله واسباب ممکنه واسباب
اتفاقیه واین سه قسم اسباب را در این کتاب ذکر کنیم **باب فصل**
[illegible] در بیان اسباب مستقله ومشتمل است بر دو مقاله
مقاله اولی در بیان اسباب مستقله مادیه که بالاستقلال
موجب حدوث امراض مختلفه گردند وآنها شش قسمند
قسم اول اسباب هوائیه است که در کره نسیم یافت شود چون
روائح نحسه که موجب صداع وسبات [illegible] گردد ودر مواد شدت

که بر حکما [illegible] سبب آنها مخفی باشد

موجب هلاکت کردند و روایح سوق و چاهها و مغارها که
موجب هلاکت کردند و روایح بعضی از نباتات معطره و
عفنه که محرک زکام و نزلات باشند و روایح آجام و بطائح
و بطایح و مصاعد ابخره و اراضی نزه که موجب حمیات
دایره و غیر آن گردند و روایح معدنیه چون معدن سرب
و رصاص که موجب قولنج شوند و حرارة مفرطة که موجب
امراض صفراویه و برودة مفرطة که موجب اختناقات و
غیر آن کردند و اصوات عنیفه و اضواء شدیده موجب
صمم و عمی شوند قسم ثالث اسباب منطبقه است که مماس
و ملاصق بدن شوند چون سموم حیوانیه و نباتیه و مواد
سمیه مسریه و بعضی از املاح معدنیه و آلات نافذه و قاطعه
و قسم ثالث اسباب وارده است که وارد احشاء باطنیه و
اعضاء داخله شوند چون بعضی اطعمه و اشربه و ادویه سمیه و غیر
سمیه قسم رابع اسباب مفرغه است که خارج از بدن

کردند

کردند چون بول و طمث و عرق و وسخ و غیر آن قسم خامس
اسباب ضروریه است که از حرکت و سکون آلات و
عضلات ناشی شوند چون انقباضات شدیده عضلات
که موجب انقطاع اوتار و عظام منفصله با آنها کردند قسم
سادس اسباب نفسانیه است که از ادراکات عقلیه و
تخیلات وهمیه و انفعالات نفسانیه ناشی شوند چون عشق
و حب وطن و حسرت و انقباضات جبیان که موجب
هزال گردند و تخیلات شدیده که موجب مالیخولیا
شوند و فرح و غم و خوف کثیر که موجب امراض مخوفه کردند
و بعضی از امراض سبب بعضی از امراض دیگر شوند چون ورم
غدد دماغ که موجب خناق گردد و سوراخ شدن معده و
مراره و انقلاع آنها سبب ورم حجاب مستبطن بطن کردند

مقالهٔ ثانیه در بیان مواد سمیه و ارکان ساریه کیفیت حصول
ساریه و حقیقة وقوع آن در امراض مسریه بطور تحقیق یکی

مشخص نشده که سرایت بواسطه ماده سمیه وجوهر ساریت
کاز شخصی بشخصی تعدی وسرایت نماید در بعضی اشخاص
این ماده در اجزاء سیاله چون عرق وبلغم وچرك مریض مستتر
شده باشخاص دیگر سرایت نماید ودر بعضی خود این اجزاء
سیاله مستحیل باده سمیه گردد همچنانکه امراض ساریه منحصر
در یك نوع نیستند مواد ساریه هم انواع مختلفه باشند
بعضی از آنها در مدت حیوة یکدفعه سرایت نمایند چون آبله
وسرخچه ومخملك وبعضی دیگر در دفعات عدیده سرایت کنند
چون محرقه وحمی اصفر وداء افرنجی وطاعون وسرایت یا
بلاواسطه است ویا بواسطه اما سرایت بلاواسطه چهار
نوع باشد اول انکه بسبب انفاس در اطاقیکه مریض دراو
خوابیده است سرایت حاصل شود چون محرقه وجدری ثانی
انکه بواسطه تماس وتصافح سرایت عارض گردد مثل اکثر امراض
ساریه ثالث انکه بواسطه تماس قوی وانسلاخ جلد وبشره

سرایت

سرایت عارض شود چون داء الکلب که از شخص مبتلا باین مرض
بشخص دیگر سرایت نماید رابع انکه بواسطه اجزاء حیوانات چون
جلود واصواف آنها که آن حیوانات بمواد سمیه هلاك شده
باشند سرایت حاصل شود اما سرایت باواسطه آنست که اشیاء
خارجه قبول مواد سمیه ساریه کرده بدیگران برسانند چون
منسوجات وفروش معموله از کتان وابریشم وپنبه وغیر آن
بخصوص در صورتیکه این نسوج از تصادف هوا محفوظ
باشند وبسیار مشاهده شده که اشخاص مصاحبین مجاورین
مرضی از مرض محفوظ مانده الحمد ولی اکثر ساریه ومواد مصری
سمیه را بدیگران نقل نموده اند وبتجربه ثابت شده اینکه پیوسته و دیده ع
بعضی از حیوانات طیاره در هوا مثل کیك ومگس وزنبور
وامثال آن مواد ساریه را باشخاص صحیح نقل نموده اند وباید
دانست انکه قوه اکثر ساریه دائما باقی نباشند بلکه بمرور
زمان ناقص گردد تا انکه بالکلیه زایل شوند مثل انکه قوه

یخ جدری بعد از انکه سال ناقص گردد و اثر آن بعد از سه سال
زایل شود و اعتدال هوا یعنی توسط هوا آن ما بین حرارت و برودت
معین بر سرایت بود و برودت مفرطه و حرارت مفرطه موجب
انجماد و احتراق ارکان سادیه گردند و احتباس هوا و رکودت
آن موجب سهولت سرایت گردند و سن طفولیت و شباب
و ضعف خلقت و ترک عادات و عدم رعایت پرهیز و کثرت
استفراغ و عدم عدالت در نوم و یقظه نیز موجب سهولت
سرایت شوند و بعضی از امراض در یکی از قطعات اربعه کره
ارض که آسیا و اوروپا و افریقا و امریکا باشد قدیم و در دیگر
جدید بود مثل آنکه تیفوس یعنی محرقه و سعفه در اوروپ
و سرخجه و آبله در آسیا و طاعون نیز در آسیا و افریقا و حمی
اصفر که معروف به تیفوس امریکائیست در امریکا قدیم
بوده و از آنجا به سایر قطعات سرایت نموده اند و در خصوص
این مواد سادیه اطبا اختلاف کرده اند بعضی آنها را بصورت

حیوان

حیوان و بعضی دیگر بصورت جماد دانند جمهور بر آنند که بعضی
از آنها حیوان و بعضی دیگر بصورت جمادند و از دوربینهای بزرگ
صحت این قول اخیر مقرون بصواب گردیده فصل
در بیان اسباب معده مشتمل است بر یک مقدمه و دو مقاله
مقدمه اسباب معده دو قسمند اسباب معده کلیه و اسباب
معده جزئیه اما اسباب معده کلیه اسبابی باشند که مخصوص
بشخص واحد نباشند بلکه از حالات عامه بوند و اشخاص
بسیاری دفعه واحده مبتلا بمرض نمایند چون مجتمعین
در بلدی و یا مملکتی و یا لشکرگاهی و یا مریضخانه و یا محبسی
که مبتلا با امراض متشابهه گردند و اما اسباب معده جزئیه
اسبابی باشند که مخصوص باشخاص متعدده نبوند
مقاله اولی در بیان اسباب معده کلیه بدانکه بعضی
از آن اسباب مخصوص اند بکره هوا و بعضی دیگر منوط باشند
بمحلی که شخص در او متوطن و متوقف باشد چون تأثیر هوا

دربدن انسان از جملهٔ مشاهدات یقینیه است لهذا تبدلات
وتغیرات هوا نیز سبب مستعد از برای امراض عدیده شوند
مثل آنکه هوای بارد یابس سبب مستعد از برای التهابات
شدیده وسیلان دم مفرط وهوای حار یابس سبب بود
از برای التهابات خفیفه وحمره وبثورات وامراض صفراویه
وهوای حار رطب سبب شود از برای امراض دمویه و
بلغمیه وهوای بارد رطب سبب گردد از برای زکام و
اسکوربوط وریح طیار ومفاصل چنانچه رئیس صناعات الطبابة
بقراط در کتاب فصول خود نوشته وان کان حدوث جمیع
الامراض ممکنا فی واحد واحد من الفصول ولکن لتبدلات
الاهویة وتغیرها فی حدوث اکثر الامراض دخل عظیم
ودر موضع دیگر از فصول نوشته قد یعرض فی الربیع الوسواس
السوداویة والجنون والصرع والسکتة وانبعاث الدم و
الذبحة والزکام والبحوحة والسعال والعلة التی تتقشر معه الجلد

والقوابی

والقوابی والبهق والبثور الکبیرة التی تتقرح والخراجات و
اوجاع المفاصل واما فی الصیف فیعرض بعض هذه الامراض
وحمیات دائمة ومحرقة وغب کثیرة وقی وذرب ورمد و
وجع الاذن وقروح فی الفم وعفن فی القروح وحصف واما
فی الخریف فیعرض اکثر امراض من الصیف وحمیات ربع
ومخلطة والطحال واستسقا وسل وتقطیر البول واختلاط
الدم وزلق الامعاء ووجع الورک والذبحة والربو والقولنج
الشدید الذی یسمیه الیونانیین بایلاوس والصرع و
الجنون والوسواس السوداوی واما فی الشتاء فیعرض ذات
الجنب وذات الریة والزکام والبحوحة والسعال واوجاع
الجنبین والقطن والصداع والسدر والسکات ودوار
از فصول نیز نوشته ان بین الامراض الحادثة فی فصل الشتاء و
کذلک بین الامراض الحادثة فی فصل الصیف اتحادا صوریا
یعنی ان صور الامراض الواقعة فی الشتاء متحدة وکذلک

صور الامراض الحادثة فی الصیف متحدة وصور الامراض الشتویة
متغایرة مع الامراض الصیفیة وصور الامراض الصیفیة متغایرة
مع الامراض الشتویة از عبارت بقراط چنان مستفاد شود
که امراض دو قسمند امراض صیفیة وامراض شتویة و نصف
آخر از ربیع ونصف اول از خریف را داخل صیف دانسته
ونصف اول از ربیع ونصف آخر خریف را در فصل شتا
داخل کرده باید دانست اینکه سیر امراض ربیعیه سریع
وانتهاء در آنها سلیم ومدة آنها قصیر وزودی قابل تدبیر
ومعالجه باشند وحمیات البلغمیه در این فصل بسیار
باشد وسیر امراض خریفیه بطیئی وزمان آنها طویل وانتها
در آنها با خطر وبعسرت قابل تدبیر ومعالجه باشند و
حمیات صفراویه در این فصل بسیار باشد بالجمله مابین
امراض این دو فصل متقابل فرق ظاهر وهویدا است و
مابین دو فصل دیگر که صیف وشتا باشند نیز فرقست

ولی

ولی نه مثل این دو فصل متقابل ونیز باید دانست
آنکه فصول اربعه نزد اطباء غیر فصول اربعه نزد اهل
هیئت ونجوم است زیرا که سیر شمس از نصف حمل تا نصف سرطان
نزد منجمین فصل ربیع است واز نصف سرطان تا نصف میزان
فصل صیف واز نصف میزان تا جدی فصل خریف واز
نصف جدی تا حمل فصل شتاء است بخلاف اطبا که یکماه
قبل از هر فصل را داخل آن فصل دانسته اند مثلا حوت
وحمل وثور را بهار دانند وجوزا وسرطان واسد را صیف
وسنبله ومیزان وعقرب را خریف وقوس وجدی ودلو را شتا
دانند واختلاف در فصول مابین اطباء ومنجمین مبنی بر
اختلاف مابین امراض در این فصول بود در صورتی
که فصل شتاء یابس باشد امراض التهابیه وسیلان شدید
در آن فصل بسیار باشد ودر صورتیکه فصل مرطوب بود
علل بلغمیه وسیلانات مزمنه بسیار باشد ودر صیف

صفراویه ودمامیل ووبا وامراض عصبیه ودر خریف امراض
بلغمیه واسهال وحمیات نائبه ودر ربیع خناق وامراض
صدریه وحمیات التهابیه بسیار واقع شود بعضی از
اطبا قایل شده اند که قمر وبعضی از کواکب ثابته موجب
حدوث بعضی از امراض شوند ولی الی الآن تاثیر کواکب
در کره هوا بطور تحقیق ثابت نشده ومعلوم نیست که
کواکب ثابته مزاج هوا را تغییر دهند واثری در وی نمایند
اما قمر مخصوصاً مستبعد نیست که سبب بعضی از امراض
شود زیرا که تشکلات قمریه مدخلیتی در جزر ومد دریا دارند
واز اینجا استنباط میتوان نمود که قمر همچنانکه در کره ارض تاثیر
دارد محتمل است که در کره هوا نیز تاثیری داشته باشد وهم
چنین مکان ومحل از اسباب معده مرضیه اند مثل آنکه تبها
وحمیات صفراویه والتهابیه در اقالیم جنوبیه کثیر الوقوع
ودر مواضع مرتفعه امراض حاده ودر ممالک منخفضه امراض

مزمنه

مزمنه کثیر الوقوع باشد ودر بلاد دیگر بعضی از مواضع آن بو
مرتفع وبعضی دیگر از آن منخفض باشد در مواضع مرتفعه
آن امراض نادراً یافت شود واگر یافت شوند امراض حاده بود
ودر مواضع منخفضه آن بعکس بود یعنی امراض مزمنه
در آن مواضع بسیار باشد واز جملهٔ اسباب معده کلیه
مرضیه دوری مسافرین از وطن مألوف وصوت غلبه
امداد نسبت بمحصورین ومحاربین بود مقالهٔ ثانیه
در بیان اسباب معده جزئیه ~~ومشتمل بر یکمقدمه~~
~~خلاصت نقد~~ اسباب معده جزئیه چون اسباب معده
کلیه کثیر العدد اند واز اینجهت آنها را بدو قسم منقسم نموده اند
قسم اول اسباب معده جزئیه که منوط باحوال شخصیه باشند
قسم ثانی اسباب معده جزئیه که منوط باحوال شخصیه
نباشند بلکه از تأثیرات اسباب خارجیه بود وهر یک از
~~دو قسم در فصلی مذکور گردند فصل اول~~ در بیان

اسباب معدّه جزئیه که منوط باحوال شخصیه بود از جملهٔ احوال
شخصیه که تاثیری در حدوث امراض دارند اسنانست زیرا
که حدوث هر مرضی در هر بدنی از ابدان از حین ولادت
تا آخر عمر اگرچه ممکن الوقوع است ولی حدوث بعضی امراض
در بعضی اسنان اکثری بود و استعداد بدن در تمام عمر از
برای امراض یکسان نبود مثل آنکه استسقا و داء الاستسقاء
نخاع بسیار است در جنین و اختناق مولودی و یرقان و
غلظهٔ ورنیج خلوی بسیار است در عهد ولادت و بسیار
حمیات خراجیه و وجع سقوط اسنان و نار فارسی و رعاف
مخناق و سعال کلبی و سعفه و وجع نخاع و انقباضات
و حرکات تشنجیه و علل دودیه بسیار است از یکسالگی تا
هفت سالگی و ذات الریه و سل و نفث الدم بسیار است
در بالغین و امراض عضویه و سرطان و سیلان و مالیخولیا
بسیار است در سن کمال و نقصان جوهر دماغ و صمم و حمق

وعلل

وعلل مثانه بسیار است در سن شیخوخه و این امراض مزبوره بسیار عارض گردد
در اسنان مذکوره کثیر الوقوع بلکه دائم الحصول باشند
بعضی از قدماء اطباء چنان گمان کرده اند که در مدت حیوة
اوقات معین و مخصوص است که ظهور امراض در آن اوقات
بیشتر و هلاکت نیز اکثر از سایر اوقات باشد و این اوقات را دیگر
سنین انحطاطیه نامند و بزعم ایشان مدت حیوة منعقد بست
که هرگاه شخصی بیکی از این عقد رسد یك دوره از ادوار عمر
آن شخص تمام شده نظام بدن او داخل نظام و صورت دیگر شود
این مذهب بنا بر قول کلدانیون مذهب حینا غورث حکیم
است و منشأ و جهت این وهم آنست که در علوم طبیعیه انسانیه
مقرر شده است که بدن انسان بیکحال باقی نباشد بلکه از
طرفی مجدد و از طرف دیگر خراب گردد و بعبارة اخری از
طرفی تحلیل رود و از طرف دیگر ترکیب شود بنا بر رای بعضی
در دو سال و بنا بر قول بعضی دیگر در نه سال و بمذهب بعضی

در هفت سال شخص دوره تمام کند یعنی در مدت دو سال
یا هفت سال یا نه سال هیچ جزئی از اجزاء بدنیه که پیشتر ازان
اوقات بوده اند باقی نماند بلکه فانی و معدوم گردند
از جملهٔ اسباب معده جزئیه که منوط باحوال شخصیه بود
ذکورت و انوثت زیرا که ضیق و جرح و انتکاس و حمیات
عفنه و حصاة مثانه و احتباس بول و استسقاء بیضه و
ریح طبیاد و امثال آنها در نوع ذکور بسیار باشد و در نوع اناث
امراض عصبیه و سوء مزاج رحم و سرطان و ورم آن و اختناق
رحم و سرطان پستان کثیر الوقوع بود از جملهٔ اسباب معده
جزئیه مزاج است زیرا که صاحبان مزاج دموی بواسطهٔ زیادتی
خون در بدن آنها مستعد باشند از برای امتلاء و وقوع
اورام شدیده و سیلانات دمویه و اصحاب امزجه صفراویه
بواسطهٔ کثرت صفرا ~~در بدن ایشان~~ مستعد باشند از
برای حمیات صفراویه و خراجات و التهابات غشائیه و فساد

سرطانیه

سرطانیه و صاحبان امزجه بلغمیه بواسطهٔ کثرت بلغم در
بدن آنها مستعد باشند از برای علل زکامیه و استسقاء
لحمی و خنازیر و اسکوربوط و امراض مزمنه و صاحبان
امزجه عصبانیه مستعد باشند از برای اختناق رحم و کلا
و مالیخولیا و مانیا و حرکات تشنجیه و اختلال حواس ظاهره
و ملکات عقلیه و غیر اینها از امراض عصبی و صاحبان امزجه
مختلطه مستعد باشند از برای امراض مختلطه و صاحبان
بنیهٔ قویه اگر چه کمتر مریض گردند و مثل اصحاب بنیهٔ ضعیفه
بامراض خفیفه مبتلا نشوند ولی بسیار به التهابات شدیده
و امراض حاده مبتلا گردند که اکثر قابل علاج و تدبیر نبوده
و باعث هلاکت آنها گردد و از جملهٔ اسباب معده منوط باحوال
شخصیه کبر و صغر اعضا بوده اند مثل آنکه اطفال بواسطهٔ کبر راس
مستعد باشند از برای استسقاء راس و شیوخ [illegible]
از برای سکته و فلج و کسانیکه واسع الصدر اند بواسطهٔ کبر ریه

مستعد باشند از برای اتود سماء قلب و دنیس صناعت بقراط
در کتب خود نوشته ان الذین یکون احشائهم کبیرة فی غایة
الاستعداد لاوجاع المفاصل و از جمله اسباب معده جز
نوع اعتیادیه است که حاصل شود از کثار رواد مان فعلی از
افعال که هر چیز انی عادت قدیم باشد از ترک آن امراض
متنوعه حاصل شود و همچنین حرف و مشاغل هر یک تاثیر
در حدوث امراض مختلفه دارند مثلا کسانیکه بمذاکره
علوم و مطالعه فنون اشتغال دارند مستعد باشند از برای
صداع و سهر و سکته و نزله و کسانیکه مواظب افعال شاقه
بدنیه بوده مثل حمالین استعداد به فتق و انکساد و انخلاع
و امثال آن از امراض خادجیه در آنها بسیار باشد و سوای
این اسباب شخصیه اسباب دیگری باشند که هر یک تاثیری
در حدوث امراض دارند ~~[illegible]~~ در بیان اسباب
معده جز شیئه خادجیه از جمله این اسباب ملبوسات بدنیه
بند

بوده زیرا که ملبوسات خفیفه رقیقه سبب مستعد باشند
از برای حدوث ذیج طیار و زکام و نوازل و ملبوسات
مستحنه نیز بواسطه اسخان آنها موجب علل مذکوره گرد
و ملبوسات ضاغطه موجب صغر عضو و تعویق دوران
اخزاء سیاله شوند لا سیما دوران دم که در اکثر ورده و شرائین
و عصابه و رفاده که بر دست و وام و جبار استعمال شوند در صورت
که محکم بسته شود موجب غانقرایا گردد بالجمله اشیاء ضاغطه
دو قسمند قسم اول اشیاء ضاغطه که بظاهر بدن ملصق
کردند چون عمایم و عصد دیات و نطاقات قسم ثانی
اشیاء ضاغطه که در داخل بدن باشند چون اجسام غریبه داخلیه
داخلیه در باطن بدن و آثار مرضیه که از تراکم اشیاء سیاله
ماشیه در بدن حادث کردند و از جمله قسم اول لباس زنان
اهل فرنگست که او در زبان خود قورسه گویند این قسم از
لباس سینه و پشت آنها را فشار داده موجب امراض سینه و قلب

کردند و هنگام حمل باعث تغییر وضع حمل و اسقاط جنین شوند
و منطقه نیز در صورتیکه محکم بسته شود موجب ضغطه
معده و امعاء و تغییر فعل آنها گردد و همچنین عصابه زمین
الرکبه در صورتیکه محکم بسته شود موجب ورم پا گردد
و ضیق نعال در اطفال موجب کجی اصابع و جز اینها شود
و از جمله قسم ثانی اورام احشاء است چون ورم داخل تجویف
و جوف صدر و منخرین و مؤخر فم که بواسطه ضغطه موجب
امراض عدیده شوند زیرا که ورم داخل قحف در صورتیکه
ضغطه دهد یکی از دو شق مخ را نصف از بدن که مقابل آن محاذی
شق است یعنی از زوایا تمام او مفلوج شود باین معنی که اگر ورم
ضغطه دهد جانب یمین از مخ را جانب یسار بدن مفلوج شود
و در صورتیکه ضغطه دهد جانب یسار از مخ را جانب یمین
فلج بهم رساند زیرا که در موضع خود ثابت شده که اعصاب نابته
از یمین بجانب یسار از بدن رفته اند و اعصاب نابته از یسار

بجانب

بجانب یمین عبور کرده اند و نیز از جمله قسم ثالث ریاح متولده
در معده و امعا باشد که موجب وجع ریحی و ضغطه و تمدد
آنها گردند باید دانست اینکه اعضاء صلبه از اشیاء ضاغطه
بیشتر متضرر گردند تا اعضاء لینه مثل آنکه ورم ابورسما
که در اعالی بطن الیسر از قلب واقع شود اگر در جانب مقدم
از قلب باشد اولا عظم قص و ثانیا غضاریفیکه میان آنها و
از اضلاع قسیه واقع شده اند منکسر نماید و اگر در جانب مؤخر
باشد فقرات ظهر را منقلع کند و قلب و دیگر چون نسبت
بعظم و غضروف لین اند بآن قسم که عظم و غضروف متضرر
شوند قلب و دیگر متضرر نشوند بلکه قلب از موضع خود
خود حرکت کرده و ریه نیز جزئی تصغیر گردد و هرگاه ورم
مذکور قصبه الریه را ضغطه دهد اولا حلقهای غضروف
حلقها باشته
ثانیا اغشیه آنها که بجنبه ربط منقلع کردند
خوابیدن بر فراش بی سبب حصاة مثانه و کلیه گردد و نشستن

برصند لبهای نرم سبب امتلاء عروق رحم وبواسیر شوند
وآبزنات بارده سبب امراض التهابیه وآبزنات فاتره
سبب ضعف بدن ورخاوت آن گردند وعدم نظافت بدن
سبب امراض سادیه وامراض جلدیه باشد وافراط در تنظیف
بدن سبب حدوث امراض عصبیه شود وازجمله اسباب
معدّه خونیه ماکولات ومشروبات ومعالجات اند زیرا
که هریک از آنها درصورتیکه علی ما ینبغی نباشند سبب حدوث
بسیاری از امراض شوند بجهت آنکه ماکولات هرگاه اقل از قدر
معتاد باشد موجب هزال گردد وهرگاه اکثر بود سبب ردائت
هضم وامتلاء واجتماع فضول در بدن شوند ومشروبات بخصوص
عرق ودوم وسایر اشربه در صورت افراط در آنها سبب امراض عدیده گردد
با غذا گاهی سبب سرعت هضم وتحلیل ...
شوند وخوردن آنها در خلال غذا بهتر از خوردن آنها در خلاء
معده بود وخوردن ... وغذاهای چرب موجب اسهال
گردد ومداومت در خوردن گوشت موجب امراض دمویه گردد

الکهل

... باید از وده ...

ومداومت

وادمان خوردن
ومداومت بخوردن گوشت دود وکباب شده سبب فساد
خون وامساک ورسوب شود وازجمله اسباب معدّه خونیه خارجیه
بول وبزاق وعرق وغیر آن بوده که استفراغ آنها از مواد
لازمه باشند زیرا که این اجزاء درصورتیکه زیاده از قدر
طبیعی از بدن خارج شوند موجب امراض عدیده گردند
زیرا که عرق بسیار وسیلان لعاب وافراط در افراز لبن سبب
هزال بدن وذبول گردند وکثرت جماع وازدواج واستمنا
سبب حدوث امراض عصبانیه وامراض مذکوره شوند
واحتباس دم طمث وباسور ودوی وترک فصد معتاد
سبب امتلاء عروق وامراض کثیره شوند وازجمله اسباب
معدّه خونیه نیز حرکت وسکون بدن است زیرا که سکون
مفرط سبب استرخاء عضلات وعدم استمراء غذا شود
بالاخره موجب استسقا گردد و... موجب ریح
طیار در ناحیه قطن وظهر گردد وخوابیدن بر قفا موجب امتلاء

باشند

هزال

همچنین وورزش وغیر آن
گردند

دماغ و دعاف و نزول باشد باید دانست آنکه خواب در
بالغین از شش ساعت تا هشت ساعت و در شیوخ از چهار
ساعت تا شش ساعت و در اطفال از نه ساعت تا ده ساعت
خواب طبیعی بود و کثرت در آن سبب استرخا، و علل دماغیه
گردد و قلت و یا عدم آن چند روز متوالی سبب حمیات
مختلفه و علل عصبیه شود و نیز از جمله اسباب مذکوره احساسات
و تفکرات باشد مثل آنکه بکار داشتن هر یک از حواس ظاهره را
زیاده از قدر معتاد و یا ادراک محسوسات خاصه با آنها موجب
ضعف آنها گردد و تخیلات و تفکرات زیاده از حد لایق
موجب امراض عدیده شوند و تفکر در اشیاء محال و سعی در — عضا دماغیه را
ادراک علوم و معارف بدون لذت و شوق موجب ضعف
بدن و هزال آن گردند فصل … در بیان اسباب
اتفاقیه از جمله اسباب اتفاقیه امراض انتقال از مکان حار
بمکان بارد و بالعکس و بیرون خوردن هوای حار و بارد

وجلوس

وجلوس در حجرات و بیوت جدیدة البناء و … و تغییر دادن — مورث
کیفیات و کمیات ملبوسات و دخول در آب حار و یا بارد
فی الغایه و عریان نمودن بدن در باغ مطریه و پوشیدن
البسه رطبه و عدم رعایت حمیه و خوردن اطعمه عفنه و — ردیه
مطبوخات ردیة الطبخ و خوردن غذا در غیر اوقات
معتاده و احتباس آنچه واجبست استفراغ آن و استفراغ آنچه
واجبست احتباس آن و فصد بدون احتیاج و خوردن
مسهل و مقی در صورت عدم ضرورت و تعب بسیار و افراط
در سکون و استراحت و استماع اصوات مزعجه و نغمات فرح و
و غضب مفرط هر یک از این مذکورات بحسب اتفاق باعث
امراض عدیده گردند فصل … در بیان بعضی
از صفات مرضیه در صورتیکه مرض ظاهر گردد و تا زمان
ولادت در رحم مصاحب با جنین باشد آن مرض را مرض
ولادی گویند و هرگاه ظهور آن از وقت ولادت تا آخر عمر

ممکن باشد و با استعداد ادنی نبود آن مرض را مرض مکتسب
نامند و امراضی که دائما یا وقتی دون وقتی در بلدی و یا
در قومی کثیر الوقوع باشند آن امراض را امراض بلدیه و
امراض قومیه نامند و امراضی که دفعةً واحدةً عارض
اشخاص کثیره شوند امراض مستولیه و امراض وافده گویند
و هر گاه بالذات از اسباب مرضیه ناشی شوند الامراض ذاتیه
و در صورتیکه ناشی از مرض دیگر گردند امراض عرضیه نامند
فصل در بیان مدت تاثیر اسباب مرضیه
بعضی از اسباب مرضیه باشند که بمحض حصول موجب مرض
گردند چون ضربه و سقطه و صدمه و کسر و خلع و سایر
امراض خارجیه و بعضی دیگر باشند که بمحض حصول موجب
مرض نگردند مثل تاثیر آبله گاوی که بعد از گذشتن سه
روز یا بیشتر از کوبیدن آن ظاهر شود و مثل دیح طیاد
که بعد از گذشتن دوازده یا پانزده روز از عروض بروز

اکخاد

آشکار شود و چون داء الفرنجی که بعد از گذشتن سه هفته یا چهار
هفته از جماع و ازدواج معلوم شود و مثل علامات داء الکلب
داء الکلب که بعد از گذشتن چهل روز از گزیدن کلب
الکلب بهم رسند فصل در بیان آثار متقدمه
و علامات منذره واقعه در امراض بدانکه علامات منذره
عبارت از علامات و آثاری باشند که قبل از وقوع بعضی
از امراض ظاهر شوند و بعضی بدون تقدم اعراض و علامات
منذره ظاهر گردند چون امراض وبائیه که قبل از ظهور
آنها تغیر و اثری در آنها ظاهر نشود باید دانست
که عطش قبل از نزمحیه و قی قبل از جدری از علامات
منذره نبوند بلکه بعد از تاثیر اسباب و تحقق مرض عارض
گردند و در امراض مزمنه هم علامات منذره نباشند
باید دانست که علامات منذره دلالت بر جنس و نوع
مرض و خفت و ثقل و حدت و ازمان مرض آینده نکنند و علامات

عالماً

قوه هضم غذا از علامات منذره بوند و زمان ظهور مرض بعد
از بروز علامات منذره مختلف بود که بعد از چند ساعت
و یا چند روز و یا چند هفته و یا چند ماه مرض ظاهر شود
و بتجربه پیوسته که بعضی امراض مهلکه کاهی مسبوق بعلامات
منذره خفیفه و کاهی بالعکس بعضی از امراض خفیفه مسبوق
بعلامات منذره قویه بوند و کاهی علامات منذره ظاهر
کردند ولی هیچ مرض عارض نکردد **باب رابع** در علم
باعراض مرضیه و مشتملست بر یك مقدمه و چهار مقاله
مقدمه اعراض مرضیه تغیرات محسوسه باشند
که هر یك از آنها منوط و مربوط بوجود مرضی بوند و تغیراتی
که منوط و مربوط بوجود مرضی نباشند و در حال صحة وجود
آنها ممکن باشد آنا د مرضیه نخوانند و تغیراتیکه دلالت
بر حالات و کیفیات بدنیه در مستقبل و ماضی و حال نمایند
آنها را علامات مرضیه کویند **مقالة اولی** در بیان

منذره در امراض انذار کنند ضعف در قیام و عدم قوه
درمشی و تغیر در خطوط وجه و جبهه و کمودة در لون
و خستکی از جزئی حرکت و احساس وجع و ثقل در اطراف
مختلفه بخصوص سر و فتور در سمع و بصر و حدوث
دوی و طنین در کوش و تغیر در انفعالات نفسانیه
مثل غضب شخص معتاد بحلم و حلم شخص معتاد بغضب
و عدم نوم و عرق و نقصان شهوة طعام و در بعضی کثرة
میل بغذا و ضعف هضم و تغیر در دفع بول و براز و
تنکی نفس بادنی حرکة و مرارة فم و شدة عطش و عفونة نفس
و لینی در وقتی دون وقتی و سخونة بدن و قشعریره و عطاس
متوالی و غثیان و غلظی و نشادت جفاف جلد و عرق بدون
موقع و تغیر در لون بول و استرخاء آلات تناسل و بعضی
اوقات عوض ضعف و کسالة قوة و جلادة و عوض یاختر کی
لون حمرة و عوض کدورة ذهنی قوة آن و عوض و عدم تمیز

اعراض مرضیه ~~مشتمل بر هشت فصلست~~ فصل اول

دراعراضی که از اوضاع ظاهره بدن ظاهر کردند ~~و این فصل~~

~~مشتمل بر دو قیدست~~ قید اول دراوضاع ظاهره

بدن واحوال عضلات بالاجمال بدانکه وضع بدن یعنی

قیام وقعود وحرکات بدنیه دراشخاص صحیح المزاج منطجاع و

حرکت ومشی درآن نمایند بدون زحمت وعسره بود وبدان ودرحالت

درحالة نوم تا نصف مقبوض ومیل بدن اکثر بسمت یمین

بود ودراشخاص مریض بخلاف مذکورات باشد زیراکه

قیام دربعضی از مرضی با استرخاء ودربعضی با امتناع توقع باشد

چون اصحاب مالیخولیا وبعضی قادر بحرکة نباشند چون شخص

مسکوت وحرکات دربعضی امراض بدون انتظام وثقل بود

چون قطرب ودربعضی عضلات متشنج ومنقبض بقدام

یا خلف باشند چون کزاز قدامی وخلفی وخوابیدن مریض

بقفا یا بواسطه ضعف درقوی بدنیه است چون خواب

درحمیات عفنیه ویا بواسطه آنست که اضطجاع بجانبین

موجب وجع شدید باشد چون صاحبان ریح طبل و

وخوابیدن برو اکثر درقولنج باشد وخوابیدن بیک

جانب یا بواسطه وجعی است که درجانب دیگر باشد ویا بواسطه

اجتماع مائیه درحجاب صدر بود ودربعضی امراض صدر دیر

بخصوص ابو دسماء قلب خواب هیچ طرفی ممکن نباشد وعلی

الدوام درفراش نشسته بچیزی تکیه کند ودرالتهابات

بطنیه واوایل حمیات خوابیدن بجانبی ممکن نباشد

وبسیاری از امراض بوند که از تسخنه مریض استدلال

بوجود آنها نمایند چون تشنج درحمیات دائمه وازدیاد

آن دراشتداد امراض وسمنی که بواسطه استعمال بعضی ادویه

قلبیه واغذیه مسمنه واشربه مقویه وامثال آنها باشد چون

تبدیل هواء غیر سالم بهواء سالم اگر بحد افراط نرسد ازجمله

اعراض مرضیه نباشد واگر چنانچه بحد افراط رسد ازجمله آن سمن

ادرام احشاء

اعراض مرضیه محسوب شود ومحتاج بمعالجه وتدبیر بود
وتهیج وانتفاخ که مذکور شد بواسطه نفوذ مائیت ودم است
در نسیج زنبوری که میان جلد وعضلات واقع است ودر
صورتیکه این انتفاخ عام بود استسقاء لحمی گویند واگر
مخصوص بطرفی از اطراف عالیه وسافله باشد اودیما یعنی
تهیج نامند وهزال بدن نیز از جمله اعراض مرضیه بود و
او سه درجه باشد هزال جزئی وهزال کلی وحالت دق
که جمیع رطوبات بدن بالکلیه در این درجه فانی شود
واز جمله اعراض مرضیه حالات وعوارض جلد نیز باشند
لون جلد اشخاص بحسب اقالیم واجناس واشخاص مختلف بود
ودر حال مرض نسبت بحال صحت نیز مختلف گردد مثلا آنکه
لون جلد در حمیات نائبه رمادی ودر استسقاء زقی
با وجود تغییر صیقلی ودر حمیات ضعیفه اعنی ودر اصحاب
سل واسکوربوط وامراض قلبیه وعلل معدیه مائی شود و

قبل از ظهور

زنبوری

بقع

و قبل از ظهور خراجات احمر فاقع گردد ودر مخلات قریب بحمرة
ودر حمیات صفراویه قریب بصفرة باشد ودر سرطان مایل
بخضرة ودر یرقان اصفر وگاهی مایل بسواد گردد بعضی از
اطبا مریض بلون زنجاری مشاهده نموده اند ودر اسکوربوط
وداء افرنجی ودر بعضی از حمیات ودر زنان حامله در
بعضی از مواضع جلد آنها کلف وغیر آن از آثار جلدیه ظاهر
شود واز جمله اعراض مرضیه نیز ورم است که عبارت از
تزاید حجم عضو وتمدد آن در اقطار ثلثه باشد واز جمله اعراض
مرضیه دیگر نیز نفاطات بود چنانچه در حمره وغانقرایا
مشاهده شود ونیز از جمله اعراض مرضیه تفرق اتصال بود
واو یا بواسطه آلات خارجه است چون سهام وسنان وسیوف
ویا بواسطه آلات داخله است چون شقاق که از تملی دمویه
واز افرنجی عارض گردد وغالبا در دست وپا وبینی وشفتین
وثدیین ومقعد واطراف قضیب بهم رسد واز جمله اعراض مرضیه

نیز تقرحات باشند که بحسب لون و شکل و عدد و اثر انواع
مختلفه باشند ~~صید بانح~~ در اعراض و علامات که در
اعضاء ~~منفرد منفرد~~ ظاهر شوند فی الراس عدم قدرت
در حفظ راس و انعطاف آن یا بواسطهٔ استرخاء عضلات
رقبه و یا بواسطهٔ انخلاع خرزات عنق و یا بواسطهٔ ورم در
آن باشد و انحناء آن بسمت خلف در قسمی انخناق و
در امراضی که موجب عسر تنفس کردند عارض شود و انحناء
آن بسمت قدام اکثر از قصور خلقت باشد و حمره وجه
و شخوص عینین و جمود آن و دمویه طبقهٔ ملتحمه و تقلص
جفنین از جملهٔ اعراض امتلاء دموی قلب و نواحی راس بود
و صغر وجه و انضمام عضلات آن و میل خطوط وجنه و جبهه
بسمت اعلی و یا بسمت خط منصف بدن از جملهٔ علامات
التهاب معده و امعاء و حجاب بطن باشد و وجه بقراطی مشهود
اگر از حمیات قوی و حمیات فاسده باشد از جملهٔ علامات

موت

موت است و وجه بقراطی مشهود آنست که انف دقیق و ممتد
و عینان و صدغان غائر و منخفض شوند و اذنان بارد
و متقلص کردند و جلد جبهه یابس و ربما صورت استرخای
شود و شفتان زرد کردند و خطوط جبهه ظاهر و محو
آشکار شوند فی العینین حالت طبیعی عینین بر هر شخص معلوم
و مشخص است و در حمیات و التهابات مخ حالت آنها تغیر
یافته چون عین خائف و گاهی چون عین عدو گردد و تغیر
مضاد در جولان آنها منوط با آفت مخ باشد و حول در امراض و حرکت
دلیل بر آفت مخ کبیر بود و در جنون و علل ضعیفه مزمنه قبل از
حدوث موت قرنیه کدر شود و در این طبقه بواسطهٔ امراض
که عارض او شوند بیاض و قروح بسیار عارض شود و در
مردمک چشم در امراض سباتیه بسیار منتفخ و در درد حمیات
مخیه ضیق گردد و رطوبت جلیدیه در عمی کثیف شود و در علل
عینیه رطوبت مائیه و زجاجیه از مزاج و قوام خود صغیر کردند

ودر محرقه وحمیات حاده جبینه بیاض عین احمر رطوبی بود گردد فی
الصدغین در امراض حاده و بنهایات امراض مزمنه غایر گردند و
ضربان شرائین سطحیه صدغیه در امراضی که خون در حوالی
رأس هجوم آورند سریع و حاد گردد فی الخدین در لقوه یکی از
خدین مسترخی و دیگری متشنج گردد ودر وجع اسنان و نوازل
یکی از آنها یا هردو متورم گردد و بعضی اوقات تهیج در خدین
بهم رسد که دلیل بر علل کبد باشد و گاهی بواسطه اکل لحوم مالحه
تهیج نیز عارض گردد فی الانف در بعضی امراض بواسطه تشنج
مایل بجانب یمین یا یسار شود و قبل از رعاف احمر گردد و در
مرض ماشرا شفاف و متورم باشد و در اواخر امراض مزمنه و در امراض حمره
حاده کمال ضعف عارض گردد و در امراض ضعفیه گاهی غایر یا نوک تیز
شود و در عسر النفس دو ثقبه او بسرعت منتفخ و منقبض شوند
و در کمال ضعف ضیق گردند مثل آنکه در وجع بقراطی حالت ظهور نماید
عارض شود و در حمیات خبیثه بخار سیاه و رنگ در جوف انف

جمع

جمع شود و در اختلاط امراض بعضی از شوربات در آنها ظاهر
شود و در اطفال مبتلا بخنازیر در آنها ناصور بهم رسد فی
الشفتان در حین مرض باعتبار وضع و حرکت و حجم و لون تغیرات
در رطوبت و یبوست نسبت بحالت صحت مختلف گردند و در حمیات
ضعیفه و علل مملکه اصفر و در اوجاع شدیده منقبض و در
بعضی امراض عصبیه مختلج گردند و در صورتیکه یکی از دو جانب
وجه مفلوج و یا متشنج گردد جانب دیگر بآن سمت مایل و
منحرف شود و در اشخاص مبتلا بخنازیر شفه علیا متورم کبیر
و ضخیم و در امراض التهابیه احمر و در استسقا عدیم اللون و در اوایل ورمیه
نوب و امراض قلبیه اسمر و یابس گردند و گاهی بواسطه تبور
مزاج قشری از آنها جدا شود و باید دانست که تغیرات فک
تابع تغیرات وجه بود جز اینکه بعضی اوقات شود انی و در
بعضی که در زخم گویند فی الاذنین در اول حمیات نیز قرار او بر قرار نماید
حاده بارد شوند و در صورت اشتداد حمی احمر شوند و در حمیات نیکه

عارض انها

بامتلاء دموی ذات مصاحب باشند حمره شدید پیدا کرده وگاهی
از مجری سمع بلغم و جراحت و خون سیلان نماید و بعضی
اوقات استخوان شکسته از آنجا خارج گردد و ورمی که در
خلف اذن بهم رسد گاهی ذات و گاهی از انواع محرقه بود

در دیده شده که — و مطبقه

فی الشعر در اشخاص مبتلا بداء افرنجی و در مسلولین اکثر
ساقط شود و بر در جمیع موها بنزد و در داء الثعلب موی
سر ریخته دیگر نروید و سبب آن الی الآن بر کسی معلوم
یقین معلوم نشده فی العنق در خناق ورم غده درقی
عنق عظیم شود و امتلاء اورده سطحیه او چون ورید نحری
وتد دارند دلالت بر ابوریسما شقای قلب کند و ظهور
این حالت در شریان سباتی علامت اشتداد این مرض بود
فی الصدر در حالت ورم صنق و در ابوریسماء قلب جانب ایسر
مدور شود و در سل ما بین اضلاع غائر و در نزلاکه دم متورم
کردند اعراض ظاهره در تدیین این بعد مذکور خواهد شد

علیه — نمود است

ومنکب

ومنکب در صورت ورم بادنجی و ورم اندام فصاد یکی از تفرقات
قطینه نیز یاد کردند و در صورتیکه استسقاء صدری
عارض شود بس و لمس احساس تموج سیال مائی شود و در صورتی
که با این مائیه هوا نیز باشد علاوه بر احساس تموج احساس
صوت حرکت نیز نماید و سایر اعراض این نوع استسقا در باب
تنفس و در ورم مشروحاً مذکور خواهد شد فی البطن
در بعضی امراض نسبت بحالت طبیعی عظیم و در بعضی دیگر
صغیر و عظم آن بعضی اوقات مخصوص بطرف واحد باشد
و در بعضی اوقات جمیع اطراف را احاطه نماید و در استسقاء
ریحی که عبارت از تراکم ریح در معده و امعا باشد و در استسقا
زقی که عبارت از اجتماع مائیه در تجاویف بطن بود عظیم گردد
و در صورتیکه در امعاء ریح قلیلی یافت شود قراقر گویند
و هر گاه ~~و در صورتیکه~~ ریاح کثیره باشد و موجب تمدد بطن گردند
استسقاء طبلی نامند که او از جمله امراض مزمنه باشد و در علل

در غش الصدر — در شحمین و ... نیز اجتماع مائیه متشخص گردد — صفاق

کبد مراقیامی و در علل طحال مراق السیر منتفخ گردند و در
احتباس بول ورم بیضی شکل در اسفل ناف هویدا شود
و در ورم معده و امعا و بچه دان و غدد ماساریقا اورام مختلفه
عارض گردد اعراضی که در آلات تناسل حاصل شود بهم رسد
از آنها است که دلالت بر بسیاری از امراض نمایند لا سیما داء
افرنجی که علامات او در این آلات در نهایت ظهور باشد و بروز
در اطراف مقعد اورام باسوریه بسیار عارض گردد فی الاطراف
یدین و رجلین در مفلوجین لین و در استسقاء مخ متشنج
گردند و در بعضی امراض عصبیه حرکات غیر منتظمه نمایند
و در نقرس و وجع مفاصل گاهی ورم در مفصل و اطراف
مفصل بهم رسد و در نوب حمیات نائبه اظفار عدیم اللون
و در یرقان اصفر و در اورام معوج گردند آنچه در این قید مسطور
شد اجمالی از اعراض ظاهره خارجیه بود و تفصیل آنها در فصول
آتیه مرقوم خواهد گردید فصل در بیان اعراض و علامات

مرضیه

مرضیه که در آلات حرکات اینیه ظاهر شوند و این فصل مشتمل
بر یک مقدمه و دو قید مقدمه عظام و غضاریف و رباطات
و اوتار عضویه و غیر عضویه آلات حرکات اینیه باشند و اغشیه
مفصلیه عظام بمنزله دعامات برای سایر اعضا بوند و موجب
ارتباط و ارتکان عضلات و قوام بدن و صلابت آن گردند
و عضلات محیطه بعظام بدن را از آفات خارجیه محافظت
نموده و در نظم و رصونه لطیفه انسانیه نافع آیند و با اراده منقبض
و منبسط گردند قید اول در بیان اعراض و علامات
ظاهره عظام اعراض و علامات عظام در علل مخصوصه با آنها ظاهر
عارض گردد و در درجه اخیره داء افرنجی ورم در آنها حادث شود
و در اسکوربوط عظام متصله گاهی منفصل گردند و در صورتی
که عظمی بواسطه ماسیل و جروح از موضع خود خارج گردد و
زمان خروج قدری ممتد بر بطول انجامد آن عظم بسبب لون
و جوهر متغیر گردد مثل آنکه گاهی سفید و گاهی کبود و گاهی سیاه گردد

و بعضی از آنها گاهی بواسطه فساد تغذیه از یکدیگر

و در صورتیکه عظام لین و متخلخل کردند مابین آنها سیلان
نماید بقسمی که اگر با میل جراحی منضغط شوند غائر باشند
و گاهی بواسطه ماده خبیثه متاکل شوند و گاهی تحدیب
در آنها بهم رسد و در صورتیکه ورم الغلیظ دماغ زوایدی
منشاری شکل بهم رسد عظم قحف را که مصادف با دست
متاکل ساخته خارج کردد **فصل ثانی** در بیان اعراض
عضلانی تزاید قوه عضلانی در امراض عصبانی بسیار
مشاهده شود لاسیما اصحاب مانیا مثل آنکه در صاحبان
این مرض بسیار مشاهده شده که روابط محکمه را قلع نموده اند
و از دست مردمان قوی خلاص شده فرار کرده اند تناقص
قوه عضلانی در امراضی که صاحبان آنها با دنی حرکت خسته
کردند بسیار مشاهده کردد استرخاء عضلات که عبارت
از معدوم شدن قوه عضلانیست اگر در طول جانبی از بدن
باشد فلج نامند و گاه عضوی از اعضاء و یا بیشتر مفلوج کردند

مثل فلج لسان و فلج عضله رافعه جفن و غیر آن و تبدل و
تغیر در قوه عضلیه چند قسم بود قسمی از آن رعشه است که عبارت از
حرکت غیر ارادی عضو باشد و این عرض در جهات ثانیه او جماع
عصبانیه بسیار عارض شود و از تاثیر زیبق و کثرت شرب
شراب و مشروبات که در آنها قوه الکحل باشد نیز بسیار
بهم رسد و در مشایخ نیز بواسطه ضعف مزاج رعشه عارض [و ضعف قوه عضلانی]
کردد و قسم دیگر از تغیر و تبدل جساوه و صلابت عضلات
بود که ضد استرخاء باشد و او چون استرخاء گاهی عام و
گاهی خاص بود و گاهی صلابت عضلات دلیل بر علت مخ
بخصوص انضغاط آن بود و قسم دیگر تشنجات بود که عبارت
از انقباض غیر ارادی عضلات باشد و تشنجات بر سه
قسم اند قسم اول تشنج با وجع که بنوبه عضلات منبسط
و منقبض شوند این قسم از تشنج در نساء مبتلا باختناق
رحم بسیار عارض کردد مثل آنکه گاهی دو دست آنها کج شود

وبعضی از آنها در حین نوبه بلا شعور کردند و بعضی کفین را
باز کرده بسرعت بهم کذارند و بعضی از آنها در حین نوبه
بایستند و نشینند در صبیهٔ هشت ساله که مبتلا با
باختناق رحم بود مشاهده کردید که در دقیقه دویست
چهل مرتبه عضلات ماضغهٔ او منقبض و منبسط می شدند
و نبض او در آن مدت نود بنجه میزد و اطبا آنچه معالجه کردند
سود نبخشید بالاخره بواسطهٔ تخویف شدید مرض از او
دفع شد قسم ثانی تشنج ثابت بود که عضلات بعضی
متشنج شوند که قابل علاج نباشد این قسم از تشنج که با
ند داست اگر در عضلات قدامیه باشد کزاز قدامی و اگر
در عضلات خلفیه بود کزاز خلفی کویند و اگر در عضلات
جنب بود کزاز جنبی کویند و کاهی کزاز جنبی با کزاز خلفی
مصاحب باشد و کاهی مثانه و رحم و امعاء متشنج کردند
و بول و منی و براز بدون اراده خارج کردند و در اختناق

تقریباً

رحم بواسطهٔ تشنج رحم و ربط عصبانی او با ممدات عارض
کردد و از جملهٔ تبدلات فوق عضلانی آنست که شخص هر چه
بجد و جهد ارادهٔ سکون نماید قادر بر ضبط دست و پای
خود نباشد و عضو دائما مرتعش و مختلج بود چنانکه این
حالت در قطرب که نوعی از جنونست عارض کردد و از
جملهٔ تبدلات عضلانی آنست که شخص در حرکات بطیئه
بی نظام و در حرکات سریعه با نظام باشد مثل آنکه بعضی
اشخاص در تکلم بطیئ الکن و در تکلم سریع طلیق اللسان
باشند **فصل ثالث** در بیان اعراض و علاماتیکه در
صوت و کلام ظاهر شوند و این فصل مشتمل بر سه قید
است **قید اول** باید دانست آنکه کاهی در جنون
صوت در نهایت قوه باشد و در بعضی امراض بخصوص
امراض اعضاء تنفس با ضعف بود و ممکنست آنکه صوت
بالکلیه باطل شود و کاهی در بحه و ثقل بنی متغیر کردد و در

در مرض [illegible]
در رقص [illegible]

[illegible]

بعضی از حمیات ردیه و در حالت قریب بجنون و در اثناء
آن مستوی باشد و در بعضی از خوانیق حاد کرده و در تند
با بحوحة مدید آ الکلب و ودم ریه و حنجره منضغط و
قصیر کرده و در بعضی از علل حنجره بدون انتظام و در
بعضی از انواع مالیخولیا شبیه بالاصوات بعض حیوانات
چون سگ و گربه شود و اختلاف در صوت گاهی نا
صمم کرده زیرا که قوه سامعه در حالت صمم تمیز مابین اصوات
و تحقیق نکند

بحث ثانی

تغیرات عدیده که در
کلام ظاهر شوند گاهی با تغییر صوت همراه باشند و گاهی بدون
او بوده و در بعضی از حمیات شدیده مریض کرده و گاهی
مریض بعضی از کلمات را فصیح ادا نکند و تلقین آنها ممکن
نشود مگر بتکرار و مشقت و زحمت چنانچه این حالت در
جمیع علل دماغیه و بعضی از حمیات شدیده ظاهر کرده
و این حالت در بعضی اشخاص خلقی بوده و نیز مشاهده شد

کروقت

(حاشیه: و اشخاص مالیخولیائی صوت ... صح — نتواند که — تغیرات کلام صح)

که وقت شروع بتکلم با بطائت و زحمت و مشقت تکلم می کرد
و در صورتیکه متکلم بکلمات عدیده می شد دیگر قادر
بضبط خود نبود و هر چه میدید و هر چه خیال میکرد
از و تکلم مینمود بدانکه عدم صوت لازم دارد عدم کلام را
ولی عکس نبوده و عدم صوت در بعضی امراض عصبیه و
سکته مشاهده شود و گاهی از خوردن بعض سموم این
حالت نیز عارض گردد چنانچه بذر البنج را هرگاه مخلوط
بشراب نمایند و بخورند قادر بر تکلم و صوت نباشند

فصل

در بیان اعراض و علاماتی که در قوی حسیه
ظاهر گردند ~~و مشتملست بر یک مقدمه و سه قسمت~~
~~مقدمه~~ قوه حسیه کیفیتی است که جمیع اجزاء بدنیه بواسطه
آن از جمیع تاثیرات خارجیه و داخلیه متاثر شوند و در
نباتات نیز این قوه باشد و بحسب مزاج هر عضوی از
اعضاء مختلف شود در بعضی اعضاء شدید و در بعضی ضعیف

(حاشیه: و تاتوره — حیوانات و ... — موجود)

اختلاف و ابهام نیز

و در حال مرض نسبت بحال صحت مختلف شود و قوی حسیه
دو قسم اند قوی حسیه ظاهره و قوی حسیه باطنه
اما قوی حسیه ظاهره پنج اند قوه باصره و قوه سامعه
و قوه لامسه و قوه ذایقه و قوه شامه و هر یک از آنها
کیفیات متعلقه بخود را بمرکز حس که عبارت از مخ باشد
برسانند و قوی حسیه باطنه نیز پنج بوند حس مشترک خیال
قوه متصرفه قوه واهمه قوه حافظه و هر یک از این قوی
در حال صحت نسبت بهر شخص منتظم و در حال مرض متغیر گردد
قید اول بعضی از اطبا سلف تغیرات قوی حسیه را
هنگام ظهور مرض بواسطه آن دانند که این قوی هنگام
ظهور مرض بجمیع اعضا بر وجه لایق منقسم نشوند مثلاً
وجع محسوس در طرفی از بدن را بواسطه تراکم قوه حسیه و
اجتماع آن در این طرف دانند و لی مطابق نبودن این رای
با واقع ظاهر است بجهة آنکه قول مزبور در حق جمیع اشخاص و امراض

جاری نبود زیرا که قوه حسیه در مالیخولیا و اختناق رحم و
محرقه در جمیع اجزاء و آلات آنها در صورة تزاید بالسویه
زیاد شود و در صورة تناقص بالسویه ناقص گردد علی
ضعف و نقصان قوه عضلیه مصاحب باشند و هر دو یک
جهت متغیر شوند و در بعضی امراض قوی حسیه محفوظ
مانند و قوای حرکیه باطل شوند و گاهی بعکس بود یکی از اطبا
در ایضاح این مطلب بعد از تجارب صحیحه چنان استنباط
کرده که الیاف قدامیه مخصوص حرکت اند و الیاف خلفیه — اعصاب نخاع
مخصوص بحس لمس بنابراین آفات الیاف قدامیه بالیاف
خلفیه ضرر نرسانند و بالعکس ولی در صورتیکه آفت عام
شود که نخاع و مخ هر دو را ماوف کرده اند قوه حسیه و قوه
عضلیه هر دو از عمل باز مانند قید ثانی احساسات
داخلیه در اصطلاح عبارت از احساساتی باشند که مربوط و
منوط بر جریان افعال ضروریه بوند و این احساسات و افعال

حسیه با ضعف و نقصان قوه

مزید بر درد مرض متغیر شوند طبیب در بعضی از آنها که متعلق
بامراض باشند محتاج بدقت و امعان نظر بسیار شود وجعی که در اعضا
عارض گردد از جمله احساسات داخلیه بود و اسباب آن متعدد
باشند بعضی معلوم و بعضی غیر معلوم و آثاری که بواسطه
وجع حاصل شوند نیز متعدد باشند زیرا که وجع اولاً متغیر
گرداند فعل آلتی را که در او ظاهر شود مثلاً وجع اگر در عضلات
ظاهر شود مزاحم حرکات آنها گردد و اگر در مفاصل
ظاهر شود منع از فاسد گرداند و اگر در معده بهم رسد قوه
هاضمه را متغیر گردانند و بر این قیاس سایر آلات بدن نیز
و ثانیاً باعث انصباب مواد بموضع وجع ناک گردد و ثالثاً
آنکه بالعرض فعل عضوی را که متعلق و مربوط بعضو
موجع است مثل آنکه در صداع و اکثر اوجاع حرکات تشنجیه
بواسطه ربط عصبی قی عارض گردد رابعاً آنکه در صورتیکه
وجع کثیر الاشتداد باشد ممکن است اینکه باعث تغیر

متغیر گرداند
وضایع
را از قید و عمل
مخصوص بخود باز دارد
تغیر دهد

جمیع

جمیع افعال بدنیه و فساد آنها گردد و وجع را باعتبار نوع حس آن
چند نوع بود زیرا که اگر وجع با تمدد محسوس شود اوجاع ممدده
گویند چنانچه در فلقمونی و اگر احساس ثقل شود اوجاع ثقیله
نامند چنانچه در استسقاء راس و اگر احساس بضربان شود
اوجاع ضاربه گویند و گاهی ضربان وجع با ضربان قلب و نبض
موافق باشد چنانچه در داء الورامی که شروع بتقیح نماید این حالت
ظاهر گردد و اگر شخص احساس نماید که گویا نیزه در موضع وجع ناک او
فرو میبرند و سوراخ مینماید اوجاع راخسه گویند این نوع از وجع
در سرطان و اوجاع عصبیه بسیار عارض گردد و اگر احساس
بآن نماید که گویا موضع وجع را سوراخ میکنند اوجاع ناخسه
گویند و اکثر ظهور آن در ریح طیار بود و قسمی از وجع بود
که مریض احساس بانسحاق نماید و او را وجع سحقی نامند و در
حمره و غانغرایا مریض احساس باحتراق نماید و او را اوجاع
محرقه نامند و اقسام دیگر از وجع نیز باشند مثل اوجاع حاکه

نوع حس آن بقسمهای مختلفه گردد
مثل ورم حار که در فلقمونی
محسوس گردد

و اوجاع خارقه و اوجاع لاذعه و غیر آن که اسماء آنها بقیاس
بما سبق معلوم کردد و اوصاف مذکوره در وجع در مدت مرض
ممکن است آنکه متبدل کردند چنانچه در ابتداء فلغمونی
وجع از نوع ممدد است و در اواسط از نوع ضاربه و در اواخر
و زمان نضج از نوع ثقیله کردد و اوجاع باعتبار شدة و
ضعف مختلف کردند و باعتبار دقالت صورة نیز مختلف
شوند چنانچه بعضی از اوجاع دائمه و بعضی نائبه و بعضی
نائبه با انتظام و بعضی نائبه بدون انتظام باشند و بعضی
از اوجاع از مکان و محل خود تجاوز نکنند و بعضی از موضع
خود بموضع دیکر منتقل شوند اول را اوجاع ثابته و ثانی را
اوجاع متحرکه نامند و بعضی از اوجاع باشند که باعتبار
محل و موضع تسمیه شوند مثل آنکه وجع اگر در راس ظاهر شود
صداع کویند و اگر در یکی از دو شق راس بود شقیقه و اگر
در جبهه باشد صداع جبهی و اگر در قفا بود صداع قفوی

بالعکس

و اگر

و اگر در اعلی مدار عینین باشد صداع طاقی و اگر در جوانب صدر ظاهر
شود وجع جنب و اگر در امعا بود قولنج بود و اگر در کلیه باشد
وجع کلیه و اگر در کبد بود وجع کبد و اگر در عمود فقرات باشد
وجع فقرات و اگر در نفس عصب باشد وجع عصب و اگر
در نفس عظام باشد وجع عظم نامند **فصل ثالث**
در بیان اعراض مرضیه که در حواس خمسه ظاهره ظاهر شوند
عمل حواس خمسه ظاهره در حال صحت آنست که اشیاء خارجه را
بسرعت اخذ کرده و قبول انطباع نموده بتوسط روح که مرکز
حس است نقل نمایند و در حال مرض بالعکس اشیاء خارجه را
ببطؤ اخذ نموده و با ثقل و تشویش و تغیر بروح رسانند
و تغیر در حواس خمسه ظاهره یا بواسطه علتی است که در
اعضاء مجاوره آنها بهم رسد و یا بواسطه مرضی است که در خود
آنها عارض کردد مثل آنکه قوه باصره در دمعه و دود و دم
و التهاب غشاء مخ متغیر شود و در صرع و امثال آن ضعیف

فقرات

گردد و در بعضی علل عصبیه بالکلیه معدوم شود و تغیر
در حس بصر چند نوع بود اول تخیلات شاذه که مریض
امور موهومه را اشیاء مبصره بیند در مثل آنکه عمودی
از دخان بیند که در هوا مرتفع شود و هرچه مرتفع گردد
متشعب بشعب عدیده گردد و همچنین اشیاء بیضاء و
اشباه پشه و غیر آن تخیل نماید ثانی آنست که الوان و
اشکال اشیاء متغیر و متبدل دیده شوند چنانچه علیل
در امتلاء دموی و رمد داخلی الوان مبصرات را احمر بیند و
در اول یرقان هر چیز را اصفر مشاهده کند و در بعضی از
امراض عصبانیه مبصرات را تمام نه بیند یا کمتر و یا زیادتر
از آن بیند و این حالت را بصر منصف نامند و گاهی یک چیز را
دو چیز بیند که این حالت را بصر مضعف نامند و بعضی اوقات
این حالت مقدمه حول بود ثالث تزاید قوه سامعه و افراط در آن
در بعضی امراض عصبیه و التهابات حجاب مخ بهم رسد و ضعف

حجم اصلی خودشان
مشاهده نمایند

و اورام

وتناقص

وتناقص آن در بحرانها و حمیات عارض گردد و بطلان آن
بالکلیه در امراض اذنیه بود و تبدل حاسه مزبوره بر دو
نوع باشد نوع اول آنست که مریض اصوات موهومه
چون طنین و دوی استماع نماید نوع ثانی آنست که شخص
در استماع اصوات غلط نماید مثل آنکه اصوات حاده را
ثقیل پندارد و ثقیل را حاد پندارد و قادر بر تمیز دادن
اصوات از دیگران نباشد رابع تزاید قوه شامه در بعض
علل عصبیه مشاهده گردد و قوه شامه در زکام و قروح
انف و امثال آن ضعیف گردد و در صورتیکه رطوبت
غشاء مخاطی انف بالکلیه فانی و خشک شود قوه شامه
بالکلیه باطل گردد و در حمیات مختلطه و خناق درجه
خفیف با آنکه رایحه نیست انواع روایح (طیبه و یا کریهه) استشمام کرده باشد و قوه
ذائقه در اکثر حمیات قویه بالکلیه باطل شود خامس تغیر آن
است که محمومین اغذیه و اشربه که در حال صحت از خوردن

عارض گردد

شنود

بکلی

و گاهی از اوقات

آنها کراهت داشتند در حین صحی بدون کراهت بخوردند
و بعضی از اشخاص که قوه ذائقه آنها فاسد شده طعم هر
چیزی را مالح و یا حلو و یا مر و یا حامض احساس کنند و این
حالت را فساد ذوق گویند و از این جمله است که مختلفین
اغذیه کریهة الطعم را بصورت فساد ذوق چون اغذیه
لذیذه تناول کنند در باره حس لمس چون بطلان حس
لمس و فساد آن بالنسبه بحواس دیگر قلیل الوقوع بود
لهذا بذکر آن نپرداختیم فصل خامس در اعراض ظاهره
در افعال نفسانیه بدانکه افعال نفسانیه چنانچه در حال
صحت باختلاف احوال اشخاص مختلف باشند همچنین در
امراض نیز مختلف گردند مثل آنکه شخص مریض با دنی
سببی دلگیر و باندک التفاتی خوشحال گردد و صاحبان
مالیخولیا عداوت و محبت آنها معلوم نشود زیرا که اگر
چیزی موافق طبع خود مشاهده کنند اظهار محبت بیشمار
نماید

و در این حالت

و این مرض فساد ذوق گویند

چون صح

نماید و بادنی سببی که مخالف طبع ایشان بود اظهار عداوت
کنند و اشخاص حلیم در حال صحت در حال مرض اکثر غضوب
و عنود گردند و گاهی بعکس بود که شخص بدخلق در حال
مرض خوش خلق گردد و اشخاص جبون گاهی در حال مرض شجاع
و شخص کوتاه همت با همت عالی شوند فصل سادس در
اعراض مرضیه که در افعال عقلیه ظاهر شوند که افعال
عقلیه عبارت اند از تفکر و تذکر و تخیل و حکم چنانکه این
افعال در حال صحت باختلاف اشخاص مختلف اند همچنین
در حین مرض ممکن است که تغیرات عدیده در آنها
ظاهر شوند بعضی اوقات افعال فکر و حفظ و تذکر متغیر
نشوند ولی در افعال تخیل و حکم فسادی ظاهر گردد و گاهی
قصور در فعل تذکر تنها باشد و گاهی تمام آنها فاسد
گردند و در بعضی امراض تزاید آنها مشاهده گردیده چنانچه
در صاحبان مالیخولیا دیده شده که اشیاء منسیه قدیمه را

بخاطر آورده اند و از اینجا معلوم شود که قوت ذاکره و
وحافظه در ایشان قوی باشد و در تصرفات و حکم و اخذ
نتیجه از مقدمات در تخیلات فاسده خود شان سریع
بوند در اختلاط امراض حادّه خطره تر اید افعال عقلیه
بسیار مشاهده کرده که مصاحب با انفعالات نفسانیه
باشند ولی در آنها هنگام ظهور مرض پیشتر مشاهده شود
مثلا در محرقه ضعف ظاهر و در فکر مریض ثباتی نبود و
آنچه از و سؤال کنند دیر منتقل گردد و اسودات حوالی
که در اطراف واقع شود بطور تشویش ادراک نماید و عضو
صوره همیشه ثابت و بدون حرکت بود و در عونه و حمق
افعال عقلیه عموما باطل کردند و در امراضیکه جمیع افعال
نفسانیه را معطل شوند چون سکته و غیر آن افعال
عقلیه نیز باطل کردند و در بعضی از امراض اختلال در آنها
به رسد و این اختلال اکثر متعلق باشیاء خارجیه و افعال

خرد دیر بود چون حرکات و سکنات و نوم و یقظه و
غیر آن که مریض در جمیع افعال اختیاریه خود خطا کند
و گاهی در یک موضع و ماده خطا [illegible] ولی در سایر مواد
بصواب رود چنانچه در صاحبان مالیخولیا این حالت
بسیار مشاهده کرده که متعلق هذیانات واحد بود
موجب قتل و وسوسه در عبادت و دعوی نبوت بعضی
اشخاص از این قبیل [illegible] بسیار مشاهده شده
که اختلاط عقل بطور نوبه آید و در اختلاط عقل شدید و دور
صیحه زند و ندا نماید و اظهار اماده خیانت کند و ثبات
فاسده در خود مضمر کند و آنچه در دست داشته باشد
بحاضرین زده یا آنها نزاع نماید و ممکنست اینکه در شخص
واحد گاهی خفیف و گاهی شدید باشد و صاحبان
اختلاط عقل در صورتیکه با شعور گردند از آنچه گفته اند
و کرده اند متذکر شوند **فصل سابع** در امراض مرضیه

صادره از نوم بدانکه خواب در مرضی کاهی متغیر بود و کاهی
انواع تغیرات در او راه یابد که موجب عدم استراحت بدن
و قوی کردد مثل انکه در علل امتلائی دماغ طویل شود
و در امراض حاده مقصر کردد و کاهی بواسطه وجع شدید
و دموی و طنین و عسر النفس و شدت سعال و کثرت هم و غم
و خوف و فرح و فکر و اشتداد مرض و عشق بالکلیه باطل
شود و کابوس نیز از جمله اعراض نوم بود که در مالیخولیاء
مراقی و ابو سماء قلب بسیار واقع شود و کاهی از فساد معده
و سوء هضم این حالت عارض کردد و دفعتاً یا تدریجاً حال صحت و مرض نیز بسیار
مختلف شود و متقدمین از اطبا معتقد بر آنند که قوی
داخلیه هنکام نوم قوت کرفته بشدت احساس بایذاء عضو مادی
نمایند و در صورتیکه حس فرو بود بدماغ رسد قوت متخیله
اشیائیکه مناسب با مزاج علت باشند تخیل نماید و مریض صورت
متخیله خود را ادراک کند مثلاً اشخاصیکه مبتلا بضیق النفس اند

دردونا

درد و نا چنان خیال کنند که جسم ثقیلی مانع از وسعت صدر
ایشان کردیده و از اینجهت بصعوبت استنشاق هوا نمایند و
جالینوس حکایت کرده که شخصی در حالت نوم بدید که یکی از دو پای
او سنک شده است و بعد از کذشتن اندک زمانی همان
پا مفلوج شد و همچنین اشخاصیکه در حین مرض محتاج بتغذیه
باشند در منام اطعمه و اشربه بینند و اصحاب استسقا آب
در خواب مشاهده کنند و بیاشامند و از جمله اعراض مرضیه
در نوم اشتغال نومی است و او حالتی است که در خواب شخص
مبتلا باین مرض مرتکب اموراتی شود که در حال بیداری مرتکب
آن امور کردد مثل انکه راه رود و بنویسد و کتاب مطالعه
نماید و بخواند و سایر افعال دیکر که در بیداری می کرد
در خواب نیز مرتکب آن افعال شود و از جمله اعراض مرضیه
دیکر افراط در نوم است که کاهی این حالت طبیعی بود و کاهی
مرضی باشد بسبب تعطیل حس که قوی انسانست نیز

از اعراض و علامات مرضیه بوند و تمام این اعراض در علل
دماغیه حادث گردند فصل ثانی در بیان اعراض و
علاماتیکه در افعال نفسانیه ظاهر شوند و این اعراض مخصوص
افعال نفسانیه بوند یعنی سمع و بصر و شم و ذوق و لمس
که در آن اعراض این افعال آفت کردند و این اعراض سه نوع
نوع اول غشی خفیف که افعال نفسانیه در این حالت باطل
گردند و وجه و یدین و رجلین مسترخی ولی نفس و دوران
دم بحالت طبیعی ظاهر بود نوع دویم غشی که او نیز مثل غشی
خفیف باشد ولی نفس و دوران دم در آن حالت مخفی
و بحالت طبیعی نباشد نوع سیم دوار است که شخص مبتلا بآن
چنان گمان کند که جمیع اشیاء بدور او حرکت نمایند و قلب
مختلج اکثر اوقات ساقط گردد و وقوع این حالت دائما
دلالة بر امراض مخوفه چون صرع و سکته و غیر آن کند و در
ابتداء امراض حاده نیز بسیار اتفاق افتد و در بعض مرض مکرر

ظاهر کنند و نواطق آنها صح

کنند صح

نماید

عود

عود نماید مقالهٔ ثانیه در اعراض و علاماتیکه در افعال
داخلیه ظاهر شوند و مشتمل بر هشت فصل است فصل
اول در اعراض ظاهره در آلات هضم بدانکه در حال صحت
اشتهاء بطعام در اوقات معینه محسوس گردد و طعام در آن اوقات
بمیل خورده شود و عطش معتدل و هضم غذا جید و سریع
بود و براز غلیظ القوام و دفع آن بدون عسرت و وجع باشد
و آلات و قوی که معین بر فعل هضم اند قوی و بدون علت
باشند و اسنان سفید و محکم و لثه احمر و جوف دهان
دائما با رطوبت باشد و بطن لین و متوسط الحجم بود و در حال
مرض افعال هضمیه و آلات کیلوسیه متغیر گردد و اشتها
بطعام نادر گردد و در مرضی زیاد گردد چنانچه در صاحبان مانیا
و صاحبان علل دیدانیه زیادتی اشتها بطعام بسیار مشاهده
گردد و گاهی اشتهاء بالکمال اشتداد بود که این حالت را جوع
البقر نامند که هرگاه در این حالت مریض طعامی نرسد از فرط

جمیع ساقط گردد و در اختناق رحم و حوامل این حالت بنی
کثیر الوقوع بوده و گاهی در بعض امراض مریض با حرص
شدید غذا خورده ولی معده متحمل او نشده قی نماید و این
حالت را شهوت کلبیه نامند و در اکثر امراض نقصان شهوت
طعام بهم رسد و گاهی بطلان شهوت عارض گردد و گاهی
در بعضی از مرضی شهوت کاذبه بهم رسد که بطعام میل نمایند
ولی باکراه تناول کنند و گاهی فساد شهوت عارض گردد
و او دو نوع بود نوع اول آنکه مریض متنفر از غذا گردد و از
اعراض نماید و بدیدن طعام و استماع آن مستعد قی
و تهوع شود و بعضی اوقات قی نماید و این حالت بخصوص
در امراض شدیده بسیار مشاهده کرده نوع ثانی آن باشد
که مریض از بعضی اطعمه متنفر باشد ولی ببعض دیگر مایل
شود و بعضی اوقات مریض باغذیه غیر معتاده مایل باشد
و این حالت را وحم گویند مثل آنکه در اختناق رحم و حوامل و ما بنا

این حالت

این حالت بسیار مشاهده کرده و در حالت مرض سوای
انواع فساد شهوت حالات دیگر نیز بهم رسد مثل تلخی دهن و
بوست آن و عطش که در اکثر امراض بسیار شود سیما در
انواع استسقا و ذیابیطس متناقض عطش در امراض نادر
و بطلان او بالکلیه با سلامت افعال عقلیه عدیم الوقوع
بوده و در علل نوبیه و اختلاط عقل بسبب تغییر افعال
هضمیه مشوش و بدون انتظام بوده و در حرکات آلات
هضمیه سوای آنچه ذکر شد اعراض مرضیه است که بترتیب
بیان مینمائیم اما علامات و اعراضی که در دندان ظاهر شوند
بعضی از آنها بواسطه علت خود آنها بود و بعضی دیگر عرض
از برای مرض دیگر باشد چنانچه در بعضی از حمیات بجهة
نوعی از حس درد دندانها بهم رسد که او را ضرس نامند و درد
امراض حدیدانیه و بعض امراض حاده مخصوصه مریضان بهم رسد
و تحرک و استرخا و سقوط آنها از اعراض علة اسکوربوطیه

درد دندانها بهم

یعنی [illegible]

نیز باشد و در صورتیکه انتفاخ لثه از اثر ادویهٔ زیبقیه باشد
لثه احمر گردد و اگر از جهت اسکوربوط باشد لثه اسود و
نتن گردد و در علل ضعفیه بدون رونق و در بعض
خوانیق احمر مایل بسواد باشد اما لسان در حمیات شدیده
مرتعش و در فلج منقلب بسمت یمین یا یسار ظاهر بود و
ضعف کلی غیر متحرک و در خناق والتهاب و ورم آن
عظیم گردد و در انقباض عضلات خلفیه لسان ضعیف
و در بعضی از علل با رطوبت و بعضی خشک و سطح آن در
بعضی امراض مستوی و در بعضی مزهب و در بعضی
مشقوق و خشن و لون آن در امراض اسری و در — ضعفیه صح
بعض حمیات ردیه چون رنگ پوست انار مایل بسواد
گردد و گاهی وسط لسان ابیض و اطراف آن احمر و قاعده (اش)
اسود نمود و احمرار لسان بخصوص اطراف و راس آن مطلقا — بعف
(و دلالت) دلیل بر التهاب معده (نماید) و طلائیکه بر سطح زبان حادث

گردد

گردد گاهی ابیض و گاهی اصفر و گاهی اخضر و اسود و گاهی غلیظ و
گاهی رقیق و گاهی رطب گاهی یابس و گاهی لزج و گاهی
بعسرت از روی زبان برداشته شود و گاهی بسهولت بر
طرف گردد و نتوءات احمر موجبکه در لسان ظاهر شوند (گاهی)
از علامات داء افرنجی بود و نتوءات ابیض سطحی قلاع بود
و مضغ بواسطهٔ ضعف قوت عضلیه متعسر باشد و بواسطهٔ
خلع مفصل فک متعذر یا موجع باشد و کسر اشیاء صلبه ممتنع
الوقوع بود و بلع در امراض حاده سریع و قوی شود بنحوی که — بطور
گاهی مریض یک پیاله از آب را بیکدفعه بیاشامد و در علل
مری و امراض حلق مثل خناق و فالج و ورم صلب بلع صعب
گردد و ورم جوانب حلق و وقوع جسم در مری و اختناق
رحم و حمیات شدیده و عسر البلع باعث عدم قدرت بر بلع
اشیاء صلبه شوند ولی شرب مایعات و اشیاء سیاله سهل
باشد و در استرخاء عضلات حلق بعکس بلع اشیاء صلبه

سهل و بلع اشیاء سیال مشکل باشد و در داء الکلب اشیاء
مایعه بواسطه خوفی که از آنها تناول نشود و گاهی در حمیات
ردیه و اختناق رحم این حالت یعنی خوف از آب نیز عارض
گردد و در صورتیکه نظر بآب و اشباه آن نمایند تشنج
عارض گردد و فساد بلع دو نوع است اول آنکه مریض مرض
با وجودیکه در حلق او چیزی نیست چنان احساس نماید
که گویا میخواهد چیزی بلع نماید و این حالت در سقوط
لهاة و بعضی علل عصبیه عارض گردد ثانی آنکه طعام
در صورتیکه باقصی فم رسد مری چیزی داخل نشده بخشوم
و حنجره وارد گردد و در انقلاع مری شکی نیست اینکه طعام
بخارج و یا بجوف صدر ریزد و در حالت مرضیه نادراً هضم
قوی گردد چنانچه در مانیا و سایر علل جنونیه ولی ضعف آن
اکثری بود و قوه هاضمه در مرضی اینکه اصلاً قادر بر تناول
الطعم نباشند مختلف گردد بعضی از آنها مبتلا بجوع و غثیان

کردند

کردند ولی هرچه جد و جهد نمایند قادر بقی نکردند و در
امراض عصبیه جشاء بدون رایحه و در فساد طعام جشاء
محی گردد و آبی که در دهان جمع آید گاهی بدون طعم و در
سرطان معده ترش و در امراض صفراویه تلخ و در حرقه معده
حریف و محرق باشد و در علل معده و عوارض کلیه و رحم
و آفات مخیه قی بسیار واقع شود که گاهی متواتر و گاهی
بانوبه آید و بعضی اوقات سبب اشتداد مرض و گاهی وسیله
اندفاع آن گردد و اشیاء خارجه بقی در قوام و کیفیه و رنگ
مختلف شود در بعضی اوقات فضول هضمیه و در بعضی
از امراض بلغم و در امراض صفراویه صفراء و گاهی مرة السوداء
و گاهی چون دود و اشیر باشد و در سرطان معده زرقة الدم دم مائی با نجید
و در سرطان معده و قروح آن چرک و در انسداد امعاء براز
و گاهی با اشیاء خارجه بقی دیدان و حصاة صفراویه و غیر آن
دفع شود و بحسب قوام گاهی رقیق و گاهی غلیظ و کثیف

و در سرطان المعده مدفوع بقی
قهوه رنگ باشد

وگاهی دبقی و بعض اوقات چون حمر و گاهی بادیج مختلط
گردد چنانچه در فساد معده بسیار اتفاق افتد و ماده
مستفرغه گاهی کثیر و گاهی قلیل باشد و در ورم معده
و فساد هضم و ورم حجاب مستبطن و علل کبد و امراض
دثویه که مصاحب باسهال بود و در اختناق رحم بواسطه
ربط عصبی نیز بسیار واقع شود و قراقر معده گاهی از
اعراض سرطان معده گاهی از اعراض سرطان معده و گاهی
بواسطه تناول اغذیه نفاخه بود و قراقر امعاء در علل معوی
و مزمن و گاهی بواسطه تناول اغذیه نافخه و اطعمه ردیه است
و در زلق الامعاء و سایر اسهالات جریان ماده غذائیه در
جوف امعاء سریع شود و در قولنج معدنی و بیوست مزاج
بطئی و در علت مخوفه ایلاوس که بمعنی رب ادهم است
ابطا گردد و در دوسنطاریا دفع مواد غذائیه از امعاء
با وجع بود و در زحیر در اطراف مقعد مریض حرقتی محسوس

گردد

گردد و چنان گمان کند که اقتضاء دفع موجود است ولی وقتی
عبث کند و چیزی دفع نگردد تنبیه فرق مابین وجع زحیر
و وجع بواسیر آنست که در بواسیر دفع طبیعی غیر متواتر و
غلیظ القوام بود و بعد از دفع وجع ساکن و یا ناقص گردد
بعضی
بخلاف زحیر که در بعضی از مرضی چیزی دفع نشود و در
قدر قلیل دفع گردد و وجع قطع نگردد بلکه دائم باشد و
دفع اغلب بدون اراده بود و در اسهالات شدیده و مزمنه
گاهی اغشیه و قطعات معویه و حصاة صفراویه خارج
گردد و تغیرات مرضیه که متعلق بکمیه و کیفیه براز است
اکثر منوط بتاثیر ادویه و اغذیه متناوله بود مثل آنکه براز
باستعمال ریوند اصفر و یا احمر گردد و انا نتیجه تغیر براز کلیة
دلیل بر وجود مرضی نگردد فصل ثالث در اعراض و علامات
کثافه گردنده تنفس و مشتمل بر یک مقدمه و دو وقید است
مقدمه تنفس در حالت صحت سهل و هر نفسی مساوی با نفس دیگر

وبواسطه خوردن ترکیبات آهن یا ازرنیخ اسود شود

باشد و سرعت و بطوء آن در سن معینی نسبت با مزاج و اسنان
و اشخاص مختلف گردد و عموماً عده تنفس در وقت ولادت
در دقیقه سی و پنج و از دو سال تا سن بلوغ بیست و پنج
و در سن شباب هیجده دفعه تنفس واقع شود و در نسوان
و صاحبان بنیهٔ قویه مایل بزیادة وقوع و در رجال و صاحبان
بنیهٔ ضعیفه مایل بضعف باشد و در صورت ریاضات
قویه و حرکات عنیفه و محاورات و مکالمات و انفعالات
شدیده زاید شود و طریق جریان آن در سن صبی بواسطهٔ
حرکة اضلاع و در سن شیخوخت بواسطهٔ حرکة حجاب حاجز
و در سن شباب و کهول بواسطهٔ حرکة هر دو تنفس حاصل گردد
و در حالت مرض انواع تغیرات در او راه یابد و اولا موادی
که متعلق با دخال و اخراج آن بود شرح دهیم **فصل اول**
تنفس در صورتیکه باعتبار ادخال نفس و اخراج آن ملاحظه شود
تغیرات متعدده در او حاصل گردد و ادخال و اخراج آن از حرکتین

تمنا

متناوبتین نامند و تغیراتیکه در این دو حرکه حاصل شود اولا
نظر بکثرة حرکتین بود ثانیا نظر بسرعت آن باشد ثالثا نظر
بکمیت هواء داخل و نفس خارج بود رابعا نظر بصبر تنفس
خامسا نظر باختلافات تنفس سادسا نظر بصوتی بود
که از استماع صدری حاصل شود و در صورتیکه طبیب اراده فحص
تجسس این تغیرات نماید باید آنکه مریض نشسته و یا
مستلقی باشد و طبیب اندکی توقف نموده تا آنکه خلجان
قلبی مریض که بواسطهٔ حضور طبیب حاصل شده دفع شود
و اولا سایر افعال بدنیه مریض را تجسس نموده بعد از آن از
تغیرات تنفسیه تجسس کند زیرا که انفعالات نفسانیه گاهی
باعث تغیر عظیمی در تنفس شوند بحیثیتی که هرگاه مریض از
انفعالات نفسانیه منفعل شود در آن دم در او مضطرب
گردد بدانکه تنفس سریع آن بود که عدد ادخال نفس و خروج آن
در زمان معینی ازید از حالت طبیعی بود و نفس بطیء عکس آن

باشد و تنفس عظیم آنست که حجم هوائیکه داخل ریه شود ازید
از حالت عادی باشد و تنفس صغیر بعکس آن باشد چنانچه
در ذات الجنب و ذات الریه تنفس صغیر کردد و عسر النفس چند
قسم بود بجهت آنکه اگر شخص را بر تغییر وضع بدن لابد نباشد او را
تنفس کلیل نامند و اگر مریض لابد بجلوس شود او را انتصاب
النفس نامند و اگر با او علامات خنق همراه باشد او را نفس
خانق گویند و گاهی در دخول هواء عسر النفس موجود بود و در
خروج آن بحالت طبیعی باشد و تنفس مختلف آن بود که مقدار
هوائیکه داخل ریه شود در هر نفس مختلف کردد و تنفس غیر
منتظم آن باشد که مقادیر ازمنه ما بین ادخال نفس و اخراج آن
مساوی نباشد و با نظام معتاد نبود و گاهی نفس منقطع شود
که ادخال و اخراج آن تام نباشد بلکه سریع بود و در او سکونی
واقع نشود و نفس مقطوع البین آن باشد که وسعت صدر
بجهت دخول نفس و ضیق آن بجهت خروج نفس در دفعات

چند

چند واقع شود و مشابه با نفس باکین بود و این قسم از تنفس
در اختناق رحم و در دوره اول از حمیات نائبه بهم رسد و
در حال صحت صوت تنفس محسوس نشود و در حال نوم در
بعضی اشخاص این صوت محسوس کردد و گاهی در حال مرض
مثل صوت نای و گاهی مثل ناله و بعضی اوقات مثل خرخره
نائم شود و گاهی شبیه بصوت غلیان ماء کردد و رائحه
نفس در حمیات عفونی حاد و در علل ضعفیه بارد باشد (و هوا مستخرج صحیح)
و در بعضی از علل حامض بود و در حمیات صفراویه و امراض
بطنیه گندیده و موجب غثیان کردد و در مرض سل مثل
رائحه نوشادر و میت منعفن بود و گاهی بواسطه امراض حلق
و خیشوم و دهن و از جهت خوردن زیبق و در انتفاخ ریه بواسطه
مرض اسکوربوط رائحه نفس متغیر کردد و در خناق غشائی
حلقی با کمال نتانت باشد و کیمیاوئین بواسطه علم کیمیا اکزوتیکه
اجزاء هوا را معین کرده اند ولی الی الآن تغیرات و استحا

هنگام ظهور مرض در این اجزاء بهم رسد معلوم ننموده اند و
آنچه از اعراض و علامات که مرقوم شد اعراض و علامات
بوده اند که اطباء قدیم الی الآن نیز بیان کرده بودند ولی حال
بعضی از آثار نفسیه که بطریق استماع معلوم گردد بیان
مینمائیم و لانک که یکی از اطباء معتبره فرنگستان این عمل را
اختراع نموده و اسطوانهٔ سمعیه بجهة این عمل ساخت که او را
بلغة فرنگ استِتوسکوپ نامند بدانکه در صورتیکه
گوش بر سینهٔ اشخاص صحیح گذارده شود و یا آنکه طرف وسیع
از اسطوانهٔ سمعیه را بر سینه گذارند و از طرف دیگر آن
اسطوانه که ضیق است گوش فرا دهند در حین تنفس صوت
وطنینی از دخول هوا و خروج آن مسموع شود و استماع
و استماع این صوت در جمیع اطراف صدر مساوی نبود
بلکه هر موضعی که جدار صدر رقیق تر باشد این صوت بیشتر
بموضعی که جدار صدر ضخیم بود ظاهر و بیشتر باشد و ظهور این

صوت

صوت در اطفال ازید از شبان بود و ممکن است اینکه در مریض
در این صوت انواع اختلافات بهم رسد ولی اصلاً علتی
در وی نباشد و در صورتیکه ادخال نفس سریع بود این
صوت بیشتر مسموع گردد و در حال مرض این نغمهٔ تنفسیه غیر
طبیعی گردد زیرا که هنگام ظهور مرض یا سریع شود و یا بطئ
گردد و در هر طرفی از اطراف صدر اختلافاتی در او بهم رسد
مثلاً در درجهٔ اول از ذات الریه و در اوایل اکثر امراض سدریه
مایل بخفاء گردد و در اواخر درجه کمال الخفاء باشد و در درجهٔ
ثانیه و ثالثه از ذات الریه و در انتفاخ ریه و سرطان ریه
و سرطان غشاء آن اصلاً محسوس نگردد و در انصباب [illegible]
ردوی و خون در جوف صدر نیز محسوس نگردد و اطبای
مذکور از برای بعضی از اصوات تنفسیه اسمائی که مشابه بصوت
بعض اشیاء بود وضع کرده و در کتاب خود که جامع و حاوی است
امراض ریه و علل قلبیه را مرقوم داشته و هر یک از این اصوات

دلالة بر علت مرضی از امراض قلب ودیه کنند واکر طبیب بخواهد
باین طریق جدید تشخیص امراض دهد و اعراض را از یکدیگر
تفریق نماید بایست انکه رجوع بکتاب او کند ~~قید ثانی~~

در بیان آثار تنفسیه از جمله آن آثار ضحکست که محتاج
بتعریف و بیان نبود و اکثر اوقات از آثار صحت باشد و بعضی
اوقات از آثار مرضیه کردد چنانچه در اختلاط عقل و اختناق
رحم و ورم حجاب حاجز و قروح آن بسیار مشاهده کردد و از
جملهٔ آثار تنفسیه نیز تثاوب و تمطی بود که قبل از نوب
حمیات نائبه و در حین انحطاط از اختناق رحم عارض کردد
و عطاس در صورتیکه از اعراض مرضیه بود از علامات زکام
سر منجر و آبله باشد و فواق در التهابات و اورام بطنیه بسیار
بهم رسد و سعال که او نیز یکی از آثار تنفسیه است انواع متعدده
باشد نوعی از آن سعال ذاتی بود که موضع آن ریه و قصبة الریه
و حنجره و حلق باشد و نوع دیگر سعال عرضی است که سبب آن

دریغر

در غیر اعضاء مذکوره بود مثل آنکه سعال بواسطه ورم معده
بهم رسد و علامت این قسم از سعال آنست که سعال یابس
و بعد از خوردن طعام زیاد کردد و وجع در معده با تهوع
و غثیان باشد و ادویه سعالیه در این قسم از سعال نفع
ندهند بلکه اشربه حامضه و ادویه هضمیه منفعت کنند
و از قی طبیعی نفع تبینی ظاهر شود و کاهی مریض بدین واسطه
بالکلیه از مرض مستخلص شود و سعال رطب اکثر بواسطه
تزاید بلغم در شعب قصبة الریه باشد و سعال یابس بعکس
آن بود و بسیار باشد که سعال یکمرتبه زیاد و مرتبه ظاهر
شود و بعد از سکون قلیلی عود نماید و رو سیاه سرخ و
و عینین سیاه کردند و دمعه ظاهر شود و صداع و دوار
و طنین در اذنین و انتفاخ در اوردهٔ رقبه بهم رسد و کاهی
غثیان و قی ظاهر کردد چنانچه در ذبحه و بعضی از نزلات
کاهی این حالت عارض شود و در صورتیکه بطریق استماع

ارسال بخس نمایند بعضی از آثار ظاهر کردند مثل آنکه
در اثنای سعال صوت تنفسی اظهر و در حالت سکون
اخفی باشد بنابراین هرگاه نغمات صوتیه خفی باشند علیل را
امر بسرفه نمایند تا صوت تنفس در دست آشکار شود
و در صورتیکه دو دسیه دمامیل متقیح باشد و در محل
گوش فرادهند صوت دوی استماع شود و گاه صوتی
استماع شود شبیه بقلقله که در کردن صراحی وقت خالی
کردن آب و یا سیال دیگر بهم رسد **فصل ثالث** در
بیان علامات و اعراضی که در دوران ظاهر شوند و این
~~فصل مشتمل است بر یکمقدمه و دو فقره~~ **مقدمه** دوران
عبارت از آن است که اورده و عروق و اوضع سیالات
بدنیه را مطلقا از اقطار بدن بقلب رسانند و باخون قلبی
بواسطه شعب شرایین بجمیع اجزاء بدن رسند و بعد بواسطه
اورده شعریه و غیر شعریه نیز داخل قلب شود دوران قلب نیز

بهمین

بهمین منوال مجری بجمیع بدن رفته و از بدن بواسطه شعب
اورده نیز داخل قلب گردد و هکذا دم غذا از قلب بواسطه
شرایین بجمیع بدن رفته بعد از تغذیه بدن بواسطه
اورده و عروق و اوضع داخل قلب شود و علی الاتصال
خون و سایر رطوبات بدنیه باین قسم دوران باشند
و حرکت دوری نمایند و قلب مرکز حرکت باشد و این حرکت دورانیه
در حال صحت منظم و بحال طبیعی بود و در حال مرض انواع
تغیرات در او راه یابد و این تغیرات گاهی در دوران بالکلیه
بهم رسد و گاهی در دوران دم مخصوص عارض گردد و گاهی در — عروق مخصوص
بعضی از آلات و اعضاء دوران نیز چون قلب و شرایین و اورده
تغییری عارض گردد و در حمیات التهابیه دوران دم در — ورمیه
جمیع عروق سرعت و در امراض ضعفیه بطئ بهم رساند
تکمیله بجهت توضیح این مطلب یعنی دوران دم اولا با
تشریح قلب که مرکز و مبدء دوران و حرکت خون است اجمالا

معلوم کردد بدانکه قلب جسمی است عضلانی مجوف با قوه
قبض و بسط بدون نسج خلوی و در طول بواسطه حجابی
منقسم بدو قسم شده و هر قسمی را بطنی گویند بطن ایمن
و بطن ایسر و هر یک از این دو بطن نیز بواسطه سر پوشی
منقسم بدو قسم کردند اذن ایمن و بطن ایمن و اذن
ایسر و بطن ایسر و سر پوش ما بین اذن ایمن سه گوشه بود
و سر پوش ما بین اذن ایسر و بطن ایسر دو گوشه باشد و
در ابتداء شریان و وریدی که از اعلی بطن ایمن قلب ابتدا
کرده نیز سر پوشیست هلالی شکل و فایده این سر پوشها
من بعد مذکور خواهد شد و در جوف قلب الیاف عضلانی
است که ممتد اند بر قوه انقباضیه و هم بجهة اتصال آنها
بسر پوشها مانع از زیاده باز شدن آنها کردند و در هر یک
از این چهار فضاء قلب همیشه مقدار پانزده الی بیست و
پنج مثقال خون موجود است و از این جهة است که اگر از

خون

خون بی موقع بسیار رود خفقان قلب بهم رساند زیرا که قلب
در این حالت حرکت بسیار نماید و بسرعة منقبض و منبسط
شود تا آن مقدار خونی که کم شده است از بدن اخذ نماید
تنبیه غذا بعد از مضغ بواسطه مری داخل معده شده چند
ساعت در او توقف کرده بتدریج بواسطه حرکت دودی
معده و رطوبة غشاء مخاطی آن بعضی از اجزاء آن از معده
داخل معاء اثنا عشر شود و در آنجا حالت کیموسی بهم رساند
و بواسطه رطوبة لوزالمعده و صفراء که از مراره داخل او شود
تحلیل یافته کیلوس کردد و از اثنا عشر داخل معاء صائم
شده عصاره مغذیه را عروق جذابه اثنی عشر و صائم جذب
نموده فضول او را وارد دقاق و اعور کردانند و بعد از
طبخ کامل از او نیز داخل قولون شود و در قولون و اعور
نیز عروق جذابه اجزاء غذائیه را جذب نمایند و باقی که
قابل تغذیه نباشند از مستقیم خارج کردند و عروق جذابه

طبع صورت کرده

در معاء صایم بیش از عروق جذابه در دقاق واعور و قولون
واطول از عروق جذابه آمعا بود و عروق جذابه دو قسم اند
قسم اول عروقی باشند که عصارهٔ مغذیه را با دم ورید
امعاء و طحال بکبد رسانند و از کبد با جوف صاعده
از ورید اذن ایمن قلب کردانند قسم ثانی عروقی باشند
که بعضی از اجزاء دیگر از غذاء را جذب کرده و تدریج با یکدیگر
متحد شده جذابهٔ عظیمی حاصل گشته از خلف معده و دیر
عبور کرده بوریدی تحت ترقوه ایسر ملاقات نموده عصارهٔ
غذا را با خون وریدی داخل اذن ایمن قلب کردانند و این
عصارهٔ مغذیه قریب بوریدی تحت ترقوه خلع صورت
کیلوسی کرده صورت دمی را وحادث کردد و قدری
از آن شربه بدون ورود با معاء از اورده باب الکبد
بکبد جذب شده بواسطهٔ اجوف صاعد داخل دوران
عروقی کردند بالجمله عصارهٔ مغذیه بعد از آنکه بواسطهٔ

اجسام حلوه و دسم غیرار
جذب کلمه صحیح
که در انجا تولید صفرا گردد
نزدیک فقره ... سیم قطنی

اورده باب الکبد و عروق جذابهٔ عظیم که قناة صدری نیز
گویند داخل اذن ایمن قلب شده از آنجا با دم وریدی بواسطهٔ
انقباض اذن داخل بطن ایمن قلب شده و بواسطهٔ سدادهٔ در
سه پوش شده کوشه که سابقا مرقوم شد مانع از رجعت دم
باذن شود و این سه پوش از سمت بطن ایمن باز شود
نه از سمت اذن آن و از بطن ایمن نیز بواسطهٔ انقباض آن
داخل شریان وریدی و شعب آن کردد و بواسطهٔ سه پوش
هلالی شکل مسدود شده تا خون به بطن ایمن رجوع نماید
و این شریان وریدی چنانچه سابقا مرقوم شد از اعلی
بطن ایمن قلب ابتدا کرده بجانب یسار مایل گشته از
روی قوس آورطی گذشته داخل ریه شود و آنجا بدو شعبه منشعب
شود که هر شعبه بقسمی از ریه عبور کنند و هر یک از آنها
شعب متشعب بشعب عدیده شعریه شوند و این شعب متصل
کردند بشعب شعریه ورید شریانی و شعب وریدی شریانی بتدریج

متحد گشته قریب باذن ایسر قلب منتهی بدو زوج شده داخل
اذن ایسر قلب کردند در صورتیکه خون از بطن ایمن قلب
داخل شعب شریان وریدی که در ریه پراکنده اند گردید بواسطه
دخول هواء در حبابهای ریه خون وریدی تصفیه شود
باین طریق که خون وریدی هواء اکسیژن را که هوای [illegible]
جذب نموده وهواء اسید کاربنیک را که هوای غیر
سالم [illegible] گشته خارج سازد وبدین واسطه خون صاف
وگلی رنگ شده قابل تغذیه بدن شود وبعد از تصفیه
از شعب شریان وریدی داخل شعب ورید شریانی گردیده که از
شعب چنانچه مرقوم گردیده بتدریج متحد شده منتهی بدو زوج
گردنده خون را داخل اذن ایسر قلب نماید واز آنجا بواسطه
انقباض اذن داخل بطن ایسر شود وسرپوش [illegible] گوشه [illegible]
مانع از رجعت گردد وبواسطه انقباض بطن ایسر داخل [illegible]
که شریان کبیر ومبدأ شرائین است گردد واز او [illegible] داخل شرا[illegible]

دیگر

وهر زوج [illegible] نمودن گردیده

یک جزء از [illegible] هوای [illegible]

ونسبت او [illegible]

که از [illegible] قطع [illegible]

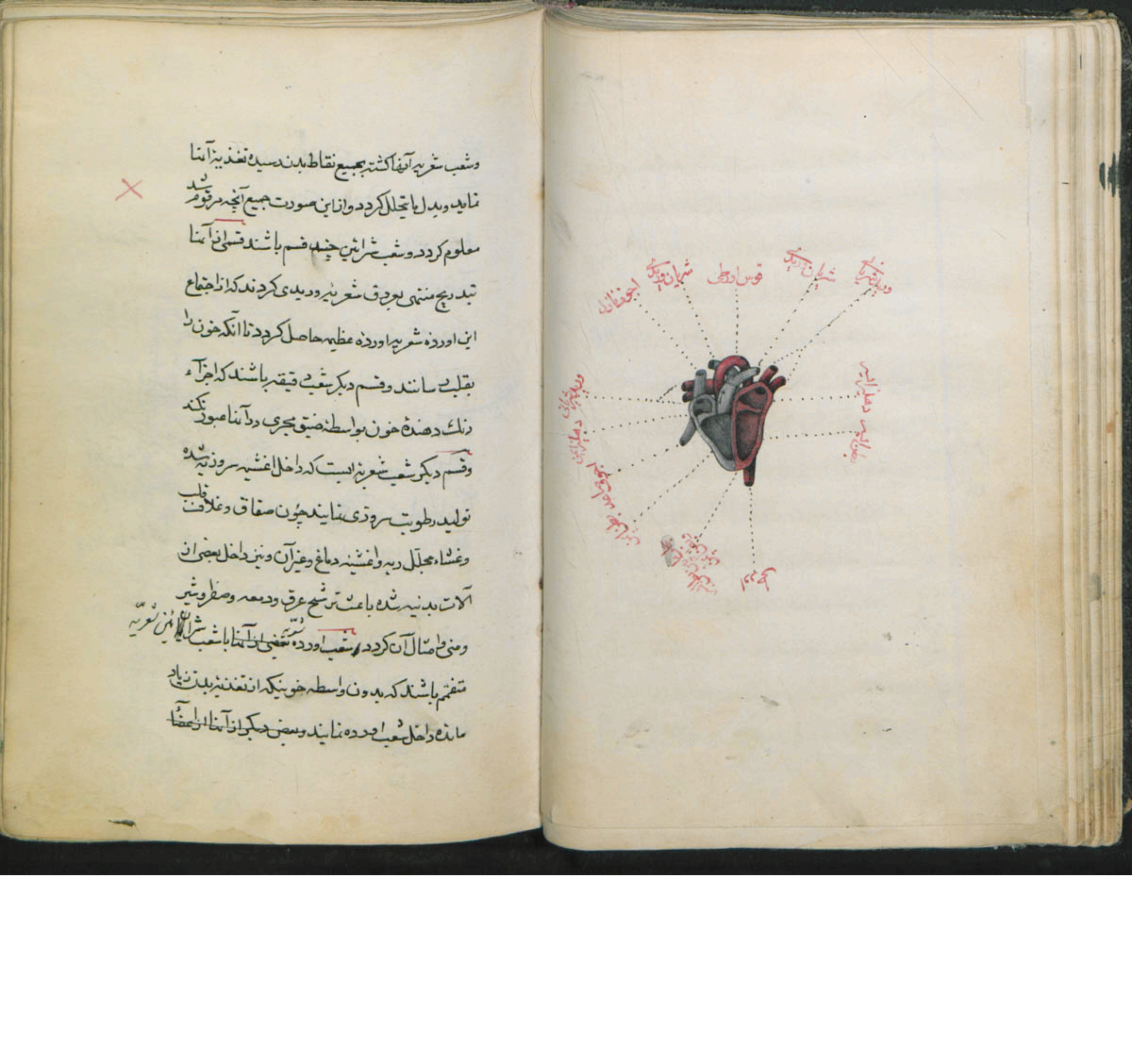
[illegible] از [illegible] در [illegible]

۲۱ جزء است

و با الاخره [illegible] تقلب

منتهی بدو زوج

شده



وشعب شعریه آنها گشته بجمیع نقاط بدن رسیده تغذیه آنها
نماید وبدل ما یتحلل کردد وازاین صورت جمیع آنچه مرقوم شد
معلوم کردد وشعب شرائین چند قسم باشند قسمی از آنها
تدریج منتهی بعروق شعریه وریدی کردند که از اجتماع
این اوردهٔ شعریه اوردهٔ عظیمه حاصل کردد تا آنکه خون را
بقلب رسانند وقسم دیگر شعب دقیقه باشند که اجزاء
رنگ دهندهٔ خون بواسطهٔ ضیق مجری در آنها عبور نکند
وقسم دیگر شعب شعریه ایست که داخل اغشیه سروزیه شده
تولید رطوبت سروزی نمایند چون صفاق وغلاف قلب
وغشاء مجلل ریه واغشیه دماغ وغیر آن ونیز داخل بعضی از
آلات بدنیه شده باعث ترشح عرق ودمعه وصفرا وشیر
ومنی وامثال آن کردد وشعب اوردهٔ شعریه بعضی از آنها با شعب شرائین شعریه
متفقم باشند که بدون واسطه خون که از تغذیه بدن زیاد
مانده داخل شعب اورده نماید وبعضی دیگر از آنها از اعضا

حلبه ابتدا نموده دم شریانی که در آن اعضاء قابل تغذیه نباشند
جذب نمایند و پس از آنکه شریان تغذیه بدن نمود قدری
از آن خون را این اورده با ذن ایمن قلب رسانند و عروق
لمفاتیک رطوبات بدنیه که قابل تغذیه نیستند نیز جذب
نموده و بتدریج با جذابه عظیم صدری متحد شده بورید
تحت ترقوه رسانیده داخل دوران عمومی نمایند و دم
وریدی احشاء بطن را اورده باب الکبد جذب کرده بواسطه اورده
با جوف صاعده تا باذن ایمن قلب رسانند و دم وریدی اسافل
اعضاء نیز بواسطه اورده ... الکبد با جوف صاعد با ذن ایمن
قلب رسد و دم وریدی اعالی اعضاء بجهة اتحاد اورده مخلوط
بیکدیگر شده بواسطه اجوف نازل در جانب ایسر وداج غایر
در موضع اتصال و بقوس اورطی داخل قوس وریدی تحت
ترقوه شده و با دم وداجی مخلوط شده داخل اذن ایمن قلب
شود و موضع اتصال جذابه عظیم نیز همین موضع بود که عصاره

که رفته رفته

پس از انشعابات متعدده و نفوذ آنها در کبد منتهی بدو باب آن اورده گشته

و بواسطه آنها

غذا

غذا و دم اجوف نازل و دم وداج غایر که در جانب ایسر است بواسطه
اتصال آنها بقوس وریدی تحت ترقوه داخل این ورید شده
وارد اذن ایمن قلب گردد باید دانست که حرکة خون را از
بطن ایمن قلب ببطن ایسر آن دوران صغیر و حرکة خون را
از بطن ایسر تا ایمن دوران کبیر نامند و نیز باید دانست انکه
خونیکه در جوف عروق دمویه اند اگر چه از جنس واحد اند و
لکن باختلاف عروق مختلف گردند زیرا که فعل شرائین و تاثیر
آنها مغایر با فعل و تاثیر عروق شعریه اند و دوران دم نیز
باختلاف عروق مختلف گردد زیرا که فعل بعضی از آن عروق
با بعضی دیگر مغایر باشد و در اورده این مغایرة ظاهر تر بود
فصل اول در بیان اعراض و علاماتی که در دوران ظاهر
شوند و در این قید پنج شعبه است شعبه اول در بیان
اعراض و علاماتیکه در قلب ظاهر شوند بدانکه در سن شباب
و در اشخاص صحیح المزاج ضربان قلب در جانب یسار از بدن مابین

و باید دانست که حرکة خون را از بطن ایمن قلب ببطن ایسر دوران صغیر و حرکة خون را از بطن ایسر ... دوران کبیر نامند

در قلب وارد شود

در بطن ایمن خون وریدی

و در بطن ایسر خون شریانی وارد شود

عضو وضلع پنجم وعضو وضلع هفتم از عظم قص محسوس گردد
پس ضربان شق ایمن قلب یعنی اذن ایمن وبطن ایمن در موضع
اول وضربان شق ایسر یعنی اذن ایسر وبطن ایسر در موضع ثانی
محسوس گردد ودر اشخاص فربه یعنی از موضع مرقوم در جای
دیگر حرکة آن مسموع نگردد ولیکن بخفا وضعفا بواسطهٔ رقت
جدران صدر ایشان در سایر مواضع صدر آنها نیز مسموع
شود ودر صورتیکه ضربات قلب غیر طبیعی گردد دلیل بر آفت
قلب وریه بوند ودر سمن قلب که یکی از حالات مرضیهٔ قلب است
صوت آن مسموع نشود ودر صورتیکه ضربان قلب در موضع
عادی مسموع نگردد دلالت بر حالت مرضیه نماید زیرا که در این
صورت قلب از موضع خود حرکت نموده در موضع دیگر حرکت آن
مسموع شود ودر استسقاء غلاف قلب یعنی امتلاء مائیه در
غلاف قلب حرکت قلب گاهی در طرفی وگاه در طرف دیگر مسموع
شود ودر صورتیکه تجاویف قلبیه بواسطهٔ هزال جدران قلب

که هلیر تروفی قلب گویند یعنی ازدیاد تنمیه که
صح

وسیع

وسیع گردند ضربان قلب ترایید بهم رساند وهرگاه گوش بر روی
قلب گذارند ودست بر روی نبض نهند حرکات قبض وبسط
قلب مطابق با حرکات قبض وبسط شریان باشد واختلاف
حرکت اذن قلب وبطن آن در استماع نیز معلوم شود در بعضی
اشخاص در حالات مرضیه هنگامی که توقع سکون قلب دارند
گردد آن وقت از انبساط ساکن شود دو سه مرتبه منبسط شود

دو مرتبه ۲

نبذهٔ ثانیه در بیان علاماتیکه در شرائین ظاهر شوند چنانچه
در علم امور طبیعیهٔ انسانیه مبین ومعلوم گردیده در دوران
بجهة شریان سه فصل بود انبساط وانقباض وسکون ونبض
عبارتست از حرکة وضربان شرائین بواسطهٔ هجوم آوردن
خون در آنها که سبب این هجوم خون حرکة انقباضی قلب بود
واطباء متقدمین تا زمان جالینوس اطلاعی بر احوال نبض نداشتند
وکما هو حقه بیان حال او ننموده بودند وجالینوس بنفسه بطریق
تجربه ومشاهده بر انواع واقسام واختلافات آن ودر امراض اطلاع

وانبساط و انقباض شرائین بواسطه
قوه انقباضیه خود آنهاست
صح

بهم رسانید و اطبا الی الآن در تجسس احوال مرضیه از آنچه او
بیان کرده تخلف نموده دیده و همه قول و تجربه او را اعتنا
نموده اند بدانکه نبض در حال صحت متساوی و منتظم و لین
بوده و در ضعف و قوت معتدل بدون بطئ و تواتر باشد
و عدد نبضات بحسب سن و مزاج و جنس و بنیه و مزاج
شخصی و غیر آن از احوال شخصیه مختلف گردد و در عهد
ولادت در دقیقه صد و چهل قرعه و بعد از دو سال
صد قرعه و در سن بلوغ هشتاد قرعه و در سن شباب
شصت و پنج تا هفتاد و پنج قرعه بود و بعد از آن از پنجاه
تا شصت قرعه باشد و در اشخاص قصیر القامه و نسوان
و صاحبان امزجه دمویه و عصبیه قدری سریعتر بوده
و علاوه بر آنچه مرقوم شد در هر شخصی از اشخاص نبض
طبیعی بود که در حرکات قویه و انفعالات نفسانیه سریع
گردد و بالعکس در حالت سکون و حمیه و استفراغات دمویه

بطی

بطی شود و بر طبیب لازم است که از نبض طبیعی هر شخصی
که اراده میکند که تدبیر و معالجه او را مستحضر باشد زیرا که هرگاه — دارد
از نبض طبیعی آن شخص مستحضر نباشد بسیار بود که در خطا واقع
شود و نبض غیر طبیعی را طبیعی پندارد و چند امر است که در زمان
ملاحظه نبض مراعات آن امور از برای طبیب لازم بود
اولا آنکه بعد از خلجان قلبی که از حضور طبیب از برای او
حاصل شده نبض را ملاحظه نماید ثانیا آنکه یکی از شرائین
سطحیه چون شریان صدغی و یا عنقی و یا عضدی و یا کفی
و غیر آن را ملاحظه کند و اطبا در ملاحظه شرائین سطحیه اتفاق
کرده اند که ملاحظه نمودن در شریان زندی مفصل رسغ و
زند اعلی بهتر از سایر شرائین سطحیه اند و استدلال بآن در
باحوال بدن نیکوتر بوده و هنگام ملاحظه نمودن نبض باید
آنکه مریض جالس و غیر نائم بوده و در صورتیکه در فراش خوابیده
باشد مستلقی باشد و بجانب یمین و یسار مایل نباشد و دست

زیرا که در زمانها آنچه ... و از فشار بانگشت ... و شریان ضلع ... همین حال را
دارد

ممتد نموده بقسمی نگاه دارد که ابهام بسمت اعلی و خنصر او
بسمت اسفل باشد و در ابط و سایر محال لباس مریض
ضیق نبود و در ابط باید او را وسیع نموده و یا باز کند و بعد از
مراعاة این امور اگر مراد طبیب ملاحظه نبض بیسار مریض
بود از دست یمین خود ملاحظه نماید و اگر بخواهد ملاحظه
نبض یمین مریض کند از دست یسار ملاحظه نماید و اصابع اربعه را
یعنی سبابه و وسطی و بنصر و خنصر مساوی با یکدیگر بروی
شریان زندی گذارد و باید انگشت سبابه بطرف زند
بود و ابهام و یا باطن کف بپشت ساعد منطبق باشد تا انکه
مسند اصابع اربعه گردد و بعد از آن با اصابع اربعه یکمرتبه
بروی نبض فشار دهد و دفعه دیگر سست نماید تا حالات
نبض درست مفهوم گردد و بعد از مراعات این امور از
بیست الی سی نبضه را تفحص کند و در صورتیکه از ملاحظه نبض
یکدست فارغ شد از دست دیگر نبض دیگر را نیز ملاحظه

نماید زیرا که بعضی از اوقات ملاحظه نبض دیگری خالی از منفعت
نبود و در بعضی از امراض بعد از ملاحظه شریان زندی نبض
شرائین دیگر را نیز ملاحظه نماید بلکه چند دفعه و لا اقل دو
دفعه ملاحظه نماید و ممکنست اینکه نبض بطریق استماع
نیز ملاحظه شود و در صورتیکه اسطوانه سمعیه را بروی
شریان کبری چون اورطی بطنی گذارند و استماع کنند در
داخل شریان مذکور صوت دوران دم و کیفیت جریان آن
معلوم گردد و هرگاه در شریانی از شرائین ابورسما بود ضربان
او نسبت بضربان قلب اشد و اقوی باشد و در کتاب کلانکه
سابقا مرقوم شد اعراضی که از استماع نبض معلوم شود مفصلا
بیان کرده ایم و در صورتیکه انگشت بروی شریانی از شرائین
گذارند نبض دو قسم از تغییر بهم رسد قسم اول آنست که در
هر یک از صفات فی ذاته تغییر محسوس شود چون سرعت و بطوء
ولین و صلابت و صغر و عظم و ضعف و قوت قسم ثانی آنست

که در نسبت نبضات متعدده بعضی با بعضی دیگر اختلاف
و تغیر آن معلوم گردد چون تفاوت تواتر و انتظام و عدم
انتظام و استواء و اختلاف ۱ نبض سریع آنست که نبضات
و حرکات شریانی نسبت بحالت طبیعی سریع بود ۲ نبض
بطیء بعکس آن باشد ۳ نبض لین آنست که قرع شریان
باصابع خفیف و لین بود ۴ نبض صلب بعکس آن باشد
که گویا جسم صلبی اصابع را قرع بنماید و نبض متشنج و ممتد
و مقاوم از اصناف نبض صلب بوند ۵ نبض عظیم آنست
که اتساع شریان ازید از حالت طبیعی بود ۶ نبض صغیر بعکس
آن باشد و نبض ممتلی و نبض شاهق و نبض غلیظ و نبض
عریض از اصناف نبض عظیم و نبض ضیق از اصناف نبض
صغیر بود ۷ نبض ضعیف آنست که با وجود صغر شریان
قرع اصابع نیز ضعیف بود ۸ نبض قوی بعکس آن باشد
که با وجود عظم شریان قرع اصابع نیز شدید و قوی باشد

پس

پس نبض قوی عبارت از صلابت و عظم نبض باشد و نبض ضعیف
عبارت از لین و صغر آن بود و آنچه مذکور شد اصول نبضات
نوع اول بوند که فی‌ذاته بدون نسبت بنبض دیگر تغیر
داده بهم رسد و از آنها درجات مختلفه و ترکیبات متنوعه
غیر متناهیه از نبض حاصل شود ۹ نبض متواتر آنست که زمان
فاصله ما بین دو نبضه نسبت بحالت طبیعیه ضیق و ۱۰ نبض
متفاوت بعکس آن بود و این قسم اند و نبض که متواتر
و متفاوت بود بساعات ثانیه‌دار بخوبی مشخص گردد ۱۱ نبض
منتظم آنست که ازمنه ما بین نبضات مساوی باشد ۱۲ نبض
غیر منتظم بعکس آن بود و ممکنست اینکه نبض در حالت صحت غیر
منتظم ولی در حال مرض منتظم گردد و گاهی نبض ذو الفتره
شود که در زمانیکه توقع حرکت داریم سکون در شریان دست
دهد و این قسم از نبض دلالت بر امراض قلبیه و علل عصبیه
و ضعف مزاج و تکون دیدان در امعاء نماید و ممکنست

و او آن است

انکه دلیل بر آفت مخ بود ۱۳ نبض مستوی آنست که جمیع نبضات
در سرعت و عظم و صلابت متشابه بوهند ۱۴ نبض مختلف بعکس
آن باشد و گاهی اختلاف و تشویش نبض بحدی بود که
بر طبیب مشتبه شود که از کدام نوع و از کدام صنف است
و گاهی نبض خفی و غیر محسوس و ساقط گردد آنچه از انواع
نبض که مرقوم شد نزد اطباء عصر در تشخیص امراض معمول
ولی نبضاتیکه جالینوس بطریق تجربه ضبط آنها کرده
اگرچه ذکر آنها در اینجا موجب تطویل در کلام است
لکن ایراد آن جهت طالبین و استحضار آنها خالی از فائده
نبود و اقسام نبضی که مرقوم شد چهارده قسم بودند و اقسام
نبضی که جالینوس بطریق تجربه ضبط کرده سی و شش
قسم بودند ۱ نبض طویل آنست که شریان تمام اصابع اربعه را
قرع نماید ۲ نبض قصیر آنست که شریان یک اصبع را قرع نماید
و اگر زیاد از یک اصبع بود از سه اصبع تجاوز نکند ۳ نبض عریض

آنست

آنست که شریان وقت قرع ممتد بجانب عرض اصبع گردد و زیاده
از قدر طبیعی عرض اصبع را فرا گیرد ۴ نبض ضیق آنست که شریان
در عرض اصبع ضیق بود ۵ نبض شاهق آنست که شریان
در اثنا قرع مرتفع گردد و چنان محسوس گردد که گویا اصبع را
از خود دور مینماید ۶ نبض منخفض آنست که شریان غیر محسوس
بود ۷ نبض عظیم آنست که شریان در جهت طول و عرض و
ارتفاع دفعة واحده مرتفع گردد ۸ نبض صغیر آنست که
امتداد شریان در اقطار ثلثه خفی بود ۹ نبض سریع آنست
که نبضات شریان نسبت بحالت طبیعی اسرع بوند ۱۰ نبض
بطی آنست که نبضات شریان نسبت بحالت طبیعی ابطا بوند
۱۱ نبض متواتر آنست که زمان واقع مابین قرعتین اقصر
از حالت طبیعی بود و این قسم از نبض را نبض متدارک
و متکاثف نیز گویند ۱۲ نبض متفاوت آنست که زمان
واقع مابین قرعتین اطول از حالت طبیعی بود و این قسم از نبض

نبض متراخی و نبض متخلخل نیز گویند ١٣ نبض قوی آنست که
شریان اصابع را بقوت قرع نماید و بعمق انامل رسد ١٤ نبض
ضعیف آنست که قرع مذکور ضعیف بود ١٥ نبض صلب آن
است که اگر بخواهند شریان را با نامل منضغط نمایند منضغط
نگردد بلکه انامل از و منضغط و منطبع شوند ١٦ نبض لین
آنست که شریان مطاوع انامل بود ١٧ نبض ممتلی آنست
که شریان نسبت بحالت طبیعی ممتلی بود ١٨ نبض خالی آنست
که شریان نسبت بحالت طبیعی خالی جوف بود ١٩ نبض مستوی آنست
که نبضات شریان در سرعت و عظم و صلابت و غیر آن مساوی
باشند ٢٠ نبض مختلف آنست که نبضات شریان در این مذکورات
با یکدیگر مشابه نبوند ٢١ ذنب الفار آنست که اجزاء شریان
بتدریج از زیاده بنقصان و یا از نقصان بزیاده مختلف شوند
٢٢ نبض ذو الفترة آنست که شریان زمانی بعض نوبت قرع
ساکن گردد ٢٣ نبض غزالی آنست که شریان اولا اصابع را

به بطوء

به بطوء و ثانیا بسرعت قرع نماید ٢٤ نبض متموج آنست که شریان
بتدریج در تحت اصابع مرتفع شود ٢٥ نبض دودی آنست
که حرکت شریان مشابه بحرکت دود بود ٢٦ نبض نملی آنست که
نبض در غایت صغر و ضعف بود که حرکت آن در تحت اصبع
چون حرکت نمل باشد ٢٧ نبض مرتعش آنست که در شریان
حالتی شبیه برعشه بهم رسد ٢٨ نبض متشنج آنست که شریان
ممتد و متشنج بود ٢٩ نبض منشاری آنست که اجزاء شریان
چون منشار مختلف گردد ٣٠ نبض حاد آنست که شریان چون
سوزن مرتفع شده اصابع را بسرعت و قوت قرع نماید ٣١
نبض منتظم آنست که انتظام مابین نبضات متساوی باشد ٣٢
نبض غیر منتظم بعکس آن باشد ٣٣ نبض غلیظ آنست که
مرکب باشد از نبض شاهق و نبض عریض ٣٤ نبض دقیق
آنست که مرکب باشد از نبض ضیق و نبض منخفض ٣٥ نبض
سلی آنست که شریان از قرع خفیفا ابتدا نموده تا آنکه بحدی از

زیاده رسد پس بتدریج راجع شده و بحالت اولی رجعت نماید ۳۶
نبض ملتوی آنست که در شریان حالت التوائی محسوس گردد
باید دانست اینکه حرکت شرائین بواسطهٔ صغر و کبر حجم و بواسطهٔ
سطحی و غائر بودن آنها نسبت بیکدیگر در بعضی اشخاص
مختلف گردند و نیز شرائین متناظره و متقابله در شخص واحد
اغلب در حرکت اختلاف بهم رسانند مثل اینکه شریان زندی یمنی
در بعضی اشخاص در حرکت مساوی با شریان زندی یسری
نبوده و هکذا سایر شرائین متقابله گاهی در حرکت اختلاف
بهم رسانند **مبحث ثالث** در بیان اعراض و علاماتیکه در عروق ع
شعریه ظاهر گردند از آن جمله اشتداد حمرهٔ مجموع بدن و یا
عضو واحد بواسطهٔ هیجان خون در عروق شعریه بوده و نیز ظهور
سیلان دم که جهتش تزاید قوت انفعال عروق مذکوره باشد
از جملهٔ اعراض عروق شعریه باشند و گاهی بواسطهٔ ضعف در
قوی از عروق شعریه دم سیلان نماید و نیز بواسطهٔ اثر اسباب

خارجیه

خارجیه از عروق شعریه دم سیلان کند **مبحث رابعه** در بیان
اعراض و علاماتیکه در اوردهٔ ظاهر گردند چون تمدد اوردهٔ
عنقیه که در بعض علل بخصوص در امتلاآت دمویه حادث
گردد و بالعکس در امراض حاده و نوب حمیات نوبیه اوردهٔ
غایب گردند و در صرع و امتلاآت جزئیه وسیع شوند و ورید دموی ع
عضویکه اورام سرطانیه در او ظاهر شود اورده اطراف آن نیز
وسیع گردد و از جملهٔ امور دیگر که تفحص از آن بر طبیب واجبست
توسع و دوالی وریدی بود زیرا که اتساع وریدی گاهی بواسطهٔ ورم
بطنی قصدی بهم رسد و بسیاری از اوقات توسع و تمدد دائمی
وریدی سبب انقلاع آن گردد که قابل تدبیر و علاج نبوده
و این اثر یعنی دوالی وریدی در امثال خدمه و حمالین و اشخاصی
که قیام آنها بطول انجامد در اوردهٔ سطحیهٔ ساق پای آنها بسیار
بهم رسد و گاهی دم وریدی بر خلاف حرکت طبیعی حرکت قهقری
نماید چنانچه این حالت در نبض وداجین هنگامیکه در شق ایمن وداجین

واین حالت را نبضه ورید گویند

قلب وسعت بهم رسد مشاهده کرده باید دانست آنکه سیلان
دم وجریان آن در جمیع عروق بیک نسق نبود زیرا که جریان
خون در شرائین با قوّت ودر اورده نسبت بآنها ضعیف تر
باشد ودر عروق شعریه نیز نسبت باورده اضعف بود
واین مغایره از فصد شریان وورید وقطع عروق شعریه و
خروج خون از هر یک از آنها معلوم شود بند خامسه در بیان
اعراض وعلاماتیکه در خون ظاهر شوند در صورتیکه خون
داخل عروق ودر دوران است تغیرات مرضیه که در طبیعه و
عزیزه او بهم رسد معلوم نشود ولی در صورتیکه بفصد وغیر آن
از بدن خارج شود وجسم خارجی با او مخالطه نکند تغیرات
مرضیه که در او حادث شده اند معلوم گردد مثل آنکه در امراض
التهابیه ورمیه شدید الحمرة ودر علل ضعفیه واسکوربوط مایل
بسواد ودر استسقا بلا لون ومائی گردد ودر حمیات عفنه
منتن ومتعفن بود وهر گاه خون از بدن خارج شود ودر ظرفی

باند

باند بعد از زمان قلیلی منقسم بدو جزو شود جزو غلیظ مانند دم
وجزو دیگر مائی وآن ونسبت میان این دو جزو باختلاف
امراض مختلف شود مثل آنکه مائیه دم در حمیات التهابیه ورمیه
عموما قلیل گردد ودر بعضی از علل دیگر مائیه دم ناقص و
مائیه او کثیر شود وهر چه فصد زیادتر شود مائیه دم تزاید
بهم رساند ودر حمیات صفراویه واصفر ودر یرقان زاید الصفرة
گردد وتغیرات زایده در مائیه دم نظر بصورة ومقام وقوام و
منظر سطح آن مختلف گردد ودر هر ظرفی که بود تشکل بشکل
آن ظرف باشد وسطح اعلی او مستوی ووجه اسفل او مقعر بود
ودر دوران از حمیات التهابیه ودر صورتیکه مقدار
مائیه دم قلیل بود این صورة عارض گردد ودر امراض التهابیه ورمیه
عموما مائیه دم غلیظ وثخین ودر سایر علل رخو ورقیق بود
ودخاوه آن در امراض ضعفیه تزاید بهم رساند ومنظر سطح
در اکثر امراض مستکره باشد وگاهی در سطح اعلی او یقدد عنق

عرض اصبعی بلون مرجان گردد و در علل التهابیه بروی عکره ورمیه
حجابی بود که او را حجاب التهابی گویند و این حجاب در التهابات اورام ورمی
صد دبه کثیر الوقوع بود و در سایر التهابات قلیل الوقوع و در و در غیر آنها
امراض عدیم الوقوع بود و هر چه التهاب شدید بود حجاب
التهابی اغلظ و رمادی اللون باشد و اگر التهاب اخف باشد
حجاب التهابی رقیق باشد و در صورتیکه حجاب مذکور را ورمی
از علقه دم جدا کرده فشار دهند مائیه دم از و مترشح گردد
باید دانست آنکه تغیرات مذکوره که در دم ظاهر شوند کلی
و دائمی نباشند بلکه از جمله تغیرات عرضیه باشند که اکثر اوقات
ظاهر شوند ~~بلکه~~ از دو تنامهای طبی پادیس در سنه هزار و
هشتصد و شصت و هفت عیسوی که موافق است با سنه هزار و
دویست و هشتاد و چهار هجری در ولایت ساکن که یکی از
ولایات فرنگستان است دو طبیب معروف یکی وینز و دیگر
لیان نام در چند حیوان و در انسان مشخص نموده اند که نسبت

خون

خون بدن بمقدار کل بدن چه قدر است در گوسفند مقدار
خون کل بدن او نسبت بوزن بدن او بیست و پنج یک است
و در بره بیست و یک و در سگ ده یک و در انسان هشت یک
است بدین جهت انسانی که وزن او شصت هزار و صد و چهل
گرم بود سر بریده اند و بعد از رفتن خون از بدن او وزن
بدن آن پنجاه هزار و ششصد گرم و خون خارج شده از تن
پنج هزار و پانصد و چهل گرم بود و بقیه خونیکه در بدن
مانده بود و بواسطه و بدن سر از عروق او خارج نشده بود
نیز بطریق تغسیل خارج کرده وزن او را مشخص نموده اند
هزار و نهصد و هشتاد گرم بود که تمام خون بدن این شخص
هفت هزار و پانصد و بیست گرم بود و نسبت هفت هزار و
پانصد و بیست گرم بوزن کل بدن که شصت هزار و صد و
چهل گرم بود نسبت ثمن است و گرم از اوزان طب فرنگی
است که عبارت از هجده گندم است چون بیان این مطلب

ودانستن او بجهة طبيب لازم بود از این جهة اشاره باین مطلب
نمودیم و از روزنامهای طبی نقل کرده در این کتاب مرقوم
داشتیم **فید ثانی** در بیان اعراض و علاماتیکه در عروق
لنفاویه ظاهر کردند اگرچه تمام تغیرات عروق لنفاویه
در دست معلوم نشوند ولی تغیراتیکه در ممر و معبر آنها بهم رسد
معلوم کردد چون حمرة و صلابة و صلابة غدد لنفاتیکیه
و انتفاخ آنها در داء افرنجی و طاعون و خنازیر و امراض
جلدیه بخصوص جرب و حکة و حمرة **فصل رابع** در بیان
اعراض و علاماتیکه در حرارة غریزیه ظاهر شوند بدانکه حرارة
غریزیه که در بدن موجود است در حالة مرض چون سایر
افعال بدن نیز قابل تغیر و تبدل بود و در بلاد حاره زاید
و در بلاد بارده ناقص کردد و تزاید و تناقص آن بحدیکه
منافی با حالت صحة باشد از امور مرضیه است و محتاج بمعالجه
و تدبیر بود و از جمله اموریکه بر طبیب قدر دانستن لازمست

آنست

آنست که طبیب دو دست خود را در حرارة و برودت چند
کرده پس از آن بدست و پا و سینه و صورة و بطن مریض
و با موضع مرض کذارد و بقدر پانزده ثانیه طول دهد
تا آنکه بنیکوئی تشخیص کند که در کدام موضع حرارت
زیاد و در کدام محل ناقص است و این تغیرات چهار نوع
بوند تزاید و تناقص و بطلان و فساد اما تزاید حرارت
چنانچه حرارت باختلاف اسنان مختلف کردد باختلاف
امراض نیز مختلف شود مثل آنکه در امراض خفیفه جزئی تزاید
بهم رساند و در حمیات شدیده شدید و ملتهب شود و کاهی
بعض و کاهی طبیب و مریض احساس تزاید نمایند و تزاید
حرارة کاهی در جمیع اعضاء بود و کاهی مخصوص بعضو واحد
باشد و در علل بعضی حرارة نیز تزاید بهم رساند و در علل
حرارة باطن کمتر تزاید شود و در صداع حرارة جبهه زیاد
کردد و در اکثر امراض خصوصاً امراض حادة حرارة بطن و صدر

واحشاء شدید شود و تزاید حرارة گاهی ثابت و گاهی بطور نوبه
و در صاحبان امزجه عصبیه و نساء مبتلا باختلاس دم
طمث گاهی حرارة با قوة عظیم غیر منتظم بود اما تناقص
حرارة عزیزیه چون تزاید آن باعتبار شدت و ضعف و تزاید صح
جزئیه و کلیه و صورة و کیفیة نیز مختلف شود و حرارة
عزیزیه در حالة انجماد بالکلیه مفقود و باطل گردد و
در این صورت گاهی کلی یعنی مخصوص بکل بدن بود و گاه
گاهی جزئی باشد یعنی مخصوص عضو واحد بود اما فساد
حرارة آنست که مریض شکایت از برودة عضوی کند که با
بالبداهة از آن عضو احساس حرارت نمایند و یا آنکه
بالعکس شکایت از حرارة عضوی نماید که بالبداهة از او
برودة محسوس گردد چون غانقرایا که در دست و پا
عارض گردد و در این صورت مریض در عضو ماوف احساس
بحرارت ملتهبه کند و حال آنکه در آن عضو انقطاع از حرارت

بود

نبود و نیز در صورة فساد حرارت در ظاهر احساس بحرارة نماید
و در باطن احساس ببرودت کند و بالعکس **فصل خامس**
در بیان اعراض و علاماتیکه در افرازات و افراغات حادث
گردند و ~~این فصل مشتمل بر دو قید است~~ **قید اول**
در بیان ترشحات بدانکه آلات مخصوصه چون اغشیه
و غدد رطوبات مائیه خون را جذب کرده بخارج دفع نمایند
و ترشحات علاوه بر آنکه حافظ نعومة بدن و وقایة از برای
اعضا و موجب اتصال و اتحاد بعضی از آنها با بعضی دیگر اند
و باعث تسهیل حرکات اعضا گردند دخل عظیمی و نفع بیّنی
در تعادل کلی میان هر یک از اخلاط با بعض دیگر دارند
که موجب اصلاح سیالات شده و آنها را از برای تغذیه
آماده نمایند و از کیفیة حدوث افرازات در این کتاب
چیزی مرقوم نگردد و مفصلا در علم با مور طبیعیه انسانیه
کیفیة حدوث افرازات مذکور گردد ولی آنچه در این کتاب

مقوم شود سیلانات مترشحه بود و اعراض و علامات متعلق
بترشحات سه صنف بوند صنف اول ترشحات طبیعیه است
وصنف ثانی ترشحات مرضیه است وصنف ثالث ترشحات
صناعیه است مثل ترشحات جلد نیز و بلغمیه و رطوبات
مفصلیه و سمنیه و حیض و امثال آن از صنف اول و سـ
سیلاناتیکه از مقعد و جراحتند از صنف ثانی و سیلاناتی
که از فرجه و کی بود از صنف ثالث باشند اما صنف اول
بدانکه ترشحات جلد نیز در حالت طبیعی محمل و دائمی
در جمیع اعضا متساوی و بیک نسق و بتدریج زیاد
شده قبول صورت عرقیه نماید و ترشح عرق منوط بسخونت
هوا و حرکات بدنیه و انفعالات نفسانیه و امثال آن
بود و تغییر در حال مرض قلیل و نمو تر جلد محفوظ باشد
و در صورتیکه باعتدال ترشح نماید و ترطیب جلد کند
این حالت را نداوه گویند و در صورتیکه بسیار ترشح کند

دفعه

قطره قطره بروی جلد جمع شود عرق گویند و عرق گاهی از تمام
اعضا و گاهی از بعض اعضا دون بعضی ترشح کند و بعضی
اوقات در بعضی از اعضا بسیار و در بعضی اعضاء دیگر
قلیل بود و گاهی در عنق و جبهه و وسط صدر زاید گردد
چنانچه در مسلولین مشاهده شود و در صورتیکه عرق
خونی باشد اکثر در باطن کف و وسط صدر و جبهه ظاهر
گردد و طبیعت او گاهی حاد و گاهی بارد و قوام آن گاهی
لزج و گاهی غلیظ و گاهی لطیف و رقیق و مائی بود و لون
آن گاهی مایل بصفره و گاهی مایل بحمره گردد و گاهی اسود
اللون مشاهده شود و در دود و اول از امراض حاده و در
دیابیطس و استسقاء و قبالکلیه معدوم و یبوست در
جلد حادث گردد و لیکن آن گاهی با نمو تر و بعضی اوقات جفاف صح
منتن و در جدری و حصبه مشابه بر ایحه نیز شود
اما ترشحات بلغمیه مثل ترشحات جلد نیز در حال صحت

نیز معتدل وتبدریج بخارج مندفع گردد وترشح بلغم در صورتی
که اطعمه تناول شود بجنبه سهولت از دراد در دهن نز آید
بهم رساند ودر حال مرض گاهی زاید وگاهی ناقص وگاهی
باطل وگاهی فاسد گردد ودر زکام از غشاء بلغمی انف
نغشام بلغمی بالعموم وفم ترایت نماید ودر دور ثانی از زکام
زاید ودر دور اول از حمیات شدیده ناقص گردد ودر حال
مرض از بعض اصلیه او نیز متغیر گردد چنانچه گاهی با ثخانة
وگاهی با رائحه منی وگاهی با زهومت بود ولون او گاهی اصفر
وگاهی اخضر ودر دوسنطاریا احمر ودر حمیات شدیده
گاهی اسود ودر سوای این علل ابیض مائل بود وقوام آن
در زکام واسهال بلغمی رقیق ودر زکام عتیق غلیظ ودر
درور منی مخناق بلغم مرضی ترشح شود وچیزی با او
مخلوط نباشد ودر علل مثانه با بول مختلط گردد ودر
دوسنطاریا با براز ودر قی با طعام وگاهی با خون همراه باشد

اما صنف ثانی که ترشحات مرضیه است بدانکه اعظم
ترشحات مرضیه از جمله ناشی مده وقیح بود ودر حصول آن
اطبا اختلاف نموده اند بعضی بر آنند که مده اولا در داخل
شریان حاصل شده بعضو دیگر ترشح نماید وبعضی دیگر
منکر وقوع مده در شریان گشته چنان گویند که مده از
انصباب دم در بعضی اعضاء ناشی شود واین قول نزد
عامه از اطبا مقبول بود ولی قائلین باین رای دو فرقه
بوند فرقه اولی بر آن اند که تکون مده از اجزاء متحلله
یعنی از فضلات عضو متقیح بود فرقه ثانیه بر آنند که
تکون وحصول مده از ترکیب کیمیاوی میان سیالات
مختلفه موجوده در عضو باشد بخصوص از ترکیب لف
وسمن واطباء عصر این دو رای را قبول نمایند وحصول
مده را بواسطه آن دانند که مائیت دم ترشح بعضو متقیح نموده
ومده قلیلی در آن عضو متمکن ومتوقف شده مده متکون

گردد بجهت آنکه هر گاه با اسفنجی رطوبت مترشحه را جمع نمایند
و بعد فشار داده خارج سازند فی الحقیقه مده نبود بلکه
مائیت دم باشد که رقت و تغیر بهم رساند و سوای در باطنات
مفصلیه و تا دو عریضه جمیع اعضاء قابلیت و صلاحیت را از
برای تکوین مده دارند و هر عضو یکه درد و مده متکون گردد
قبل از حصول مده لابد ورمی در او عارض گردد و
بعد از حصول ورم مده بهم رسد و مده بحسب تغیراتیکه
در او حادث گردد مختلف شود مثلا در جروح کبیره
بسیار ترشح نماید و بعد از مراعات حمیه و در انفعالات
نفسانیه شدیده و استفراغات کم ترشح کند و در کلیات
نسبت بایام جریان مده بسیار بود و لون آن اغلب مایل
بصفرت و یا خضرت و گاهی مایل بحمرت و یا اسرب گردد و در دما حبان
یرقان گاهی اصفر و گاهی جمیع اجزاء آن متلون بلون واحد
و گاهی مختلف الالوان بود و بحسب قوام هم گاهی غلیظ و گاهی

رقیق

رقیق و رایحه آن متعفن و مورث غثیان و اغلب بدون
طعم و گاهی حریف و ثقل طبیعی آن ازید از ثقل ماء مقطر بود
و اما بجهت آنست که هر گاه در آب اندازند نفوذ کند و در آب
اعضا ۳ گردد و تاثیر مده در بدن باختلاف مختلف شود مثلا هر گاه
نسج زنبوری در جلد بهم رسد موجب انسلاخ آن گردد و در صورتیکه در
نسج خلوی حادث شود و هوا با او بر خورد در مدت قلیل
کمال عفونت در او حادث عارض گردد که باعث تغییر در افعال
طبیعیه شود و این اثر مخصوص جروح خارجیه نبود بلکه
در صورتیکه در احشاء باطنیه واقع شود موجب ضرر کلی
باشد و گاهی مده متکیف بکیفیت ساریه گردد چون مده
جدری و داء افرنجی و سوای مذکورات بعض ترشحات
دیگر بود چون بثورات جاورسیه و ناد فارسی و تقشرات
جلد راس در صبیان و در سعفه اطفال آب نددی ترشح
نموده بواسطه تماس هوا خشک شده قشر گردد صنف ثالث

در بیان ترشحات صناعیه باید دانست که بیان ترشحات
صناعیه در مبحث اعراض و علامات اگرچه مناسب مقام
نیست ولی ذکر آنها بجهت طبیب خالی از منفعت نبود
در امراض خفیفه که ضعف در قوی مریض حادث نشده
مقدار ترشحات صناعیه کثیر و قوام آنها غلیظ و غیر
منتن و عضویکه ماده از وی ترشح کند و ردی اللون وگاهی
حمره او شدید و حس او کثیر و در امراضیکه عاقبت آنها
نیکو نبود ماده مائیه بود و قوام او بصورة واحد نبود و
گاهی با خون مخلوط گردد و رایحه منتن و متعفن بود
بقسمی که متحمل او نتوانند شد و لون عضویکه در او ترشح
ماده صناعی بعمل آورده اند گاهی ابیض وگاهی سرخ و مائل
گاهی اسود وگاهی بدون حس وگاهی با حس شدید بود

فصل ثانی در بیان افرازات بدانکه افرازات و ترشحات
در حال صحت سبب از برای حفظ تعادل کلی میان افعال

بدنیه

بدنیه بوند و افرازات در صورتیکه زاید گردند ترشحات
ناقص شوند و بالعکس و در حال مرض هرگاه دو گاهی دفعه
واحده ناقص گردند چنانچه در مرض دق مشاهده شود
که تزاید اجزاء متحلله نسبت با اجزاء منفعله موجب هزال و
دق گردند و در دور اول و ثانی از امراض حاده ترشحات
و افرازات هردو ناقص شوند و رطوبة دمعیه که از جمله
افرازات بدنیه است در حال صحت بقدری بود که طبقه
ملتحمه را مرطوب نگاه داشته بصورة جاری نگردد وگاهی
بواسطه سرور و خوف و تابش برودة زاید شده بصورة
جریان نماید و تناقص آن بندرة دیده شود و در حمیات
مختلطه و در اختناق رحم و مالیخولیا نیز تزاید بهم رساند و
تزایدیکه در افراز لعاب حادث گردد گاهی از اعراض مرضیه
وگاهی از آثار ادویه باشد و سیلان لعاب اکثر با
اشقاخ لثه و لسان و ورم آن همراه باشد و در اکثر امراض

حاده ناقص و در بعضی از اوجاع عصبیه حریف و محرق گردد
و در بعضی از علل مثانه مایل بطعم بول بود و در داء الکلب
متکیف بکیفیت سرایت گردد زیرا که شخص مصاب باین
مرض هرگاه اشخاص دیگر را لدغ نماید و لعاب دهن آن
داخل خون آن اشخاص شود این مرض در آنها سرایت نماید
و صفرا که یکی از افرازات بدنیه است در هیضه و ورم و التهاب
کبد و امثال آن زاید گردد و در انسداد مجری صفرا یرقان
و صفره در بول عارض شود و تغییراتیکه در رطوبت بلغمیه
که لوز المعده گویند مع بانکریاس حادث گردد درست شناخته نشود و بول
که او نیز از جمله افرازات بدنیه است هر روز بحسب قدر
تقریبا مساوی با یکدیگر بود ولی بحسب اختلاف هوا
و اقلیم و سایر استفراغات مختلف گردد و در حین تولد
حار و شفاف و بالیموئی و با جزئی حموضت طعم و رایحه
حاد و در صورتیکه مدتی در قاروره بماند و سرد شود

جرم

جرم کثیفی ته نشین در قعر قاروره راسب شود و بول شفاف
گردد و رایحه آن بعد از گذشتن دو روز یا سه روز
چون رایحه نوشادر استشمام شود و نیز بواسطه تأثیر
اطعمه و ادویه لون آن متغیر گردد مثل آنکه بواسطه خوردن
خیارشنبر و تراکیب معموله از براده حدید اسود و در
صورت شرب مطبوخ حماض احمر و در صورتیکه سقز خورده
شود از بول رایحه سقز استشمام شود و انواع تغیرات دیگر
نیز در بول بهم رسد مثل آنکه در درد و در منی بول با اضطراب
و وجع خارج شود و در تقطیر البول قطره قطره و در حصاه
مثانه با فتور و احتباس خارج گردد و در سلس البول بدون
انقطاع متقاطر گردد و گاهی از مجری اصلی خارج نشده از
ناف و معاء مستقیم و صفن و تحت قضیب خارج شود
و نیز مشاهده شده که بول بطریق بزاق و قی خارج گردد
و در اخلاط بعضی امراض و ذیابیطس زاید باشد و در استسقا

زقّ قلیل و در وجع کلیه منقطع و در سیلان منی اصفر و
در علل عصبیه شفاف و در خناق صبیان ابیض اللون
و در دور اول از امراض حادّه لموث و در حمیات صفراویه
اصفر و در یرقان زعفرانی و در حمیات التهابیه ورمیّه احمر و با
اسمر و در امراض مهلکه اسود و در نزله مثانه رایحه آن
شبیه برایحه نوشادر بود و در التهابات اورام غانقرائیه بارد
وگاهی با خون وگاهی با بلغم و مدّه مخلط باشد و در التهاب ورم
مثانه غشیه کاذبه و در حصاة کلیه و مثانه حصاة و رمل
بقدر نخودی و کوچکتر خارج گردد و رسوب بول گاهی
در فوق قاروره و گاهی در وسط و گاهی در قعر قاروره باشد
و در اکثر امراض رمادی و گاهی وردی و گاه مایل بخضره و گاه
رسوب خمیری و گاه مدّی و گاه مخاطی و گاه رملی باشد و
تفصیل هر یک از آنها در علم تشخیص امراض در موضع خود
مذکور است **فصل سادس** در بیان اعراض و علاماتی که

در انتفاخات

در انتفاخات ظاهر شوند بدانکه در بعضی از علل مخصوص در اورام
التهابات شدیده چون ذات الجنب و غیر آن انتفاخ ناقص
گردد مثل آنکه بول قلیل و جلد یابس و بلغم ناقص شود و در
صورتیکه قوه منتفخه زاید گردد جلد رطب و بول کثیر و بلغم
زاید شود و در استسقاء طبل و لحمی هر چه قوه منتفخه زاید گردد
استسقا و انتفاخ ناقص شوند و بالعکس هر گاه قوه منتفخه ناقص
شوند استسقا و انتفاخ زاید گردند و در استسقاء صدری و
دیابیطس نیز قوه منتفخه زاید گردد **فصل سابع** در بیان
اعراض و علاماتیکه در اغتذا ظاهر گردند تغییرات واقعه
در تغذیه در حال صحت اگر چه در حال حیوة شناخته نشوند
ولی با وجود این بعضی از انواع آنها مذکور گردند مثل آنکه
تغذیه بدن گاهی زاید و گاهی ناقص و گاهی فاسد بود و در
اعضائیکه حیوة از آنها سلب شده تغذیه بالکلیه باطل گردد
و تزاید و تناقص اغتذا بواسطه سمن و هزال معلوم شود

وسمن در صورتیکه بحد افراط رسد از اعراض مرضیه
شود ونقصان تغذیه در امراض گاهی عام وگاهی در بعضی
از اعضاء دون بعضی بهم رسد وفساد تغذی اکثر سبب
مستقل از برای حدوث امراض بود وکیسات غیر طبیعیه
چون سلعات وغیر آن وانحناء واعوجاج عظام وانواع
فسادات دیگر بواسطه فساد تغذی بوند وهمچنین بطلان
نشو ونما در صبیان وبقاء آنها بحالت واحدة بواسطه فساد
تغذی باشد وگاهی از فساد تغذیه مرض حدبه در فقرات
ظهر وغیر آن عارض گردد **مقاله ثالثه** در بیان اعراض
وعلاماتیکه در افعال تناسلیه ظاهر شوند اعراض وعلاماتیکه
در فصول سابقه مرقوم داشتیم در نوع انسان مابین ذکور
واناث مشترک بوند ولی اعراضیکه در اعضاء تناسلیه ظاهر
شوند باختلاف جنس ذکورة وانوثة مختلف گردد اما
افراز منی تزاید خروج آن در حال صحت وکثرة افراز آن زیاده

از قدر

از قدر طبیعی نادراً باعث گردد ولی در مالیخولیا شیکه سبب عروض
آن عشق باشد تزاید منی بسیار اتفاق افتد ودر مرض شهوة
مکرره شهوة نیز تزاید بهم رساند ودر سوداوی این دو علة ناقص
گردد ودر دردوره منی باد جمع خارج گردد ودر بعضی اشخاص
در وقتی دون وقتی بدون شهوة ونهوض سیلان نماید
مدفوق که عبارت از ریختن منی بود در عسر انزال ضعیف بود
وگاهی از مجاری مخصوصه عدول کرده داخل مثانه شده
با بول خارج گردد وبطلان قوة نهوض در قضیب وآفة مجاری
منویه موجب نقصان باه گردند ودر نسوان در دوره ایفر
از امراض مزمنه حیض ونفاس ولبن حبس ویا باطل گردند
وبسیار مشاهده شود که این افرازات از مجاری طبیعیه عدول
کرده بطرق مختلفه سیلان نماید ودر صورتیکه زن حامله
مبتلا بمرضی بود بعد از وضع حمل خون نفاس ناقص گردد و
در ورم صفاق بالکلیه معدوم گردد ودر حال انفراز

لین دائما ناقص [illegible] وگاه بالکلیه حبس وگاه مفقود گردد
و بر طبیب لازم نیست که بواسطهٔ لمس و حس و دخول بآلتی
که مسمی بمرآة رحم است دقت و اهتمام در امراض عنق رحم چون
جساوة و اورام و بثورات و غیر آن نماید تا آنکه در تشخیص
امراض آن در خطا واقع نشود **مقالهٔ رابعه** در بیان
تنبیهات و ملاحظاتیکه متعلق باعراض مرضیه بوند
در بعضی از امراض عرض واحد و در اکثر آنها اعراض متعدده
ظاهر کردند و بحسب اصلیه و فرعیه و کلیه و جزئیه و
ذاتیه و عرضیه و امثال آن مختلف کردند و در تفرقهٔ
امراض و تشخیص آنها دقت و اهتمام کامل لازم بود ولی اهمیت
تشخیص امراض دقت و امعان نظر در اعراض ذاتیه و علامات
اصلیه هر مرضی کفایت کند مثلا در ذات الجنب ده
عرض ظاهر کردند چون حمی وجع جنب و صداع و
اختلال حواس و عطش و تواتر نفس و سعال و سرعت نبض
وحمی واحمرار

وحمی واحمرار بول ولی تمام این اعراض علامات خاصه نبوند
زیرا که اعراض اصلیهٔ این مرض وجع جنب و عسر تنفس و سعال
باشد و اعراض دیگر که مرقوم شدند از این سه عرض متولد
کردند بجهت عسر تنفس موجب تواتر نفس و تواتر نفس
موجب سرعت نبض و این دو موجب حرارة زیاد کردند
و حرارة زیاد موجب عطش و حمرهٔ بول و صداع شود و
بواسطهٔ سعال نیز صداع بهم رسد و باید دانست آنکه میان
هر یک از اعضا مناسبه و علاقه خفیه ایست که بدان 4
واسطه هرگاه در عضوی مرض ظاهر شود اعراض آن مرض
در عضو دیگر بواسطهٔ ربط و علاقهٔ مجهولی که میان آنها
استبروز کند مثل آنکه در انخراق بعض الیاف عصبیه
تشنج عام بهم رسد و در صاحبان دیدان هنگام نوم خره
و در حصاة مثانه ازعاج شدید در مجری بول و در ورم
صفاق و در امراض رحم وجع پیشان و در ورم کبد وجع کتف

ودر علل معده ورحم وکبد سعال ودر امراض دماغیه
مالیخولیا مراقی وقبل از حصول قی اختلاج شفه سفلی ودر علل
دید نیز اتساع انسان عین ودر جروح راس التهاب ورم کبد
ودر مطبقه ومحرقه هذیان عارض گردد واز جمله اعراض   این صح
علاقه آنست که هرگاه در چشمی سبل حادث گردد در چشم
دیگر که صحیح است ضعف عارض شود وهمچنین در صورتیکه
یکی از دو کلیه متورم باشد خروج بول از کلیه دیگر بواسطه
ربط وعلاقه که باهم دارند باطل گردد وارتباط میان
اعضا بواسطه شظایاء عصبیه است که میان آن اعضا
واقعند واعضاء مربطیه هر مرضی در موقع خود در بیان
اعراض وعلامات امراض خاصه مذکور ومبین است وآنچه
در این کتاب مرقوم گردید قوانین کلیه اعراض وعلامات
کلیه مرضیه بوند تنبیه علاقه وربط میان هر یک از اعضا
عبارة از مشارکت وارتباطیست که میان هر یک از اعضا بود

ودر حال

ودر حال صحت ومرض فرقی نبود ولی این ارتباط وعلاقه در حال
مرض بهتر ظاهر گردد در فعل هر عضوی مربوط ومنوط
بفعل بقیه اعضا بود وبدون این ارتباط واتحاد صحت یافت
نشود وهرگاه عضوی از اعضاء متفقه والمی عارض گردد
اعضاء دیگر با او شریک باشند وبعضی اعراض در آنها
ظاهر گردند واعضاء وهیجان بعضی وظیفه که منشا وبدو
مبدء مرض است نادر بود وهرچه هیجان عضوی شدید
فعل آن عضو شدیدتر شود مثلا هرگاه شخصی مبتلا
بمرض واحتی گردد مریض احساس بوجع راس وتکسر اطراف
وحمی شدیده وتنوع وعدم اشتهاء وعطش مفرط نماید در
این صورت ورمی که مرض با او ابتدا کرده ودر یکی از اعضا
محسوس است اصل مرض او باشد وبواسطه ارتباط وعلاقه
هیجان در مخ بهم رسیده صداع ودر قلب هیجان عارض شده
حرکات او سریع وحمی عارض گردد وهرچه قابلیت تهیج

در شخص نباد و هیچ عضو هم شدید باشد اعراض ردیئه و
علامات ظاهره اقوی بوند و در اطفال و نساء قابلیه هیچ
بیشتر بود و از این جهت اعراض ردیئه و علامات در آنها شدید
تر باشند و در امراض حاده کثیر و در امراض مزمنه قلیل بوند
و در امراض اعصاب و امراض غشاء مخاطی مسالک هضمیه
و قلب جلد و ریه و اغشیه مصلیه و مفاصل و رحم و
خصیتان و کلیتان و مثانه و کبد و عضلات و غضاریف
انواع اعراض ردیئه و علامات ظاهر کردند و در امراض
بانکراس و طحال کمتر ظاهر کردند و بر طبیب معالج لازم
است آنکه از اعراض ردیئه و علامات و از اعراض اصلی کما هو
حقه مستحضر باشد تا آنکه عرض را بمرض اشتباه نکند و در
معالجه بخطا نرود **باب خامس** در بیان جریان امراض و صور
آنها و این باب مشتمل بر سه فصلست **فصل اول**
در بیان قوالب و صور امراض بدانکه هر مرضی که اعراض آن

ازبدو

از بدو ظهور تا انتهاء آن بنهج واحد بود آن مرض را مطبقة
الصورة گویند چون حمیات دائمه و هرگاه اعراض آن مختلف
گردند آن مرض را مختلفة الصورة نامند چون حمیات نائبه
و غیر آن و حمیات نائبه هرگاه هر روزه بوند حمی یومی و حمی
بلغمی مواظبه نامند و اگر یک روز فاصله شود نوبه غب و اگر
دو روز فاصله شود نوبه ربع و اگر دو روز نوبه آید و یک روز
فاصله شود نوبه ربع معکوس گویند و نوبه خمس و سدس
و سبع و ثمن نادر یافت گردد و اگر اوقات نوبه معین بوند
نوب منتظمه گویند و اگر اوقات آنها بی نظم و قاعده باشند
نوب مختلطه گویند و اگر هر نوبه که میآید بحسب زمان قبل
از نوبه گذشته باشد نوبه اقبالی و اگر بحسب زمان بعد از
نوبه گذشته باشد نوبه ادباری گویند و نوبه اقبالی
نسبت بنوبه ادباری ارداء بود و گاهی منتقل بنوبه غشی
شود و هرگاه نوبه یک روز سبک و روز دیگر سنگین آید نوبه

شطر الغب نامند وهرگاه نوبه باقی واسهال صفراوی ووجع
بطن باشد نوبه ردی گویند وهرگاه با تغییر در اعمال دماغ
واغماء باشد نوبه غشی گویند وهرگاه یکدرجه یا دو درجه
از درجات ثلثه نوبه که درجه برودة ودرجه حرارت
ودرجه عرق باشد مخفی باشد نوبه خفی ونوبه دزده گویند
وهرگاه در شبانروزی دو نوبه آید نوبه توام گویند
وهر مرضی که بوقت معین عارض گردد ودر وقت معین
مفقود گردد چون اکثر اوجاع عصبانی وصداع شمسی و
صرع با نافع وامثال آن آن مرض را مرض نوبه گویند
وکمی خون وعظم کبد وطحال واستسقاء زقی ولحمی وسوء
القنیه ویرقان از نتایج حمیات نائبه بوند ودر خصوص
ومکان الحبا اختلاف کرده اند بعضی از اطبا مکان او را
اخلاط بدنیه دانند وبعضی دیگر طحال وکبد دانند وبعضی
آلات غذا را مکان ومحل امراض نائبه دانند وبعضی اعصاب را

مکان

داره

مکان این مرض وبعضی دیگر دماغ دانند واگرچه مکان
حمیات نائبه بطور تحقیق معین نشده ولی آنچه بنظر میرسد
سبب حمیات نائبه فساد خون واخلاط بدنیه است
که در اعصاب اثر نمایند ومشخص است که در نوبه اعراض عصبانی
چون قشعریره ووجع اعصاب وتشنج عضلات فک و
غیر آن ظاهر شوند وفساد اخلاط هم یقینی با آنها نیز مشخص
باشد

فصل ثانی

در بیان تقسیم جریان امراض باید دانست
آنکه هر مرضی که منتهی بصحت شود از برای او چهار وقت بود
وقت ابتدا ووقت تزاید ووقت وقوف ووقت
انحطاط اما وقت ابتداء وقتی است که در آن وقت مرض
واعراض آن ظاهر گردند ودر امراض حاده زمان ابتدا آن غالبا
زمانی بود که مرض در آن وقت ابتداء به تبرد وقشعریره
وازدیاد حرارت کند وگاهی ابتداء به تغیر در درجه وعطش
وتشنج وغشی وهیجان وحشاء وقی وعسر التنفس وسرعت نبض

وبعد قوت برد ابها واما الکلم ...
بواسطه از تکارات ...
وورهه او از سمیه ...
دربدن حیات ... واعراض
... وتوبه ...
وان ابل اجزاء دربدن در ...
نبایان نیز ...
ودرباره نیز ...

و سیلان دم وغیر آنها نماید و بعضی امراض چون نقرس
و سکته و انتصاب النفس باشند که اکثر در شب ابتدا کنند
اما وقت تزاید وقتی است که در آن وقت اعراض مرضیه شدید
کردند اما وقت وقوف وقتی است که در آن وقت اعراض
مرضیه واقف کردند و آنچه هستند شدید تر نکردند اما
وقت انحطاط وقتی است که در آن وقت اعراض مرضیه ناقص
شوند و از اشتداد در وقت نقص گذارند و در امراض حاده زمان
تزاید ناقص و در امراض مزمنه زاید باشند **فصل ثالث**
در بیان بعضی از اسباب که موجب تغیر و تبدل در جریان
امراض کردند باید دانست آنکه اسباب که تغیر و تبدیل در دهند
جریان سیر امراض را تغیر دهند متعدد بوند از جمله آنها
که تاثیر قوی در جریان امراض نمایند سن طفولیت و شباب
و مزاج دموی و صفراوی و قوت بنیه و ضعف جثه و ضعف
قوت دافعه مریض بود و شب و روز و صباح و مساء نیز از
جمله

جمله اسباب بوند که تغیر در جریان امراض دهند چنانکه بعضی
از قدماء صبح را نظیر فصل ربیع و زوال را نظیر فصل صیف
و اول لیل را نظیر فصل خریف و نصف لیل را نظیر فصل
شتاء دانسته اند و تاثیرات اوقات اربعه را در امراض چون
تاثیر فصول اربعه دانند و از اینجهت است که عرق در امراض
حاده اکثر وقت صبح قبل از طلوع شمس ظاهر گردد و اورام
رخوه در این وقت زود تحلیل گذارند زیرا که قوه انتشافیه
در این وقت چون فصل ربیع زاید گردد و ضمه و اطلیه که
تاثیر آنها انتشاف بود در این وقت اگر استعمال شوند بهتر
بود و سرعت تاثیر اطلیه و ذبقیه و نفع آنها در این وقت نیز
است بر آنکه در این وقت قوه انتشافیه زاید گردد و در زمان
طلوع شمس علامات امتلاء دموی و اشتداد التهابات اورام
حاده جتیر بتی بوند و علل مزمنه و بعضی از اوجاع در دیر
نصف لیل و وقت سحر تزاید نمایند و امراض قلبیه و علل

رئویه واستسقاء طبلی واستسقاء صدری وریح طیاد اکثر
بوقت سحر نیز اشتداد نمایند واختلافات دفعی که در مزاج
هوا بهم رسد اکثر موجب تغیر در جریان امراض کردند
وبتجربه ثابت شده کسانیکه مشرف بهلاکت بوده اند
در عقب این اختلافات هوا کلاً هلاک شده اند وکیفیت
تاثیر فصل خریف وقت سقوط اوراق در امراض مزمنه
بخصوص سل واستسقا بر هر کسی محقق ومعلوم بود در اکثر
اشخاص مبتلا باین دو مرض در این وقت هلاکت رسند
ودر فصل شتاء امراض بلغمیه وزکام ونزله هیجان نماید
وبعضی از اوضاع فلکیه نیز تاثیری در امراض دارند که اثر
آنها در اصحاب صرع بتجربه ثابت شده وحمل نیز در تغیر جریان
امراض تاثیر کلی کند زیرا که بسیار مشاهده کردیم که زمان
حمل مرض اشتدادی نکرده ولی بعد از وضع حمل در مدت
قلیل اشتدادات آن ظاهر گردد واکثر ظهور مرض بعد از وضع حمل

بادداشت

باد داشت بود **باب سادس** در بیان مدت امراض بدانکه مدت
مرض عبارت از ابتداء ظهور مرض تا انتهاء آن بود وامراض
که از یکروز تا سه روز بیشتر ممتد نگردند آن امراض را
امراض یومیه گویند وهرگاه از یکروز تا چهل روز امتداد
بهم رسانند آنها را امراض حاده وامراضی که از چهل روز تجاوز
نموده پنجاه ویا شصت روز ویا چند سال طول کشند
آنها را امراض مزمنه گویند وامراض یومیه اگر بیش از یکروز
طول نکشد امراض یومیه حقیقیه گویند واگر دو روز
باشد روز بطول انجامد امراض یومیه طویله نامند وبعضی از
امراض گاهی حاده وگاهی مزمن بوند چون ریح طیاد که در بعضی
اشخاص تا چند روز بیشتر نبود ودر بعضی اشخاص مدت مدید
بلکه تا آخر عمر همراه باشد وبعضی از امراض بوند که زمان آنها
هرگاه نکس وعود نماید با اول ظهور آنها مختلف گردد چون
رمد که اگر عود ونکس نماید زمان نکس آن اطول بود

باب سابع در بیان انتهاءات امراض و این باب مشتمل
بر سه فصلست فصل اول در بیان انتهاء امراض و مشتمل
است بر یک مقدمه و سه قید مقدمه بعضی از امراض باشند
بعضی از امراض باشند در بعضی اشخاص که از برای آنها
انتهائی نبود و سبب موت آن اشخاص هم نگردند ولی
بالکلیه از بدن دفع نشوند در مدت حیوة باقی بوند چون
فلج و دیج طیال که در بعضی اشخاص مادام الحیوة باقی باشند
و اکثر امراض بالعکس از برای آنها انتهائی باشد که منتهی
یا بصحت و یا بموت گردند و یا منتقل بمرض دیگر شوند
فصل اول در بیان انتهاء و عود امراض بصحت عود هر مرضی
بصحت بواسطه آن معلوم گردد که افعال بدنیه در تحت
نظام طبیعی داخل گردند و در هر مرض انتهاء بصحت مختلف
شود مثل آنکه اوجاع عصبانیه و سیلانات دمویه و امراض
خبیثه بواسطه زوال آن علل و انقطاع سیلان دم و اندفاع

وجع

وجع منتهی بصحت گردند و امراضی که صاحب نایب عرض اند باندفاع
آن عرض منتهی بصحت شوند چون یرقان که بواسطه زوال
صفره بدنیه بصحت عود نماید و حمی که روز کود تیب بواسطه
انصباب دو ددود و دمند فع گردد و اورام یا منتهی به تقیح شوند و
یا بصلابت و یا بتحلل و یا باختفاء که جمیع لوازم آن اورام
و وجع و حمره و حرارة بیکدفعه و یا بتدریج غایب و مخفی گردند
و انتهاء باختفاء در اورام دامیه از سقطه و ضربه و حرقت حادث
شود نافع بود و در اورام دامیه از اسباب داخلیه حادث گردند
بالعکس مضر باشد و گاهی بعضی از اورام منتهی بغانقرایا یعنی
موت عضو گردند و حمیات لازمه و حمیات و بائیه در بعضی
دفعته و در بعضی بتدریج منتهی بصحت گردند و امراض دوریه
و حمیات نایبه نیز در بعضی دفعی و در بعضی انتهاء بصحت
تدریجی بود و امراض مختصه بعضوی دون عضوی بدون
ظهور تغیر و تبدل در آن عضو منتهی بصحت نگردند چون ذات الریه

که بواسطهٔ سهولت در تنفس و قلت وجع جنب و سعال و خلوّ
بلغم دیر و زوال حمرة وجع و عطش و ذهاب سرعت نبض و میل
آن باعتدال و اعتدال حرارة و میل جلد بدن بنداوة
و کثرة بول و کثرة اشتهاء بطعام منتهی بصحت شود و آنچه از
آثار انتهاء بصحت که مذکور کرده شد در امراض حاده بود و انتها
بصحت در امراض مزمنه دائماً بتدریج و غیر محسوس و خفی باشد
قید ثانی در بیان کیفیت امراض بموت امراض حاده و امراض منجر شدن صح
مزمنه در انتهاء بموت چون انتهاء بصحت مختلف بوند
زیرا که امراض حاده اکثر دفعة و فجأة و سیلانات دمویه
مفرطه با ظهور ضعف کلی در قوی بدنیه منتهی بموت کردند
و بعضی دیگر از امراض حاده و التهابات صدریه قبل از ظهور
ضعف کل در قوی بدنیه و بعضی از امراض با اضطراب
تشنج و بعضی با ظهور حالت سباتیه منتهی بموت کردند و
بعضی از امراض باشند که با ظهور تغییر عظیم در وجه و ضعف

و کسالت

و کسالت در حرکات بدنیه و یبوست و جفاف در لسان و عسر
بلع و یا عدم قدرت بر آن و یا تواتر نفس و صغر و ضعف نبض
و فتور و یا سقوط آن و برودت اطراف و ظهور عفونت
در بدن منتهی بموت کردند و این حالت را حالت احتضار نیز
گویند که اکثر چند ساعت و گاهی چند روز و گاهی چند هفته
بطول انجامد و انتهاء بموت در امراض مزمنه اکثر تدریجی
بود و در سرطان رحم و سل و ذات الجنب مزمن که از امراض
مزمنه اند تا در انتهاء بموت سریع شود و در اسکوربوط
با شدت ضعف منتهی بموت کردد و اکثر امراض مزمنه اولا
منجر بدق و هزال شده بعد بموت منتهی گردد و نیز در اکثر
امراض مزمنه ملکات عقلیه و حواس مطلقا تا وقت موت
مختل نگردند و در بعضی از امراض که منتهی بموت کردند قبل
از سه روز و چهار روز در ناک صورت مریض شبیه برنگ
میت شود قید ثالث در بیان انقلاب امراض

وانتهاء آنها مرض دیگر باید دانست آنکه انقلاب مرضی بمرضی
در امراض حاده کثیر ودر امراض مزمنه قلیل الظهور بوده ودر
صورت انقلاب وانتقال اکثر منتقل باسهال وحمی لازمه
وثانیه کردند وگاهی مرض مزمنها دومرض حاده مزمن شود
وانتقال در امراض مخصوص با مراض داخلیه بوده وامراض
خارجیه کمتر بمرض دیگر منتقل کردند **فصل ثانی**
دربیان بحران امراض وایام بحارین واین فصل مشتمل بر دو
قیداست **قید اول** در بیان تعریف بحران بدانکه بحران
باصطلاح اطباء عبارت از تغییر عظیمی است که در جریان امراض
واقع شود واو چند نوع بوده نوع اول بحران جید واین نوع
از بحران آنست که مریض بواسطه او از مرض مستخلص شده سلامت
وصحت حاصل کرده نوع دوم بحران ردی واین نوع از بحران
بحرانیست که مریض بواسطه آن از مرض خلاص نکرده بود
عطب وهلاکت واقع شود نوع سیم بحران معتبر واین نوع از

آنست

آنست که در زمان وقوف ویا انحطاط مرض واقع کردد نوع
پنجم بحران تام واین نوع از بحران آنست که مریض بالکلیه از
مرض مستخلص شود یا منجر بموت ویا منجر بصحت کامله کردد
نوع ششم بحران ناقص واین نوع از بحران آنست که طبیعت
قادر بر فصل مرض بالکلیه نشود نوع هفتم بحران منتظم
واین نوع از بحران آنست که با وجود علامات منذره دفعة
واحدة بحران واقع شود نوع هشتم بحران غیر منتظم است واین
نوع از بحران بعکس بحران منتظم بوده باید دانست آنکه بحران در
جمیع امراض واقع نشود بلکه مخصوص امراض حاده مادیه بود
قید ثانی دربیان آثار وعلامات بحرانیه واین قید
مشتمل بر چهار نبذه است **نبذه اولی** دربیان اعضاء
واماکنیکه در آنها علامات وآثار بحرانیه ظاهر وهویدا کردند
وظهور این آثار در بعضی اعضاء اکثر الوقوع ودر بعضی نادر الوقوع
بوده واعضائیکه بحران در آنها واقع شود اغشیه مخاطیه وجلد

که در حین اشتداد مرض بحران واقع شود نوع چهارم بحران غیر معتبر واین نوع از بحران انست ۱۲م

وغدد و نسیج خلوی و اغشیهٔ مائیهٔ دم و اعصاب بوند اما آثار
بحرانیه که در اغشیهٔ مخاطیه ظاهر گردند گاهی بطریق
ترشح و گاهی بطریق بثورات و خراجات بود و در صورتی
که بطریق ترشح بود مادهٔ مترشحه گاهی بلغم و گاهی دم باشد
و از این قبیل بود رعاف و نفث الدم و قی الدم و سیلان
باسور و سیلان رحم و از جملهٔ آثار بحرانیه غشاء مخاطی بود
ترشح مائیه دم در اغشیهٔ مذکوره چون استسقاء تری و ظهور
بثورات و خراجات در این اغشیه از آثار بحرانیه امراض حادّه
بوند و از این قبیل است قلاع اطفال و مجاری جلدیه
گاهی بنداوه و گاهی با تعریق و گاهی با ظهور بثورات بود
اما آثار بحرانیه در اعضاء غددیه گاهی با تزاید حجم متورمه
این غدد و گاهی با حدوث ورم و انتفاخ در آنها باشد مثلا
غدد صماخیه در اکثر حمیات شدیده منتفخ شود و از این
جمله است که ورم غدد صماخیه و ابطیه و ورم غدد مغابن

در طعون

در طاعون بالذات مرض نباشد بلکه از آثار بحرانیهٔ این مرض
بوند اما آثار بحرانیه در نسیج خلوی در اکثر مرضها ورم رخو یعنی سمین
و در بعضی ورم دموی بود اما آثار و علامات بحرانیه در
اعصاب گاهی وجع در بعضی عصب و گاهی استرخاء و گاهی تشنج
و گاهی بطلان یکی از حواس خمسه ظاهر و یا تمام آنها و گاهی
اختلال قوای عقلیه واقع شود ~~منذره مائیه~~ در بیان علامات
منذره بحرانیه بدانکه سابقا در باب اعراض و علامات مرضیه
مذکور گردید که اعراض منذرهٔ هر مرض قبل از ظهور آن مرض
ظاهر گردند همچنین علامات منذرهٔ هر نوعی از بحران
قبل از ظهور آن نوع از بحران ظاهر شود مثلا اگر بحران
بطریق اسهال بود قبل از وقوع بحران قراقر امعاء و قولنج
و انتفاخ بطن و جشاء و تفتیح ریح و تمدد شراسیف و وجع
فخذ و رکبه و اختلال نبض از علامات منذرهٔ او بوند
و در صورتی که بحران بطریق رعاف باشد حمرهٔ وجه و انتفاخ

آن وشدت حمره در جناح منخرین که از رعاف ظاهر گردد
از علامات منذره او باشند و وجع در نقره قفا و ضربان
شراینی صدغین و طنین و دوی و صمم و تخیلات شاذه
و دموع غیر ارادیه و اختلال عقل در بعضی اشخاص و سرعت
در نبض و نفس نیز از جمله علامات منذره رعاف بوند
و حرارة و سرعت نفس از جمله علامات منذره بحران نفث
الدم بوند و حشا و غثیان و وجع معده از علامات منذره
بحران قیء الدم بوند و وجع و ثقل در قطن و اطراف فخذ
و زحیر و احتباس بول از علامات وقوع بحران بباسور بود
و کشیدگی بین و ظهور قولنج در رحم و وجعی که قبل از عادات
شهریه در نساء بهم رسد و علامات منذره که در بحران
بباسور مذکور گردید کلا از علامات بحران بسیلان رحم
بوند و وجع شراسیف و زیر بطن و مثانه و قلت عرقات
علامات منذره بحران بادرار بوند و قشعریره خفیفه و قلت
بول

بول و یرقان و بعضی اوقات حمره و حکه و انتفاخ بطن از علامات
منذره بحران بعرق بوند بعضی از اطباء اگرچه نبض بحرانی را
از جمله علامات منذره بحران نمیدانند ولی مناسب آنست
که اقسام نبضات بحرانیه را در این کتاب مذکور سازیم
تا آنکه موجب زیادتی بصیرت طالبین گردد باید دانست
آنکه نبض در صورتیکه لین و ممتلی و متسع و متساوی و موجی
گردد آن نبض را نبض صدری گویند یعنی دلالت کند بر آنکه
بحران یا باورام آلات صدریه و یا مرض بحران به نفث الدم
نماید و در صورتیکه نبض قوی و مضاعف و ممتلی و با
نوعی تر و تواتر باشد آن نبض را نبض بلعومی گویند یعنی
دلالت کند بر آنکه مرض بحران بورم حلق و بلعوم نماید و
لینت نبض بلعومی نسبت بنبض صدری اقل ولی تواتر
آن ازید باشد و در صورتیکه نبض چون نبض بلعومی
مضاعف و لینت آن نسبت باو اقل و قوت آن ازید باشد

آن نبض را نبض انفی گویند یعنی دلالت کند بر آنکه بحران
برعاف واقع خواهد شد وهرگاه ظهور بحران بطریق قی باشد
نبض صغیر وغیر مستوی باشد واکثر اوقات نیز با شهوق
وتواتر بود واین نوع از نبض را نبض معدی گویند ودر
صورتیکه نبض نسبت بنبض معدی عریض وقوی گردد
نبض را نبض معوی گویند یعنی دلالت کند بر آنکه بحران
باسهال واقع خواهد شد ودر صورتیکه نبض منکشف
وشاهق وغیر مستوی باشد نبض را نبض رحمی گویند یعنی
دلالت کند بر آنکه مرض بحران بنزف الدم رحم نماید ودر
صورتیکه نبض غیر مستوی باشد وصلب وغلیظ نباشد
آن نبض را نبض کبدی گویند یعنی دلالت کند بر آنکه بحران مرض
بورم کبد نماید ودر صورتیکه نبض غیر مستوی باشد
ولی نبضات شریان از جهت قوم مستوی واز جهت زمان
مختلف بوند نبض را نبض باسوری گویند یعنی دلالت کند

برانکه

برانکه مرض بحران بنزف الدم شرجی نماید ودر صورتیکه نبض
منتظم ومستوی بود ولی آناً فآناً صغیر گردد بحدی که در
تحت انامل غایب شود آن نبض را نبض بولی گویند ودر
صورتیکه نبض لین وممتلی ومنکشف وقوی ومختلف
گردد آن نبض را نبض عرقی نامند یعنی دلالت کند بر آنکه
مرض بحران بعرق نماید بدانکه صفاء بول ودر امراض اکثر دلالت
کند بر آنکه بحران باورام وثبورات داخلی واقع شود وگاهی
دلالت کند بر آنکه ماده متوجه دماغ شد مریض مبتلا بورم
دماغ گردد ودر بعضی از مرضی یک نوع از بحران ودر بعضی
بیشتر از یک نوع واقع شود مثل آنکه گاهی بحران بعرق و
ادرار واسهال هر سه بود وگاهی بحران بعرق ورعاف هر دو
نماید واغلب حصول آنها متعاقب هم‌اند

فصل ثالثه

در بیان اختلافات بحارین بدانکه آثار بحرانیه در جمیع صور
وجمیع اسنان واشخاص متساوی نبوند زیراکه در عهد طفولیت

وسن شباب واشخاص اقویا، واقالیم معتدله واکثر مرتفعه
وفصل ربیع شدید وکثیر بوند ودر مشایخ واشخاص
ضعیف البنیه واکثر رطبه خفیف ونادر بوند وهمچنین
در سکان بلاد واغنیاء شدید وقوی بود ودر قرویین وفقراء
ضعیف وخفیف باشند ودر صورتیکه فصل ربیع وفصل
صیف یابس بوده ومرضی در این دو فصل عارض گردد بحران
آن مرض در امزجه دمویه اکثر بطریق سیلان دم بوده
ودر فصول رطبه بحران بسیلان بلغم وجریان مخاط در اصحاب
امزجه بلغمیه کثیر الشیوع باشد ودر فصل خریف اکثر
بحران بطریق سیلان صفراء ودر فصل شتاء بطریق ادرار
باشد ودر اکثر امراض راسیه بحران باسهال ودر علل صدریه
اکثر بطریق تعرق بود **مبحث رابعه** در بیان مدة
بحارین بدانکه مدت بحارین وزمان آنها باختلاف امراض
مختلف گردد گاهی از دوازده تا بیست وچهار ساعت بمند

گردد

گردد وبحرانیکه بطریق بول وعرق باشد اکثر تا حال نقاهت
بطول انجامد وسیلان دم بیش از چند دقیقه طول نکشد
وخراجات ونفاطات در انحطاط مرض بالعکس تا چند ماه
ممتد گردند **فصل ثالث** در بیان اوقات بحارین المبادر
بانه اوقات وایام بحارین اختلاف کرده اند بعضی قائل
شده اند که امراض در اوقات معینه بحران نمایند وبعضی دیگر
معتقد اند که امراض در غیر این ایام نیز بحران نمایند وشیخ
صناعه بقراط قول فرقه اول را صواب دانسته وجزم نموده
که روز هفتم از ابتدا مرض وچهاردهم وبیست ویکم وبیست و
هفتم وسی وچهارم وچهلم از ایام بحارین بوند وروز چهارم
ویازدهم وهفدهم وبیست وچهارم از ایام منذره باشند
زیرا که در این ایام بعضی از حوادث واقع گردند که خبر دهند
بر کیفیت وقوع بحران متصل وباقی ایام را ایام خالیه نامند متقبع
وگاهی بحران بواسطه رقت وغلظت ماده وگاهی بواسطه ضعف

وقوع مریض از این اوقات معینه تجاوز نماید وقول بقراط
که مرض در این اوقات (ایام و) معینه بحران نماید اکثری بود زیرا
که مرض در بعضی اشخاص در غیر این ایام معینه نیز بحران
نماید و این ایام را ایام باحورید گویند از جهت آنست که مرض
در این ایام بیشتر بحران نماید نه آنست که مرض در غیر این
ایام بحران نکند و بحران منحصر باین ایام بود باب ثامن
در بیان حالت نقاهت بدانکه نقاهت حالتی است که شخص در
آن حالت نه از جملهٔ اصحا و از جملهٔ مرضی محسوب گردد و حالت
واسطه ایست میان حالت مرضیه و حالت صحیه و ابتدای این
حالت از ابتداء زوال اعراض مرضیه و انتهاء آن تا زمان داخل
شدن افعال طبیعیه در تحت نظام طبیعی موجه و حاصل
شدن صحت تامه باشد و در حال نقاهت اعراض و آثار مخصوصه
ایست که بسبب شدت و خفت مرض آن اعراض مختلف گردند
مثلا در اشخاص ناقهین که از امراض شدیده خلاص گردیده اند

افعال

افعال هضمیه در این حالت ابتداء بعود نماید و بهمین برود
ایام حاصل گردد و در نقاهت امراض حاده جمیع افرازات طبیعیه
رجوع بحالت اولیه کنند و قوه عضلیه ابتداء بقوت نموده
مریض بحرکت و بمشی مشغول گردد صوت که در اول ضعیف
شده بود در حالت نقاهت قوت گیرد و مستوی شود و حواس
خمسهٔ ظاهره یوما فیوما بحالت طبیعیه رجعت نماید
و اشخاص در حال نقاهت بواسطهٔ حصول شفا مایل بافکار
لطیفه و سرور و فرح و صفا گردند ولی بی صبر و سریع
الغضب شوند و مزاجشان بادنی شیء منقبض شود که
و بعضی اوقات اسهال عارض گردد و نفس این اشخاص
در حالت سکون مستوی و در صورت مشی سریع گردد و در
بعضی از ناقهین بسبب افراط حمیه در نبض آنها بطوء بهم رسد
و در صورتیکه بپا بایستند در مدت قلیل اوردهٔ رجلیهٔ آنها
منتفخ گردند و گاهی تهیج در اطراف بهم رسد و قوه باصره در آنها

زاید شود بقسمی که در خواب مجامعه و مواقعه نمایند بعضی
اشخاصیکه در حالت صحت قوت باهیه در آنها معدوم بود
در حین نقاهت احتلام عارض ایشان گردد و نیز رویت
اندازد و شعر بواسطهٔ عدم تغذیه بعضی شعرها
ساقط گردد و زمان نقاهت بحسب سن و مزاج و بنیه
و مدة مرض و حمیة و امثال آن مختلف گردد مثلاً در سن
صباوة و اشخاص قوی بنیه و در امراض عصبیه و اماکن
مرتفعه مدة زمان نقاهت قصیر و در سن انحطاط و در
اشخاص ضعیف البنیه و در امراض مزمنه و مواضع متعفنه
طویل المدة باشد و آخر حال نقاهت دائماً بصحت واصل
نگردد بلکه گاهی این حالت منفصل شده مرض نکس نماید
و یا آنکه مرض دیگر حادث گردد **باب تاسع** در بیان
آثار ثابتهٔ مرضیه و این آثار عبارت از اختلال افعال بدنیه
که بعد از انقضای بحران مرضی ظاهر گردند و گاهی این آثار

با آثار

با آثار حالت نقاهت مخلوط گردند و بعضی از این آثار در ابتدای
مرض حادث شود و بعد از انقضای مرض مدتی باقی ماند
چون وجع جنب در ذات الریه که از ابتدای مرض حادث شود
و بعد از زوال آن تا چند مدت باقی باشد و بعد بتدریج
زایل شود و مثل صفرة جلد در حمیات نائبه که بعد از زوال
مرض تا چند مدة باقی ماند و چون استسقاء لحمی که در عقب
حمیات شود بخصوصاً محللات عارض گردد که تا چند مدت
بعد از انقضاء مرض بماند و از جملهٔ آثار ثابتهٔ مرضیه هزال
و سمن بود که در بعضی اشخاص هزال و در بعضی دیگر سمن
روی دهد و در بعضی اشخاص بعد از زوال مرض ضعف در
تمام بدن و در بعضی دیگر ضعف حرکات یدین و رجلین
فقط عارض شود و نیز از جملهٔ آثار ثابتهٔ مرضیه بحة الصوت
بود که بعد از ذبحه و خناق و در بعضی از علل عصبانیه عارض
شود و تا چند مدة بعد از انقضاء مدت مرض باقی باشد و حواس

خمسهٔ ظاهره بخصوص سامعه و باصره بعد از انقضای مرض
تا مدتی ضعیف باشند و گاهی اختلاط عقل نیز از آثار تالیه
مرضیه بود و بتدریج بواسطهٔ قوت قوای بدنیه دفع گردد
چنانچه خود کرارا در بعضی از مرضی مشاهده نمودم و شیخ
رئیس هم نیز اشاره باین مطلب نموده و این قسم از اختلاط
عقل را جنون هزالی نامیم و حقیقهٔ عروض این حالت آنست
که همچنانکه ضعف در جمیع قوای بدنیه در امراض عارض شود
در قوای عقلیه بواسطهٔ ربط آنها بیکدیگر ضعف طاری شود
و حالتی شبیه بجنون حادث گردد که بعد از تقویت طبیعت این
حالت زایل گردد و گاهی سهر و قلت نوم از آثار تالیه مرضیه
بود و گاهی عدم اشتها و بطائت کیموس و قبض و سعال و خناق — و استسقای بطن ح
و سرعت نبض تا مدتی بعد از اندفاع مرض بطول انجامد و گاهی
عقب امراض حاده بول و عرق قلیل شوند و در این صورت
اکثر استسقاء لحمی عارض گردد و بعضی از دمامیل و غانقرایا

وسل را

وسل را که بعد از انقضاء امراض عارض گردند از آثار تالیه
مرضیه دانند و فی الحقیقه از آثار تالیه نبوند بلکه از جملهٔ بحران
امراض لاحقه باشند و گاهی بعد از زوال حمیات دو دیر در
وقت نوب برودة و سخونتی نیز بفاصله محسوس گردد و گاهی
طحال منتفخ شود و گاهی تهیج در رجلین عارض گردد که بعد از
دو هفته یا سه هفته بطول انجامد و گاهی نادرا بعضی از
آثار تالیه مرضیه تا آخر عمر باقی باشند چون ضعف و
جاوره و ثقل که بعد از انقضاء ربح طیار حادث گردد

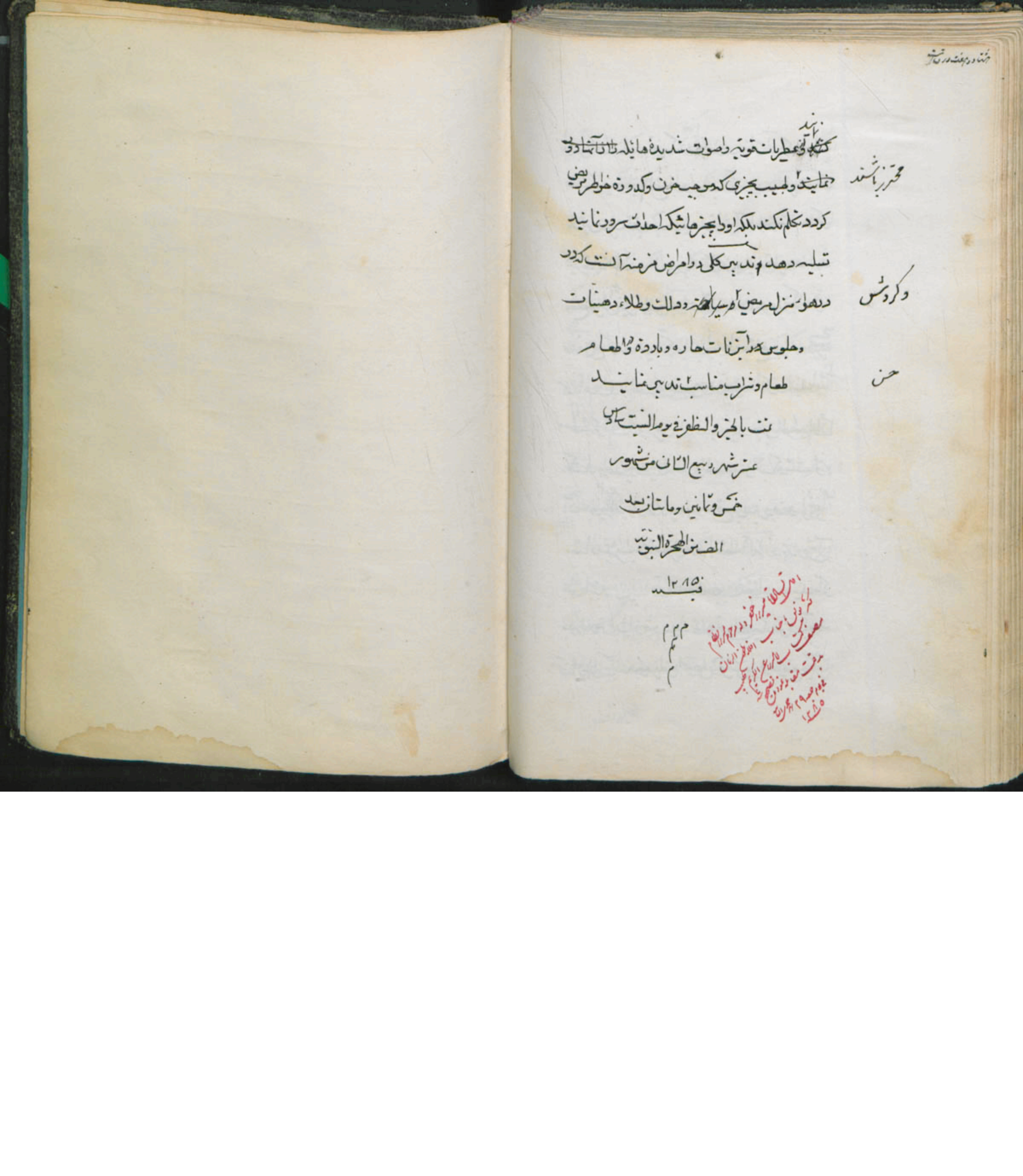
باب عاشر در بیان نکس و عود مرض نکس مرض عبارت از آن
است که مرض مقدم قبل از تکمیل حالت نقاهت حادث گردد
و عود مرض عبارت از آنست که مرض سابق بعد از زوال
آن بالکلیه و بعد از تکمیل حالت نقاهت ظاهر گردد و بواسطه
اسباب اتفاقیه در امراض نکس بسبب اتفاق افتد چون برودت
و عدم دقت در حمیه و کثرت مشی و تفکر کثیر و فرح زائد و کدورت

و در خوال افعال در طعام طبیعی مرض را
و بعد از رجوع افعال در طعام طبیعی در سبب مرض تحقیق

زاید وخطاء در تدبیر وامثال آنها که موجب نکس در امراض گردند
و در مرض طاعون قبل از تکمیل حالت نقاهت نکس مشاهده
نشده است و در حصبه وجدری نیز نکس و نیز عود مشاهده
شود و بعضی از امراض بوند که نادرا نکس نمایند چون
ذات الریه وذات الجنب و بعض دیگر از امراض باشند که
بسیار نکس کنند چون حمیات نائبه و عود در امراض گاهی
بواسطه استعداد اشخاص وگاهی بواسطه اسباب اتفاقیه
وگاهی بواسطه تجدد اسباب موجبه بود وظهور حمیات نائبه
در هر سال در اماکن متوهه از این قبیل بود یعنی بواسطه تجدد
اسباب موجبه بود خاتمه در بیان وسایط کلیه حفظ صحة
در حق مرضی باید دانست آنکه اشخاص مبتلا بامراض حاده را باید
در خانه وسیع مسکن دهند که هوای آن خانه بسهوله تجدید
شود وحرارة آن مناسب با حرارة موسم و مرض بود وضوء آن
نیز مناسب با علة باشد و اگر هوای آن خانه تجدید نشود بعضی

از بخورات

از بخورات مناسبه تبخیر کنند بخصوص بخار کلور که در باره
علل وبائیه عظیم النفع بود و باید آنکه بزودی ظروف و
ملابس مرضی را تجدید نمایند و فرش آنها را از پشم و اگر
کثیر الحرارة باشند از مو ویا از کتان و پنبه قرار دهند و
وضع فراش نیز باید موافق با علة باشد مثلا در صورتیکه مرض
عارض مخ گردد باید آنکه جانب رأس را مرتفع نمایند و در صورتی
که تمام جسد ویا عضوی مخصوص را بخواهند گرم نمایند با بخارهای
مسخنه گرم کنند و مرضی را با اغذیه ثقیله بطیئ الهضم اطعام
نکنند و اغذیه خفیفه سهل الهضم مثل آب گوشت و غیره
آن بخورانند و از تغذیه بغیر موقع پرهیز دهند و در اشخاص
معتاد بشرب هرگاه مرض رو با نحطاط گذارد قدری شراب
بخورانند و از بیداری بدون سبب اجتناب نمایند و اگر
سهر عارض ایشان شود بواسطه بعضی ادویه که خواب آورد
آنها را خواب کنند و مریض را گاهی از فراش خود بوضع دیگر نقل


کشیدن آلات مطربات قویه واصوات شدیده هائله تا آنکه تمادی
نمایند و طبیب بچیزی که موجب حزن و کدورت خاطر مریض محترز باشند
گردد تکلم نکند بلکه او را بچیزها که احداث سرور نماید
تسلیه دهد و تدبیر کلی در امراض مزمنه آنست که در
در هوای منزل مریض امر به اصلاح آن و دلک و طلاء دهنیات و گردش
و جلوس در آبزنات حاره و بارده و در طعام
طعام و شراب مناسب تدبیر نمایند حسن
تمت بالخیر والظفر فی یوم السبت سادس
عشر شهر ربیع الثانی من شهور
خمس و ثمانین و مأتان بعد
الف من الهجرة النبویة
سنه ۱۲۸۵
م م م
م
م

